



گنجینهٔ آثار و کتب
مجلس شورای اسلامی

سکوة

کتابخانهٔ قدیمهٔ مؤسسهٔ فرهنگی و تاریخی

مجلس شورای اسلامی

پروژهٔ ملیٔ احیاء و ترمیم و بازسازی

ادارهٔ ثبت اسناد و کتابخانه ملی

پیشینهٔ کتب و اسناد

جوانان و جوانان

ISBN: 964-6690-41-6



ابو جعفر محمد بن فضالو

پیشکش کرار: چایا جانشین



۳/۵۰ ن

۵۳/۵

٧٨٠

الحمد لله

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق
 سلوة الشیعة: کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب
 علیها السلام / تألیف ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشاپوری؛ پژوهش، و گزارش جویا جهانبخش.
 -تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۲.
 ۲۲۲ ص.

ISBN 964-6690-41-6 : ۲۰۰۰ ریال

فارسی - عربی.
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. شعر عربی - قرن ۱ ق. الف. فنجگردی نیشاپوری، علی بن احمد، ۴۴۲-۵۱۲ ق. ب. جهانبخش، جویا.
 ۱۳۵۶ - ج. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. د. عنوان.
 ۸۹۲/۷۱ PJA۳۱۰۶/س/۸۰۴۱

۱۳۸۴

۱۳۲۶۵ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

سَلَوَةُ الشَّيْخَةِ

کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های

منسوب به امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیهما السلام

تألیف

ابوالحسن علی بن احمد قنچگردی نیشابوری

(درگذشته به ۱۳ رمضان ۵۱۳ هـ.ق.)

پژوهش و گزارش

جویا جهانبخش

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

تهران ۱۳۸۴



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

سلوة الشيعة

Salwat-alšī'ah

پژوهش و گزارش: جویا جهانبخش

حروفچین: محمود خانی

صفحه‌آرا: مرکز پژوهش

قلم‌های استفاده شده: لوتوس بدر زر Times

کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

لیتوگرافی: پارسیان

چاپ: چاپخانه مجلس شورای اسلامی

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه،

موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

شابک: ۶-۴۱-۶۶۹۰-۹۶۴

انتشارات و توزیع:

خیابان انقلاب، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین،
شماره ۱۳۰۴، طبقه هفتم، مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تلفن: ۶۴۰۸۵۷۶-۶۴۰۸۷۶۸-۶۴۰۸۷۶۹-۶۴۶۲۹۵۹ دورنگار

نشانی سایت اینترنتی: WWW.Majlislib.com (org)
نشانی پست الکترونیکی: Pajooresh@Majlislib.com

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد خداوند متعال و درود بر خاتم پیامبران او، محمد مصطفی (ص)، باید سلام و صلوات خود را به پیشگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام که صاحب اصلی رساله «سلوة الشیعه» است تقدیم نمائیم و برای دانشمند ادیب، ابوالحسن علی بن احمد الفنجکردی که این رساله نزدیک به نهصد سال پیش به همت او صورت تألیف یافته، طلب رحمت و مغفرت کنیم و سپاسگزار مصحح محترم و ناشر این اثر شریف باشیم.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی به جهت انتساب به یکی از ارکان قویم حکومت و همچنین به اعتبار سابقه‌ای که به حدود یک قرن بالغ می‌شود از جمله کتابخانه‌های معتبر و مورد اعتماد کشور ماست. این کتابخانه دریایی است که در خود گهرهای ناشناخته و مرواریدهای ناسفته فراوانی دارد که از آن جمله یکی نسخه خطی رساله سلوة الشیعه است که اکنون به همت دانش‌پژوه فاضل جناب آقای جويا جهانبخش به چاپ رسیده و در دست و دسترس علاقه‌مندان به معارف اسلامی و مآثر علوی قرار گرفته است.

مصحح این رساله، که این بنده را با او سابقه دوستی و آشنایی دیرینه است، درباره این اثر و گردآورنده آن و مشخصات و خصوصیات نسخه خطی کتابخانه مجلس، یک بار در مقدمه‌ای، بالنسبه به اصل رساله، مفصل، با روشی عالمانه و بیانی روشن و دلپذیر توضیح کافی داده‌اند و اکنون نیز خوشبختانه توانسته‌اند متن انتقادی سلوة الشیعه را با تقدیم و تعلیق شایسته به بازار فضل و ادب روانه سازند.

هر کس با خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار حکیمانه علی علیه السلام آشنا باشد و بلاغت و فصاحت آن امام بزرگوار را لمس کرده باشد و استشهاد مولا را از شعر شاعران دیگر در نهج البلاغه دیده باشد، از انتساب شعر به آن پیشوای ارجمند تعجب نخواهد کرد. در باب کم و کیف این اشعار از دیرباز تاکنون تحقیقات و تألیفات عالمانه‌ای به دست دانشمندان ارادتمند به ساحت امیر مومنان صورت گرفته که رساله سلوة الشیعه یکی از آنهاست و می‌توان گفت با انتشار آن نوری تازه بر این صحنه تابیده و گامی دیگر درین راه برداشته شده است.

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام همواره مورد توجه و علاقه ادبای دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده و دانشمندان ما از عهد آن حضرت تا امروز این اشعار را نسخه به نسخه و سینه به سینه نقل کرده و زینت ضمیر خویشان و زیور مقالات و کتب خود ساخته‌اند.

طلاب علوم دینی و همه کسانی که در حال و هوای معارف اسلامی نشو و نما یافته‌اند با بسیاری از این اشعار آشنا هستند و ابیاتی نظیر

النَّاسُ مِنْ جَهَّةِ التَّمَالِكِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ

مَا الْفَخْرُ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهُمْ عَلَى الْهُدَى لِمَنِ اسْتَهْدَى أُدُلَاءُ

(شماره ۷)

و یا

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اسْتَعْلَى وَ غَرَّهُ طَوْلُ الْأَمَلِ
الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً وَالْقَبْرِ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

(شماره ۳۵)

نزد آنها معروف است. حتی عامه مردم که عربی دان و عربی خوان نیستند با حضور در مجالس عزاداری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، بارها با شنیدن شعر

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

(شماره ۹)

و یا

مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا قَبْرِ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي

(شماره ۱۷)

به درد گریسته‌اند و بسا که این اشعار را حفظ کرده باشند. آشنایان با معارف اسلام و ماثورات شیعی نیز از لابلای این اشعار عطر دلاویز احادیث اهل بیت علیهم السلام را استشمام می‌کنند و این همان نکته‌ای است که مصحح محترم تحت عنوان «حدیث پژوهی تطبیقی» بدان اشاره کرده‌اند. علاوه بر این با ملاحظه و مطالعه این اشعار می‌توان به میدان وسیع دیگری نیز قدم نهاد که «مضمون پژوهی تطبیقی» است و مراد از آن یافتن و نمودن اشعاری است که شاعران عرب و عجم یا با اقتباس یا به توارد در همان مضامین و معانی موجود در اشعار منسوب به علی علیه السلام سروده‌اند، چنانکه این بنده به چند نمونه از این قبیل استفاده‌ها که در ضمن مطالعه سلوة الشیعه به خاطر رسیده اشاره می‌کنم.

دو بیت مندرج در ذیل شماره ۳۹ چنین است:

دَعْ ذِكْرَهُنَّ فَمَالَهُنَّ وَفَاءٌ رِيحُ الصَّبَا وَ عُهُودُهُنَّ سَوَاءٌ
يَكْسِرُنَ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يَجْبُرُنَهُ وَ قُلُوبُهُنَّ مِنَ الدَّوَاءِ خَلَاءٌ

آیا بیت اول، خواننده را به یاد مطلع این غزل از حافظ نمی اندازد که:

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

دو بیت دیگر که ذیل شماره ۴۸ آمده می گوید:

هَوْنِ الْأَمْرِ تَعِشْ فِي رَاحَةٍ قَلَمًا هَوْنَتْ إِلَّا سَيِّهُونُ
تَطْلُبُ الرَّاحَةَ فِي دَارِ الْعَنَا خَابَ مَنْ يَطْلُبُ شَيْئًا لَا يَكُونُ

و با خواندن آن خواننده به یاد ابیات متعددی از شاعران و از آن جمله حافظ می افتد، آنجا که گفته است:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش وز شما پنهان نشاید داشت راز میفروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

یا آنجا که مولا در آغاز ابیات ذیل شماره ۶۳ می فرماید:

تَغَيَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْإِخَاءُ وَ قَلَّ الصَّدْقُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ
وَأَسْلَمَنِي الزَّمَانُ إِلَى صَدِيقٍ كَثِيرِ الْغَدْرِ لَيْسَ لَهُ وَفَاءُ

خواننده بی اختیار مطلع قصیده معروف عبدالواسع جبلی (در گذشته به سال ۵۵۵ هـ. ق) را به یاد می آورد که می گوید:

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا زین هر دو نام مانده چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
و آنجا که مولا می فرماید:

مَا اغْتَاظَ بِإِذْلٍ وَجْهِهِ بِسُؤَالِهِ عِوَضًا وَلَوْ نَالَ الْمُنَى بِسُؤَالٍ
وَ إِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَزْنَتُهُ رَجَحَ السُّؤَالُ وَ خَفَّ كُلُّ نَوَالٍ

(شماره ۵۶)

این بیت صائب، کم و بیش به خاطر می آید که:

دست طلب چو پیش کسان می کنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
و یا آنجا که می فرماید:

واجعل فؤادَكَ لِلتَّوَّاضِعِ مَثَرًا
إِنَّ التَّوَّاضِعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلٌ
(شماره ۵۳)

این بیت به خاطر می‌رسد که:

تواضع ز گردن فرازان نکوست
گداگر تواضع کند خوی اوست

نکته کم‌اهمیت دیگری که به ذهن این بنده رسیده و اشاره بدان را در این مقدمه خالی از وجه نمی‌بینم به تأملی در وجه تسمیه «فنجکرد» مربوط می‌شود. چنانچه مصحح محترم در مقدمه محققانه خود به نقل از الانساب سمعانی آورده‌اند:

«الفنجکردی، بفتح الفاء و سکون النون و ضم الجیم او سکونها و کسر الکاف و سکون الراء و فی آخرها الدال المهلّمه، هذه النسبه الی فنجکرد و هی قریه من نواحی نيسابور...».

به هر حال نام مولد و موطن گردآورنده این اشعار در این رساله «فنجکردی» آمده و به نقل از لغت‌نامه دهخدا گفته شده است که «روستای فنجکرد امروز دیگر وجود ندارد». می‌دانیم که در ایران روستاهای متعددی با نام «دستگرد» یا «دستگرد» و یا «دستگرد» وجود دارد که شاید معروفترین و آبادتر از همه آنها «دستگرد» متصل شده به شهر اصفهان امروز باشد که به «دستگرد خیار» نیز معروف است. محققان معتقدند دستگرد یا دستگرد که مرکب از دو کلمه «دست» است و «کرد»، به معنی شهر یا قریه‌ای است که حاصل تلاش و کار و کردار دست است و به تعبیر امروزی «دست‌آورد» کسانی است که آن را ساخته‌اند. حال آنچه استحساناً به نظر صاحب این قلم رسیده این است که آیا نمی‌توان به قیاس با «دستگرد»، «فنجکرد» را «فنج‌گرد» دانست و آن را معرب «پنجه کرد» محسوب کرد و با نزدیکی معانی دو کلمه «دست» و «پنجه» به همان معنای «دستگرد» گرفت و بر این اساس چنین گفت که نام اصلی مولد مؤلف رساله سلوة الشیعه، «پنجه کرد» بوده او را در فارسی می‌باید «پنجه گردی» یا «پنجه کردی» نامید؟

جا دارد یک بار دیگر از همه کسانی که در شناختن و شناساندن و تصحیح و انتشار این اثر سهیم و مؤثر بوده‌اند به‌ویژه مصحح گرامی آن و مدیریت محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی قدردانی کنم و دعا کنم که خداوند توفیق انتشار آثار بیشتری از مجموعه گرانسنگ نهان مانده در خزانه کتابخانه مجلس شورای اسلامی را به مدیران آن کرامت فرماید.

غلامعلی حداد عادل
رئیس مجلس شورای اسلامی

به نام خداوند مهرگستر مهربان

از دیر باز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقی مادی و معنوی جوامع و شاخصه توسعه یافتگی به شمار می آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطی از اهمیتی دوچندان برخوردار بوده و ملتها به وجود چنین ذخائر معنوی مباهات می کرده‌اند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و چهار هزار جلد نسخه خطی، یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیه نسخ خطی، تلاشهایی نیز در زمینه تصحیح و احیای آنها داشته و کوشیده است با تصحیح انتقادی و نشر متون بر جای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعه خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازد.

اثر حاضر، سلوة الشیعة، کهن‌ترین تدوین موجود از سروده‌های منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) است که پیش از این به اهتمام اندیشور گرامی جناب آقای جويا جهانبخش، تصحیح و تحقیق شده و در گنجینه بهارستان ۳ (علوم قرآنی و روایی - ۱) انتشار یافته است.

با توجه به عنایت ویژه رهبر فرزانه انقلاب اسلامی به این اثر گرانقدر، اینک با افزوده‌ها و یادداشت‌های تکمیلی به صورت مستقل به پیشگاه خوانندگان اندیشمند عرضه می‌گردد. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، عنایت ویژه رهبر معظم انقلاب اسلامی را سپاس می‌گزارد، از توجه ریاست فرهیخته و دانشور مجلس شورای اسلامی، جناب آقای حداد عادل، که دیباچه‌ای فاضلانه بر این اثر نگاشتند، تشکر می‌نماید و زحمات و تلاشهای عالمانه مصحح محترم را پاس می‌دارد و ارج می‌نهد.

سید محمدعلی احمدی ابهری

رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار پژوهنده.....	۱۳ - ۷۴
I - تمهید.....	۱۳
II - فنجگردی، گردآورنده سلوة الشیعة.....	۳۰
III - سلوة الشیعة.....	۵۳
IV - ویراست کنونی سلوة الشیعة.....	۶۴
متن سلوة الشیعة.....	۷۵ - ۹۹
۱. رضیت بما قسم الله لی	۷۶
۲. محمدُ النَّبیِّ أَخِي وَصَهْرِي	۷۶
۳. لنقل الصخر من قُلل الجبال	۷۶
۴. ما أحسن الدنيا وإقبالها	۷۷
۵. إذا كنت في نعمة فارعها	۷۷
۶. الناس من جهة التمثال أكفاء	۷۷
۷. ضُنَّ النفس وأحملها على ما يزينها	۷۸
۸. نفسي على زفراتها محبوسة	۷۸
۹. قد شاب رأسي ورأس الحرص لم يشب	۷۹
۱۰. ومُنذرتي من نحوس القرآن	۷۹
۱۱. فلا تجزع فإن أعسرت يوماً	۷۹
۱۲. إِنَّمَا الدنيا بلاء	۸۰
۱۳. الليل داج والكباشُ تَنْتَطح	۸۰
۱۴. الموت لَا والدًا يُبْقِي وَلَا ولداً	۸۱
۱۵. وإنَّ حَيَاتِي مِنْكَ يَا بِنْتَ أَحْمَد	۸۱

۱۶. ما لي وقفتُ على القبور مُسلِّماً ... ۸۱
۱۷. البس أخاك على عيوبه ... ۸۲
۱۸. أَلَمْ تر أن الدهر يوم و ليلة ... ۸۲
۱۹. إن الذين بنوا فطال بناؤهم ... ۸۲
۲۰. اصبر على تعب الإدلاج والسهَر ... ۸۳
۲۱. يا طالب الصفو في الدنيا بلا كدر ... ۸۳
۲۲. اصبر قليلا فبعد العسر تيسير ... ۸۳
۲۳. جميع فوائد الدنيا غرور ... ۸۴
۲۴. فلو كانت الدنيا تنال بفطنة ... ۸۴
۲۵. أنا الذي سمّنتي أُمِّي حيدرَه ... ۸۴
۲۶. تكثّر من الإخوان ما اسطعت إنهم ... ۸۵
۲۷. أتمّ الناس أعر فهم بنقصه ... ۸۵
۲۸. دع الحرص على الدنيا ... ۸۵
۲۹. لو كان بالحيل الغنى لوجدتني ... ۸۶
۳۰. قومي إذا اشتبك القنا ... ۸۶
۳۱. اشدد حيازيمك للموت ... ۸۶
۳۲. من لم يكن جدّه مساعده ... ۸۷
۳۳. يا من بدنياه اشتغل ... ۸۷
۳۴. أريد حباءه ويريد قتلي ... ۸۷
۳۵. صيد الملوك أرانب و ثعالب ... ۸۷
۳۶. أخاف وأرجو عفوه وعقابه ... ۸۸
۳۷. دَع ذكرهنّ فما لهنّ وفاء ... ۸۸
۳۸. فإنّ تكن الدنيا تعدّ نفيسة ... ۸۸
۳۹. كيفيّة النفس ليس المرء يدركها ... ۸۸
۴۰. فمن يحمد الدنيا بشيء يسره ... ۸۹
۴۱. لا تودع السرّ إلّا عند ذي كرم ... ۸۹
۴۲. كم من أديب فطن عالم ... ۸۹
۴۳. إذا اجتمعت عليا معدّ و مدحج ... ۸۹

۴۴. إِنَّ الَّذِينَ شَرَوْا دُنْيَا بِآخِرَةٍ ۹۰
۴۵. لَا تَخْضَعَنَّ لِمَخْلُوقٍ عَلَى طَمَعٍ ۹۰
۴۶. هَوْنُ الْأَمْرِ تَعِشُ فِي رَاحَةٍ ۹۰
۴۷. إِذَا هَبَّتْ رِيَّاحُكَ فَاغْتَنِمِهَا ۹۱
۴۸. لَنِعَمَ الْيَوْمُ يَوْمَ السَّبْتِ حَقًّا ۹۱
۴۹. إِذَا اشْتَمَلْتَ عَلَى الْيَاسِ الْقُلُوبِ ... ۹۱
۵۰. إِنَّ عِضْكَ الدَّهْرَ فَاَنْتَظِرْ فَرَجًا ... ۹۲
۵۱. لَا تَجْزَعَْنَّ مِنَ الْهَزَالِ فَرَبَّمَا ... ۹۲
۵۲. أَقْيِكَ بِنَفْسِي أَيُّهَا الْمَصْطَفَى الَّذِي ۹۳
۵۳. رَأَيْتُ الْمُشْرِكِينَ بَغَوْا عَلَيْنَا ۹۳
۵۴. مَا اعْتَاضَ بِاذِلِّ وَجْهِهِ بِسْؤَالِهِ ۹۴
۵۵. يَا عَمْرُو! قَدْ لَاقَيْتَ فَارِسَ بُهْمَةٍ ۹۴
۵۶. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَبْلَى رَسُولَهُ ۹۵
۵۷. لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فَرْقَةٌ ۹۵
۵۸. بُنِيَ إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرُكُ فَاَنْتَظِرْ ۹۵
۵۹. اللَّهُ حَيٌّ قَدِيمٌ قَادِرٌ صَمَدٌ ۹۶
۶۰. حَرَّضَ بَنِيكَ عَلَى الْآدَابِ فِي الصَّغَرِ ۹۷
۶۱. تَغَيَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْإِخَاءُ ۹۸
۶۲. أَفَاطَمَ هَاكَ السِّيفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ ۹۸
- واگردانِ سروده‌ها ۱۰۱ - ۱۲۱
- تعليقات پژوهنده ۱۲۳ - ۱۷۱
- بازجست منابع / تخریج ۱۷۳ - ۱۹۲
- پیوست تعلیقات ۱۹۳ - ۲۱۱
- پاره‌ای از مآخذ و منابع مورد استفاده پژوهنده ۲۱۳ - ۲۲۳

پیشگفتار پژوهنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ وَوَصِيِّهِ وَعِتْرَتِهِمَا

كَلَامٌ عَلَيَّ كَلَامٌ عَلَيَّ
وَمَا قَالَهُ الْمُرْتَضَى مُرْتَضَى^۱

I- تمهید

پور شهر آشوب (در گذشته به ۵۸۸ ه. ق.) - اعلی الله مقامه الشریف - در کتاب کرامند و گرانسنگ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، در بخش درجات امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - علیهما السلام - فصلی دراز دامن گشوده است در باره پیشی امام - علیه السلام - از دیگران در علم. وی در این فصل بلند و مایه ور می گوید: «وَمِنْ عَجَبِ أَمْرِهِ فِي هَذَا الْبَابِ

۱. از برای این بیت، نگر: تراثا، ش ۳۴، ص ۸۰ و ۱۰۴ (مقاله محقق طباطبائی - ره -).

أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِنَ الْعُلُومِ إِلَّا وَأَهْلُهُ يَجْعَلُونَ عَلَيًّا قُدْوَةً»^۱ آنگاه دانشها و دانشورانِ گوناگون را بر می‌شمرد تا به سرایندگان می‌رسد: «وَمِنْهُمْ الشُّعْرَاءُ وَهُوَ أَشْعَرُهُمْ. الْجَاظُ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَالتَّيْسِينَ وَفِي كِتَابِ فَضَائِلِ بَنِي هَاشِمٍ أَيْضًا، وَبِالْبَلَاذُرِيِّ فِي أَسْبَابِ الْأَشْرَافِ: أَنَّ عَلِيًّا أَشْعَرُ الصَّحَابَةِ وَأَفْصَحُهُمْ وَأَخْطَبُهُمْ وَأَكْتَبَهُمْ.

تاریخ البلاذری: كَانَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ الشَّيْعَرُ وَعُمَرُ يَقُولُ الشَّيْعَرُ وَعُثْمَانُ يَقُولُ الشَّيْعَرُ وَكَانَ عَلِيٌّ أَشْعَرَ الثَّلَاثَةِ»^۲

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ط. دارالأضواء، ۵۰/۲؛ یعنی: از شگفتی کار او در این باره آن است که هیچ دانشی نیست که اهل آن دانش علی را پیشوای خود ندانند.

ابن ابی الحدید مُعْتَزَلِي، پدرستی و آگاهی و بینائی و دیده‌وری، چه مُنْصَفَانَه و مُخْلِصَانَه، می‌گوید: «... وَمَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ تُعْزَى إِلَيْهِ كُلُّ فَضِيلَةٍ، وَتَنْتَهِي إِلَيْهِ كُلُّ فِرْقَةٍ، وَتَتَجَاذِبُهُ كُلُّ طَائِفَةٍ...» (شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، افست از روی ط. ۴ جلدی، دار احیاء التراث العربی، ۶/۱؛ یعنی: ... چه بگویم درباره‌ی مردی که همه‌ی فضیلتها به او نسبت داده می‌شود، هر فرقه‌ای به او منتهی می‌گردد، و هر گروهی او را از خود می‌داند و از دیگری می‌رباید ...).

...آری، چگونه چنین نباشد در جایی که به گفته‌ی همو (همانجا) امیر مؤمنان - علیه السلام - «سَرُجْشُمَةُ فَضَائِلِ» (رئیس الفضائل و ینبوعها) است؟ ... چگونه چنین نباشد در جایی که پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل، می‌گوید: «مَا وَرَدَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - مِنْ الْفَضَائِلِ مَا وَرَدَ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؟» (تاریخ الخلفاء، السیوطی، تحقیق ابراهیم صالح، ص ۲۰۰؛ یعنی: آنقدر که از برای علی - رضی الله عنه - فضیلت نقل شده و رسیده است، از برای هیچیک از اصحاب رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - نقل نشده و نرسیده).

يَا قُوَّةَ حَمَوَى - كَهَ حَتَّى مَتَّهَمٍ بِهَ نَاصِبِیْغَرِیْ اسْت (نگر: الْكُنَى وَالْأَلْقَاب، ۱۹۴/۲) می‌نویسد: «أَخْبَارُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَثِيرَةٌ وَفَضَائِلُهُ شَهِيرَةٌ، إِنْ تَصَدَّقْنَا لِاسْتِيعَابِهَا وَانْتِخَابِ مُسْتَحْسِنِهَا كَانَتْ أَكْبَرَ حَجْمًا مِنْ جَمِيعِ كِتَابِنَا هَذَا» (مُعْجَمُ الْأَدْبَاءِ، تحقیق إحسان عَبَّاس، ۱۸۰۹/۴؛ یعنی: اخبار آن حضرت - که بر وی درود باد - بسیار و فضیلت‌های او نامبردارست؛ اگر به و ارسای فراگیر آنها و برگزیدن بهترینها دست یازیم، از همه‌ی این کتاب‌ها ما حجیم‌تر خواهد شد). وی این سخن را در کتابی می‌نگارد و حجم کتابی را مثال و مقیاس می‌آورد که در طبع مشکول و شکیل آن طی بیست جلد چاپ شده (نیز سنج: الإسلام و الشیعة، الشهابی، ۳/۲) و در طبع فشرده و ریز حروف‌اش، هشت جلد دارد.

۲. همان، ۵۹/۲؛ یعنی: شاعران از همین شمارند و او شاعرترین ایشان است. جاحظ در کتاب البیان و التیسین و

اینگونه سرآمدی و تَفَوُّق در سخن منظوم، از کسی که بر چکاد فصاحت و بلاغت و سخنوری ایستاده است و سخن‌شناس‌ترین مردم عرب به پایگاه او غبطه می‌خورند، هیچ نایوسان و شگفت نیست.

عمرو بن بحر جاحظ بصری مُعْتَزَلِی، با آن مایه نازش و برخورداری که به نگارشهایش داشت^۱ و آن مایه کفایت و کارآمدی که در خویش می‌پنداشت، گفته بود: «وَدَدْتُ أَنِّي أُعْطِيتُ جَمِيعَ مُصَنَّفَاتِي وَقَطَعْتُ أَنْسَابَهَا عَنِّي، وَأَخَذْتُ بِدَلْهَا ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ مِّنْ سُوْبَةِ إِبْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَارَتْ مَسْوِيَةً إِلَيْهِ!»^۲

→

نیز در کتاب فضائل بنی‌هاشم، و بلاذری در أنساب الأشراف آورده‌اند که علی [علیه السلام] شاعرترین و شیواترین و سخنران‌ترین و نویساترین صحابه بود.

در تاریخ بلاذری آمده که ابوبکر شعر می‌گفت و عمر شعر می‌گفت و عثمان شعر می‌گفت و علی [علیه السلام] شاعرتر از این سه تن بود.

می‌گویم:

به ژرفای این برتری، آنگاه می‌توان بیشتر پی بُرد که خاستگاه امیر مؤمنان - علیه السلام - یعنی خاندان سخنور عبدالمطلب، و بالبدنگاه آن حضرت، یعنی سرای شیواترین مردمان، رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - را فریاد داشته باشیم.

۱. در برخورداری جاحظ از نگارشهایش همین بس که او را گفتند: «آیا تو را در بصره ضِعْتی هست؟» گفت: «چه حاجت به ضِعْت دارم، که چون از بصره بدرآمدم تنها غلامی و درازگوشی داشتم؛ کتاب البیان و التبيين را به ابن ابی‌دؤاد هدیت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ کتاب التَّحْلِ و الإزْع را به محمد بن عبدالملیک زَبَات هدیت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ و کتاب طَبَائِعِ الْحَيَوَان را به ابراهیم بن عَبَّاس صولِی هدیت کردم و او مرا پنج هزار دینار داد؛ پس در حالی که بصره بازگشتم که مرا ضِعْتی بود که نه باج و خراجی دارد و نه رنجی آرَد!».

(ترجمه بنا بر ضبط گفتاورده: الإسلام و الشيعة، الشهابي، ۱۸/۲؛ با بهره‌گیری از ضبط معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطيّب، ۱۱۱/۱).

۲. معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطيّب، ۱۱۱/۱؛ یعنی: «دوست داشتم همه مُصَنَّفَاتِم را می‌دادم و نسبتشان را از خویش بازمی‌بریدم و آنگاه سه کلمه از کلمات منسوب به علی بن ابی‌طالب علیه السلام را برمی‌گرفتم و به من منسوب می‌گردید!».

با تکیه بر شواهد تاریخی، می‌دانیم که یکه‌تازِ مجالِ سخنوری و امیرِ بی‌رقیبِ اقلیمِ کلمه، سرورِ باورداران و پیشوای پرهیزگاران، امام علی بن ابی‌طالب -علیهما الصّلاة والسلام-، نه تنها به شعر اهمّیت می‌داده و در تقدیر شعر مایه‌ور و بارع بوده است، خود نیز شعر می‌سروده. کتابهای تاریخ و سیره و لغت و ادب، و مهم‌تر از آن: احادیث و سُنن -از جمله حدیث‌نامه‌های بخاری و مُسلم- نمونه‌هایی از شعر یا رَجَز را ثبت کرده و به امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- نسبت داده‌اند.^۱

از دیرباز در شمار و کدامینگی اشعارِ مسلم الانتساب به مولی‌الموحّدين -علیه الصّلاة والسلام-، جای درنگ و اختلاف دیده شده است.^۲

این اختلاف نیز چندان نایب‌سیده و دور از انتظار نیست. چه، می‌دانیم در درازنای تاریخ و به تناسب فراز و فرودهای فراوانِ سیاسی و عقیدتیِ اقلیمِ قبله، دواعی بسیار در برخی مردمان پدید آمد تا سخنانی را -از سرِ مُسامحت و بی‌مُبالاتی یا عمد و قصد- به آن حضرت نسبت دهند یا نسبتِ پاره‌ای از سخنانِ آن حضرت را مخدوش سازند و بلکه کثیری از اقوال و آثارِ امام -علیه السلام- را پنهان و پوشیده بدارند.

در جائی که کوفیان پانزده هزار حدیثِ مُسنَد و پانزده هزار حدیثِ مُرسل در فضائلِ مولی‌الموحّدين -علیه السلام- داشتند که بر روایتِ آن از خلافتِ جورِ بيم می‌کردند^۳ و در جائی که به فرمانِ معاویه و اخلافِ سیاسی‌اش اخبار و آثارِ اسلامی دستکاری و تحریف می‌شد تا فضائلِ امیر مؤمنان -علیه السلام- و حقیقتِ حالِ آن حضرت حتّی المقدور مکتوم بماند و محو و فراموش شود^۴ و در جائی که امحاءِ احادیثِ مناقبِ امیر

۱. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، صص ۱۵۴-۱۵۷ (بخشی از مقاله صاحبِ همین قلم درباره تصحیح تازه أنوارالعقول)؛ و: مجله آینه پژوهش، ش ۶۶، صص ۱۴۱-۱۴۳ (بخشی از مقاله علامه سید محمدحسین حسینی جلالی به ترجمه نگارنده).

۲. نگر: مجله آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ (از مقاله پیشگفته)؛ و: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ (از مقاله پیشگفته). ۳. نگر: الإسلام و الشيعة، الشهابي، ۳۲/۲ و ۳۳.

۴. نگر: الإسلام و الشيعة، الشهابي، ۴۴۷/۲ و ۴۴۸؛ و: تدوین السّنة الشّريفة، السّید محمدرضا الحسینی الجلالی،

مؤمنان - علیه السّلام - و نقل و طرح مناقض و مخالف این احادیث، صورت بخشنامه حکومتی به خود گرفته بود،^۱ آری، در چنین موج خیز فتنه و ضلالت، چگونه می توان انتظار داشت امتی که حتی در تفسیر قرآن و هنجار فرائض خود به اختلاف و سردرگمی دچار شده است، تصویر درست و روشن و سره و زدوده ای از مقام شاعری امیر مؤمنان - علیه السّلام - داشته باشد و این جنبه شخصیت آن حضرت را به حافظه ماندگار خویش - یعنی دفاتر و دواوین - سپارده باشد!

در مقابل سروده هایی که احتمالاً آن حضرت داشته اند و در این کشاکشها مفقود گردیده است، سروده هایی بود و هست که بنادرست به آن حضرت نسبت داده شده. ای بسا امام - علیه السّلام - گاه شعری را «انشاد» فرموده و بر خوانده اند، آنگاه کسی آن را از سروده های خود آن حضرت پنداشته و به ایشان نسبت داده است.^۲ نیز ای بسا کسی مضمون سخنی از سخنان منثور آن حضرت را در سروده خویش بازتابانیده و دیگری به اشتباه این سخن منظوم را به امیر مؤمنان - علیه السّلام - نسبت داده است؛^۳ بویژه که می دانیم پیشینیان به ریختن مضامین اخبار و احادیث در کالبد شعر و قوالب منظوم دلبستگی و اهتمام داشتند و حتی بسیار می کوشیدند تا سروده هایی به تناسب احادیث و روایات منثور بیابند.

صاحب مجمل الأقوال، باب دوم قسم ثانی کتاب خویش را، ویژه اخبار و احادیث نبوی ساخته که شاعران همان معنا یا مشابه آن را به نظم کشیده و در قالب وزن و قافیه

→

ص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۱. نگر: تدوین السّنة الشّریفة، الجلالی، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

۲. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۵ (از مقاله پیشگفته)؛ و: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ (از مقاله پیشگفته).

۳. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ (از مقاله پیشگفته)؛ و: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ (از مقاله پیشگفته)؛ و: حاصل اوقات، ص ۷۲.

ریخته‌اند.^۱

شاعران و شعر دوستان، در همین راستا، به احادیث علوی اهتمام فراوان کردند و یادگارهایی از این اهتمام را، چه در تکیه‌نگاریهای کوتاه و بلند^۲، و چه در جای جای متون گوناگون، به قلم آوردند.

ابن ابی الحدید ذیل «إِنْ صَبَرْتَ الْأَكَارِمَ وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَ الْبَهَائِمِ» که امام - علیه السلام - به أشعث بن قیس در تعزیتِ پسرش فرموده‌اند، آورده:^۳ «أَخَذَ هَذَا الْمَعْنَى أَبُو تَمَامٍ بَلَّ حَكَاهُ فَقَالَ:

وَقَالَ عَلِيٌّ فِي التَّعَاذِي لِأَشْعَثَ وَخَافَ عَلَيْهِ بَعْضُ تِلْكَ الْمَآثِمِ
أَتَضِرُّ لِّلْبَلَوَى عِزَاءً وَحَسَبَةً فَتَوَجَّرُ أَمْ تَسْلُو سُلُوَ الْبَهَائِمِ».

یا قوتِ حموی در اوایلِ معجم الادباء آورده است: «قال علي بن أبي طالب - رضي الله عنه -: كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا أَنَّهُ يُدْعِيهِ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ، وَيَفْرَحُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ، وَكَفَى بِالْجَهْلِ خُمُولًا أَنَّهُ يَتَّبِعُهُ مَنْ هُوَ فِيهِ وَيَغْضِبُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ؛ فَتَنَظَّمَ بَعْضُ الْمُحَدِّثِينَ ذَلِكَ فَقَالَ:

كَفَى شَرَفًا لِلْعِلْمِ دَعْوَاهُ جَاهِلٌ وَيَفْرَحُ أَنْ يُدْعَى إِلَيْهِ وَيَنْسَبُ
وَيَكْفِي خُمُولًا بِالْجِهَالَةِ أَنِّي أُرَاعِ مَتَى أُنْسَبُ إِلَيْهَا وَأَغْضِبُ

وقال - رضي الله عنه - : قِيمَةُ كُلِّ إِنْسَانٍ مَا يُحْسِنُ؛ فَتَنَظَّمَ شَاعِرٌ وَقَالَ:

لَا يَكُونُ الْفَصِيحُ مِثْلَ الْعَبِيِّ لَا وَلَا ذُو الذِّكَاةِ مِثْلَ الْغَبِيِّ
قِيمَةُ الْمَرْءِ قَدْرُ مَا يَحْسِنُ الْمَرْءُ قِضَاءُ مِنَ الْإِمَامِ عَلِيٍّ»^۴

احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی در مجمل الأقوال می نویسد: «من كلامه

۱. نگر: مجمل الأقوال (نسخه برگردان)، ۱۳۶ ب - ۱۴۰ الف.

۲. نمونه این تکیه‌نگاریها رساله عادل خراسانی است که به تحقیق و اهتمام نگارنده این سطور در دفتر هشتم بیروت اسلامی ایران (از سوی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی در شهر مقدس قم) طبع و نشر شده.

۳. نگر: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، افست از روی طبع ۴ جلدی، ۴۶۶/۴.

۴. معجم الادباء، تحقیق إحسان عباس، ۱/۱۶ و ۱۷.

[یعنی: امیرالمؤمنین - علیه السلام -]: مَالُ الْبَخِيلِ مُعَرَّضٌ لِوَارِثٍ يَلْتَقِمُهُ أَوْ حَادِثٍ يَصْطَلِبُهُ.

نظمه الشاعر بالمعنى وقال:

أَلَا يَتَّبِعُوا مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ وَإِلَّا بِإِثْلَافٍ عَلَى يَدِ وَاثِرٍ

[ترجمه زیرنویس:] بدان! مژده دهید مال بخیل را حادثه‌ای و یا خود به تلف شدی بر

دست میراث‌خواری.^۱

همو در جای دیگر مجمل الأقوال می‌نویسد: «ومن كلام أمير المؤمنين: المرء مخبوء تحت

لسانه؛ من کلامه: جمال المرء فصاحة لسانه. قال الشاعر:

تَرَى الرَّجُلَ الْمَخْبُوءَ تَحْتَ لِسَانِهِ وَيُعْرِفُ مَا فِي الْمَرْءِ عِنْدَ بَيَانِهِ^۲

در موارد متعددی نیز مضامین به نظم فارسی در آمده است.

شیخ ابوالفتح رازی - رَوْحُ اللَّهِ رُوحَهُ الْعَزِيزِ - پس از یاد کرد این که «گفت

امیرالمؤمنین - علیه السلام -: المرء مخبوء تحت لسانه؛ مرد در زیر زبان پنهان است؛ و هم او

گفت - علیه السلام -: لسان المرء ترجمان عقله؛ زبان مرد ترجمان عقل او بود.»^۳ و «گفت

امیرالمؤمنین - علیه السلام -: لا تنظر إلى من قال وأنظر إلى ما قال؛ گفت: به گوینده منگر که

کیست، به سخن او نگر که او را از سخن او بشناسی»^۴، می‌نویسد: «شاعر پارسیان هم

این معنی گفت:

سخن‌آرای هر چه بردارد مایه خویش ازو پدید آرد

بنماید به خلق پایه خویش آگهیشان دهد ز مایه خویش

گرچه مردی بزرگوار بُود در معانی سخن‌گزار بُود

۱. مجمل الأقوال (نسخه برگردان)، ۶۱ الف.

۲. همان، ۱۰۳ الف.

از برای نمونه‌ای دیگر از سنجش و تطبیق میان حدیث غلوی و سروده‌های عربی، نگر: إرشاد المؤمنین.

ط. جلالی، ۵۴۰/۳ و ۵۴۱. ۳. روض الجنان، ط. آستان قدس، ۹۹/۱۱.

۴. همان، همان ج، همان ص.

تا نگوید سخن ندانندش خیره و غمرسار خوانندش
مرد زیرِ زبان بُود پنهان سایرست این مثل به گردِ جهان^۱
نگارنده سیرت نامه امین الدین بلیانی، موسوم به: مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، پس از ذکر
«اغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ فَإِنَّ الْفُرْصَةَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ»^۲، آورده است:

«غنیمت دان درین دم فرصتِ خویش که فرصت همچو ابر اندر گذارست»^۳
جالب است که گویا حتی مآثوراتِ منظومِ امیر مؤمنان - علیه السّلام - نیز مشمول این
سرایشها و بازسرائی ها گردیده.

از اشعاری که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السّلام - و پاره ای از دیگر منابع
به آن حضرت نسبت داده شده، این است:

أَيُّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفَرَّ يَوْمَ مَا قُدِّرَ أَوْ يَوْمَ قُدِّرَ
يَوْمَ مَا قُدِّرَ لَمْ أَخْشِ الرَّدَى وَإِذَا قُدِّرَ لَمْ يُغْنِ الْحَذَرُ^۴

مضمون این سروده را بُندارِ رازی، سراینده ذواللسانینِ روزگارِ دیلمیان، برگرفته و
گفته:^۵

از مرگ حَذَر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

۱. همان، همان ج، ص ۹۹ و ۱۰۰؛ با اندکی جایجائی بین ضبط متن و نسخه بدلها.
۲. در احادیثِ علوی آمده است که: «... الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (نفع البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ج ۷، ص ۳۶۳).^۳ نگر: مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، تصحیح مظفریان، ص ۱۸۰.
۴. شرح دیوان، ط. میراث مکتوب، ص ۴۷۳؛ و نیز نگر: أنوار العقول، ص ۲۲۱؛ و: دیوان امام علی علیه السّلام، ط. دکتر امامی، ص ۲۵۴.
- حاصلی معنای دو بیت:
در کدام یک از این دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ روزی که مُقَدَّر نشده است یا روزی که مُقَدَّر گردیده؟
آن روز که مُقَدَّر نباشد از مرگ بیم ندارم، و چون تقدیر شده باشد، از پرهیزکننده کاری برنیايد!
۵. نگر: تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، دود پوتا، ترجمه دکتر شمیسا، ص ۱۰۲ (و ص ۲۰۳)؛ و: ابومسلم نامه، به کوشش اسماعیلی، ۲ / ۱۸۰.

روزی که قضا باشد، کوشش نگند سود

روزی که قضا نیست، درو مرگ روا نیست

همچنین می‌دانیم که شوقی بغدادی ترجمه فارسی منظومی از دیوان منسوب به مولی‌الموحّدين - علیه السلام - پرداخته است.^۱

گویا خود امیر مؤمنان - علیه السلام - نیز سخنی را که زمانی به نثر بیان داشته‌اند، زمان دیگر به نظم القاء فرموده‌اند. در نهج البلاغه می‌خوانیم: «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاعْجَبْنَا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟!»

وَرُويَ لَهُ شِعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى وَهُوَ:

فَإِنْ كُنْتُ بِالشُّرَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبُ؟
وَإِنْ كُنْتُ بِالْفَرْبَى حَبَجْتَ حَصِيمَهُمْ فَغَيْرَكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ؟^۲

هر چه هست و به هر تفصیل، این نکته روشن است که امیر مؤمنان - علیه السلام - شعر هم سروده‌اند و از مجموعه نسبتاً مفصل ابیات منسوب به آن حضرت، شماری اشعار و ابیات قابل انتساب و اعتماد هست.^۳ از همان روزگاران دور نیز گردآوری و

۱. این ترجمه منظوم را خانم دکتر سیده مریم روضاتیان، فرزند استاذنا العالمة آية الله حاج سيد محمد علی روضاتی - مَد ظَلَّه - اخیراً به عنوان پایان‌نامه دکتری در ادبیات تصحیح و آماده طبع کرده‌اند.

۲. نهج البلاغه، ط. فیض الإسلام، ص ۱۱۷۳، حکمت ۱۸۱.

آنگونه که از نوشتار اندکک پیچیده و مبهم شیخ ابوالفتوح رازی - قدس الله روحه - برمی‌آید، سرایش این شعر درست از پس برزبان آوردن «أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ...» بوده است (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی، ۳/۳۵۷؛ نیز نگر: ۱۵/۳۵۱؛ و نیز نگر: تفسیر گازر، ط. محدث ارموی، ۱/۳۱۴).

۳. هر چند این سخن پذیرفتنی است که غالب ابیات دیوانهائی مانند دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام - و دیوان منسوب به محمد بن ادریس شافعی و همچنین دیوانی که به عنوان مجموعه سروده‌های مجنون لیلی گردآوری شده، مسلم الصدور و مسلم الانتساب نیستند (سنج: حاصل اوقات، ص ۴۶)، دست کم در مورد اشعار منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام - این را هم می‌دانیم که بعض منکران و تردیدگران اخیر، زیاده‌روی کرده و - برغم بلندای مکان علمی و فرهنگی خویش - تردید و انکارشان را به احصا و استقصا و

تدوین ابیات منسوب به آن حضرت مَطْمَح نظر و محلّ اهتمام گروهی از محدّثان و ادیبان و فاضلان بوده.^۱

طبیعی است پیشینیان همچند سخنانِ منثور، به گردآوری سخنان منظومِ امیر مؤمنان - علیه السّلام - اهتمام نکرده باشند؛ زیرا آن حضرت که «شاعر، بدین معنا که شعر را پیشه خود ساخته باشد، نبوده و تنها به مناسبت شعر می سروده است»^۲. به عبارت دیگر، زبانِ غالب و مختار در کلامِ امیر مؤمنان - علیه السّلام -، زبانِ شعر و واژگانِ عرضه شده بر عروض و قافیه نبوده است.

شاید نوعی بدبینی پیدا و پنهان به «شعر» نیز، در پاره‌ای از کم‌کوشی‌ها - و همچنین نگاه‌های منکرانه به صحّت انتسابِ ابیات - دخیل بوده باشد.

اگرچه «کتاب» و «سنت» در برخورد با شعر و شاعری عرب، قائل به «تفصیل» شد و میانِ شعرِ فاسد و متعهد فرق گذاشت و حتّی اهمّیتِ جمالی و ادبی شعرِ غیرِ متعهد را نیز به جد گرفت^۳، چنان بدبینی در میانِ گروهی از عالمان وجود داشت. شمس‌الدین محمود بن محمود آملی در نقاش الفنون بابی گشوده و فائدتی آورده «اندر آنکه شعر گفتن رواست یا نه؟»^۴ و در آن از نسبتِ شعر و شرع سخن رانده است.

هر چند این بحث، گفت و گو از اصول و فروع متشعب و تمسّک به گزارش و توضیح

→

تفحص و تفرّیس بایسته در اینگونه کاوشهای نقلی، مستند و متکی نساخه‌اند (از برای نمونه این داوریهای تند و تیز نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۳، ص ۹۸ > گُفتاوردهای یادشده در نوشتار صاحب این قلم؛ و بتازگی: حاصل اوقات، ص ۷۱ و ۷۲).

۱. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ (از مقاله پیشگفته)؛ و: آینه پژوهش، ش ۶۶، صص ۱۴۶-۱۴۸ (از مقاله پیشگفته).

۲. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴ (از مقاله پیشگفته).

۳. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ و: آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ (از مقاله‌های

پیشگفته). ۴. نقاش الفنون، ط. شعرانی، ۱۷۰/۱.

آیات و روایات متعدّد را برمی تابد، به مصداق «آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید»^۱ و با گوشه چشمی به «ما لا یدرک کُلّه، لا یترک کُلّه»^۲، در این پیشگفتار به گفتاورد از شمس الدین آملی و نفائس نفیس وی بسنده می کنیم و سخن را به فرجام می بریم:

«جمهور علما بر آنند که شعری که در آن تمجید و تنزیه باری - تعالی و تقدّس - باشد یا نعت رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - یا غیری، سواء کان حیّاً أو میتّاً، به شرطی که راست بود یا نصایح و حکم باشد یا هجو مشرکان، جایز است، و آنچه دالّ است بر صحّت این قول چند وجه است:

اول: آنکه از کعب بن مالک روایت کرده اند که او گفت:
 من با رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - گفتم: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ فِي الشَّعْرِ مَا أَنْزَلَ! فَقَالَ النَّبِيُّ (ع): إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَأَنَّمَا تَرْمُونَهُمْ بِه نَضْح النَّبْلِ.
 و همچنین از براء بن عازب روایت است که رسول الله در حرب قریظه با حسان بن ثابت گفت: أَهْجُ الْمُشْرِكِينَ فَإِنَّ جَبْرِئِلَ مَعَكَ.
 و از عایشه روایتست که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - در حقّ حسان فرمود: إِنَّ رُوحَ الْقُدْسِ لَا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.
 و همچنین نقل است که چون حدیث روز غدیر - که رسول فرمود: يَا قَوْمِ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ و ایشان گفتند: بَلَىٰ یا رسول الله، آن حضرت فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ - به حسان بن ثابت رسید، آن را به نظم آورد
 بر این وجه:

يُنَادِي رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِهِمْ	بِخُفٍّ وَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
فَقَالَ وَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَلِيَّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا

۱. مولوی.

۲. خزینه الأمثال، ص ۱۷۵: آنچه همه او [= آن] دریافتند نشود، همه او [= آن] گذاشته نشود.

إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا وَلَنْ تَجِدَنَّا مِنْكَ الْيَوْمَ عَاصِيًا
فَقَالَ إِذْنُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا
وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مَوَالِيًا
هُنَاكَ دَعَا: اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا^۱

و چون این ابیات به سمع مبارک حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- رسید، حسان را طلب داشت و اشارت کرد تا بر او خواند؛ پس فرمود: أَنْتَ مُؤَيَّدُ بَرُوحِ الْقُدُسِ يَا حَسَّانَ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ.^۲

و همچنین نقل است که فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ أَمْسَكَهَا عَنِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَجْرُهَا عَلَى لِسَانِ الشُّعْرَاءِ.

دوم: آنکه در کتب احادیث از حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- بسیاری از احادیث موزونه با قرینه در اراده نقل کرده‌اند چنان که از جندب روایت است که چون انگشت رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- در بعضی از غزوات مجروح گشت، آن حضرت فرمود:

هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِضْبَعٌ دَمِيَّتٍ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَتْ^۳

۱. سنج: روض الجنان، ط. آستان قدس. ۶۸/۷ و ۶۹.

حاصلی معنای ابیات، از این قرار است:

رسول خدا روز غدیرشان در [سرزمین] خَم بخواند و چه نیکو آوای خویش را به ایشان شنواید. گفت: مولای شما و ولی شما کیست؟ پس گفتند: و آنجا دشمنی آشکار نکردند - که: خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و هرگز امروز کسی را از ما نیابی که نافرمانی تو کند. پس فرمود: ای علی! برخیز که من تو را به عنوان پیشوا و رهبر پیوسته پس از خویش پسندیدم. هر که من مولای اویم این (علی علیه السلام) ولی اوست. پس از برای او یارانی نیکو و فرمانبردار باشید. آنجا دعا کرد: خداوند! یاورش را دوست بدار و کسی را که با علی دشمنی ورزد دشمن باش.

۲. یعنی: ای حسان! مادام که ما را به زیانت یاری کنی، روح القدس تو را تأیید و تقویت می‌کند.

۳. یعنی: «آیا جز انگشتی هستی که خون از تو روان شد و در راه خدا این به تو رسید؟» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۳۹۰/۹).

و این از بحر رجز است و عروض و ضرب او مخبون و مقطوع.
و همچنین از براء بن عازب روایت است که در روز خندق حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- خاک از خندق بیرون بردی و به آواز بلند می گفت:

وَاللّٰهُ لَوْ لَا اللّٰهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزَلَنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبَّتَ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
إِنْ أَوْلَاءَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا وَإِذْ أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا

و این نیز از بحر رجز است.
و هم از او روایت است که روز حنین چون مشرکان بر مصطفی -صلوات الله علیه- غلبه کردند از شتر به زیر آمد و فرمود:

أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ^۱

و این از رجز مجزو است.
و از انس روایت است که روز خندق چون صحابه خاک از آنجا بیرون می آوردند و می گفتند:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله- در جواب ایشان فرمود:
اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ فَاعْفِرِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ
و تقطیع این بیت صعوبتی دارد، مگر گوئیم: اللهم خرم است و عروض رجز فعل آمده است و المهاجرة به لام جاره بوده است تا تقطیعش چنین شود که: مستفععلن مستفععلن مفتعلن مفتعلن مفاععلن.
و از آنجا لازم آید که شعر گفتن روا بود.^۲

۱. یعنی: «من پیامبرم و دروغ نمی گویم؛ من فرزند عبدالمطلبم» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۳۸۹/۹).

نیز نگر: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ط. دارالاضواء، ۲۶۲/۱.

۲. نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱۷۰/۱ - ۱۷۲.

آملی خود می‌افزاید: «از اکثر صحابه و تابعین عدول ثقات ایات بسیار نقل کرده‌اند، و اگر جایز نبود، ایشان با کمال علم و دیانت مرتکب آن نشدندی».^۱

صاحب نفائس الفنون بدرستی نتیجه گرفته است که شعر و شاعری، به خودی خود، با دینداری و شریعتمداری ناسازگاری ندارد، و می‌توانیم گفت: حتی اگر اینگونه اخبار تاریخی نمی‌بود، کلیات «کتاب» و «سنت» از برای این استنتاج بسنده بود. با اینهمه نفس طرح این پرسش و دغدغه آملی در پاسخ گفتن به آن، گواه بدینی پیدا و پنهانی است که پیش از این یاد کردیم.

باری، امروز، هم ابزارها و زمینه‌های پژوهش در باب کلمات منظوم معصومان -علیهم السلام- در مقایسه با سده‌های هفتم و هشتم به این سو، گوناگون‌تر و گسترده‌تر شده است، و هم موانع و دشواریهای نظری آسان‌تر از پیش پا برداشته می‌شود. بنا براین، گردآوری اشعار منسوب به مولی‌الموحدین -علیه السلام- و تحقیق در چون و چند انتسابشان به آن حضرت شدنی‌تر است.

شاید به نظر برخی جستجوی اسناد و کاوش در صحت و سقم انتساب اشعار منسوب به مولی‌الموحدین -علیه السلام- چندان ضرورتی نداشته باشد. از همین منظر بود که یکی از نویسندگان فعال حوزوی -رحمة الله علیه رحمة واسعة- سالها پیش نوشت: «اگرچه دیوان امام علی -علیه السلام- همانند نهج البلاغه و سایر کتابهای اندرز و موعظه‌ای، نیاز به مدرک [= سند] ندارد، چون [مفتی و] مرجعی نمی‌خواهد روی مطالب آن فتوی بدهد، اما جمع‌آوری مدرک برای اشعار مطلب را مطمئن‌تر و محکم‌تر

→

در این زمینه، برای آگاهیهای بیشتر، رجوع بفرمائید به: جشن‌نامه استاد مدرّس رضوی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجّادی، صص ۱۱۱-۱۲۳ (مقاله «شعر از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله» به قلم دکتر جلیل تجلیل).
۱. نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱۷۲/۱.

می‌گرداند».^۱

پندار ما این نیست. در جهان امروز - و ای بسا در جهان دیروز هم - اهمیت احادیث سازنده اعتقادات و اخلاقیات و آگاهیهای تاریخی، اگر از احادیث فروع عبادات بیشتر نبوده و نباشد، کمتر نبوده و نیست. پس - بر خلاف آنچه گروهی از متقدمان گفته‌اند - تساهل و ترک تدقیقات سندی و ... را در احادیث عقائد و اخلاق نمی‌توان پذیرفت. این معنا در باب مآثورات منظوم نیز صادق است.

با رویکرد بدان که پُرسیمان اشعار منسوب به امیر مؤمنان - علیه آلاف التحية والثناء - تنها رویه ادبی ندارد، و علی‌الخصوص دارای وجهه حدیثی - تاریخی است، تأمل و تحقیق در این سروده‌ها و ارزیابی انتسابشان و صحت و سُقم آن، بایاست.

بی‌تردید درنگ ژرف‌شناسانه و معناپژوهانه در این اشعار، برای شناخت تاریخی - کلامی امیر مؤمنان امام علی - علیه السلام - و سیمائی که از ایشان، بدرست یا نادرست، از رهگذر اشعار منسوب ترسیم می‌گردد، سودمند است.

پیشینگان بدین نکته متفطن بوده‌اند و نگاه ژرف‌شناختی ایشان بدین اشعار، در نگارشها و آثار بازتابیده است. نمونه را، درباره شعری به مطلع «محمّد النبیّ آخی وصهری / وحمزة سید الشهداء عمّی» که گفته شده در پاسخ فخر فروشی از جانب معاویه، توسط امام - علیه السلام - املا گردیده، بیهقی گفته است: «واجب است بر هر کسی که او را با علی مُبالاتی است، این اشعار را در حفظ داشته باشد، تا مفاخر او را در اسلام بداند».^۲ درنگ‌گاه‌های ژرف‌شناختی اشعار، از این حیث، اندک نیست. نمونه دیگر را، در سروده‌های منسوب به امام - علیه السلام - تفسیری از محتوای حدیث غدیر به وجوب ولایت به چشم می‌خورد و ولایت واجب‌شده در غدیر همان ولایت نبوی دانسته شده

۱. دیوان امام علی علیه السلام، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۱۸ از مقدمه مترجم.

۲. نگر: مناقب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت، استاد سید محمد طاهر هاشمی شافعی، به اهتمام و با مقدمه سید ناصر حسینی میبیدی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی (ع)، ج ۱، ۱۳۷۸ ه. ش.، ص ۱۸ و ۱۹.

است؛^۱ که به حیثِ تفسیری از حدیثِ غدیر، گرامی است.

مجالِ حدیثِ پژوهی تطبیقی نیز در این سروده‌های منسوب هست؛ می‌توان بعض مضامین این اشعار را با برخی احادیث و اخبار سنجد.

پیشینگان بدین نکته توجه داشته‌اند، و نمونه را، کسی کوشیده مضمون یکی از ابیات منسوب به امام - علیه السلام - را در حدیثی نبوی بازجوید و برای خاطر نشان کردن همین نکته در حاشیه بیت در سلوة الشیعه یادداشتی نهاده است که در دستنوشته سلوة الشیعه‌ی محفوظ در کتابخانه مجلس آمده.

گفتنی است پُرسمانِ سنجدِ احادیثِ نبوی و علوی از دیرباز مورد توجه عالمان و حدیث‌پژوهان بوده است؛ چنان که شیخ ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد بن محمد بن هبة الله بن حمزة اصفهانی، ملقب به «شفره»، در کتابِ مطلع الصّباحین و مجمع الفصاحین به مقایسه محتوایی نهج البلاغه و شهاب الأخبارِ قاضی قضاعی دست یازیده و

۱. علامه امینی - قدس الله روحه العزیز - در کتاب شریف الغدیر (ط. دارالکتاب العربی. ۳۴۰/۱) به دلالت این بیت (یعنی: «وَأَوْجِبْ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ / رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ») در باب مفاد حدیث غدیر استشهاد کرده بود. همچنین بیت مورد بحث را (به شکل «فَأَوْجِبْ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ / رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ»)، آقای رسول جعفریان در تاریخ تشیع ایران (۳۴/۱ و ۳۵) مورد توجه قرار داده است.
در فیض القدیر محدث قمی (ره) هم، بحث مبسوطی در دلالت بعض اشعار مسطور در دیوان، بر خلافت و ولایت و افضلیت آن حضرت، مطرح گردیده است (ج ۲، صص ۳۲۵-۳۲۹).
حاج ملاهادی سبزواری (ره) در المّاح القواح، بشرح در باب یکی دیگر از اشعار مسطور در دیوان و اشارت و دلالت آن به شرائط خلافت و امامت که در آن حضرت - علیه السلام - گرد بوده است، قلم زده (ج ۱، صص ۲۰۲-۲۰۶).

عبدالجلیل قزوینی رازی - قدس سرّه - در کتاب نقض (ج ۲، ص ۱۷۷) بیت «سَبَقْتَكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً / غَلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي» را مورد احتجاج قرار داده و گفته است: «اجتماع و اتفاق است که ... علی مرتضی اولین کسی بود که اسلام قبول کرد و خود می‌گوید: سَبَقْتَكُمْ ... [إِلَى آخِرِهِ]».

پیش از وی هم شیخ ابوالفتوح - قدس سرّه - به این بیت و باره‌ای سروده‌های دیگر و مآثورات منشور احتجاج و استناد کرده بود (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۲۹۸/۱۸ و ۲۹۹).

ریشه داشتن احادیث علوی را در احادیث نبوی خاطر نشان کرده است.^۱

در حقیقت، سخنِ امام علی بن ابی طالب -علیهما السَّلام- سخنی است که فروغِ فروزانِ علم آسمانی از آن می تراود و نسیمِ جانپورِ سخنِ پیامبر -صلی الله علیه و آله- از آن برمی آید. این گفته شریف رضی است -رضی الله عنه- که درباره آن کلامِ جاودانه می گوید: «... علیه مسحةٌ من العلم الإلهی، وفيه عبقةٌ من الکلام النبوی» (... در گفتارِ او رنگی از علمِ خداست، و بویی از گفتارِ مصطفی، صلی الله علیه و آله).^۲

گامِ نخست برای پژوهش در اشعار منسوب به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب -علیهما السَّلام- تحقیق در مجموعه ها و مآخذِ دربردارنده این سروده هاست.

آنگونه که از گزارشهای پیشینیان برمی آید، ابوالحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی از دی بصری (درگذشته به ۳۳۲ ه. ق) چهل کتاب که به نوعی با امام علی -علیه السَّلام- ارتباط داشته، پدید آورده بوده و از جمله آنهاست: کتاب شعر علی علیه السَّلام. همچنین ابوعبدالله محمد بن عمران مرزبانی بغدادی (درگذشته به ۳۸۴ ه. ق)، کتابی ویژه شعر امام علی بن ابی طالب -علیهما السَّلام- ترتیب داده بوده است.^۳

۱. دوست مفضل، حجة الإسلام والمسلمین علی صدرانی خونی (صدرانی‌نیا) -وقفه الله تعالی لهما یحب و یرضی- در مقالاتی ممتع به معرفی کتاب و مؤلف و گزیده خوانی اثر پرداخته اند: فصلنامه علمی -تخصصی علوم حدیث، ش ۴، صص ۱۷۹ - ۱۹۹؛ همچنین در مقالاتی دیگر شمه ای درباره این اثر قلمی نموده اند: مجله وقف میراث جاویدان، ش ۱ و ۲ (/ پیاپی: ۲۵ و ۲۶)، صص ۹۸ - ۱۰۰.

حجة الإسلام والمسلمین سیدصادق حسینی اشکوری هم، مقالاتی در باره این کتاب گرانقدر نوشته اند: فصلنامه پژوهشی و اطلاع رسانی نهج البلاغه، ش ۱، صص ۱۱۳ - ۱۲۲.

شایسته است این اثر که نویسنده اش از عالمان شناسای شیعه در سده های ششم و هفتم است، بنا بر دستنوشته کتابخانه سلیمانیه -که بخش نخست کتاب را شامل است و عکسش در دانشگاه تهران هست- و دستنوشته کتابخانه شادروان محدث ارموی -رضوان الله علیه- و همچنین ذخائر الأسفار خیابانی که از آن منقولاتی دارد، هر چه زودتر، به صورتی پسندیده و پژوهشیانه، تحقیق و نشر شود.

۲. نهج البلاغه (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی)، ج ۳، ص کح و کط.

۳. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹ (از مقاله نگارنده).

هرچند آن مجموعه‌ها که ابوالاحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی و ابوعبدالله مرزبانی از اشعار منسوب به امام علی - علیه السلام - ترتیب داده بودند، در دست نیست، نباید و نمی‌توان، از پیدا شدن این نگارشها، با همه دیرینگی‌شان، نومید بود؛ چراکه هر از چند گاهی، متنی کهن که پژوهندگانِ ثراث، از میان رفته می‌پداشته‌اند، در گوشه‌ای از مخازن شناخته و ناشناخته مخطوطات، دستیاب می‌گردد؛^۱ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.

پس‌ان‌تر از جلودی و مرزبانی، ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری است که در همین موضوع، مجموعه‌ای ساخته، و آن را سلوة الشيعة نام نهاده است. خوشبختانه سلوة الشيعة موجود است و به دست ما رسیده. پس، به بیان دیگر، سلوة الشيعة کهن‌ترین تدوین موجود از دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی - علیه السلام - است.

II - فَنَجْغَرْدِي، گردآورنده سلوة الشيعة

محمّد بن علی بن شهر آشوب - رفع الله درجته - در معالم العلماء، که فهرست کتب شیعه و دربردارنده نامهای مُصَنَّفَاتِ طائفه، و در حقیقت تَمَمُّة الفهرست شیخ ابوجعفر طوسی - رضي الله عنه و أرضاه - است، از فنجگردی و سلوة الشيعة‌ی او یاد می‌کند. پور شهر آشوب در معالم العلماء، فنجگردی را اینگونه شناسانیده است: «علي بن أحمد الفنجكردی الأديب النيسابوري، له كتاب تاج الأشعار، سلوة الشيعة وهي أشعار أمير المؤمنين عليه السلام».^۲

همین عبارت پور شهر آشوب را صاحب ریاض بعینه نقل کرده است.^۳

۱. نمونه آن، صحیفه سجادیه (ع) به روایت حسین بن اشکب - رضوان الله علیه - است که از روزگار میرزا عبداللّه اصفهانی - قدس سره - صاحب ریاض العلماء، تاکنون، چندان سخنی از آن در میان نبوده و برخی آن را مفقود می‌پنداشتند؛ حال آنکه بحمدالله موجود است (نگر: آینه پژوهش، ش ۷۱ و ۷۲، ص ۶۴، از مقاله نگارنده) و - إن شاء الله الرحمن - با تحقیق و آماده‌سازی این کمترین - تجاوز الله عن سیّانه - منتشر خواهد شد.

۲. معالم العلماء، ط. نجف، ص ۷۱.

۳. ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲.

فَنَجْجَرْدِي در رياض العلماء يك جا به عنوان «الشيخ علي بن أحمد الفتحكردى الأديب النيسابوري»^۱ یاد شده و از آنجا به «فنجگردی» ارجاع گردیده.^۲

ظاهراً نسخه‌های صحیح و مضبوطی از معالم العلماء در دست عالمان روزگار صفوی نبوده است. زیرا میرزا عبدالله اصفهانی در رياض، وقتی عبارت پور شهر آشوب را درباره فنجگردی نقل می‌کند، یادآور می‌شود که در نسخی که نزد وی بوده است، «الفنجکری» (بدون دال) ضبط شده بوده، و خود - که ضبط صحیح، یعنی: «الفنجکردی»، را آورده - گمانه‌زنی می‌کند ای بسا نیامدن دال ناشی از سقط باشد.^۳

در أمل الآمل شیخ حرّ عاملی - قدس الله روحه العزیز - هم که گزارش حال فنجگردی را از معالم العلماء پور شهر آشوب آورده، نسبت او «الضخکردی» آمده است.^۴

مصحح معالم العلماء طبع نجف اشرف نیز گزارش کرده است که در دستنوشته مبنای تصحیح و طبعش، بجای «الفنجکردی»، «الفیکجری» نوشته شده بوده است.

در متن چاپی بُغِیة الوَعَاة سیوطی، نام «فنجگردی»، به صورت «الْفَنجُکَرْدِي» آمده^۵ که دانسته نیست قرائت خود سیوطی و منقول از اصول مخطوط کتاب است یا قرائت مختار طابع آن، محمد ابوالفضل ابراهیم.^۶

سَمْعانی که با خود علی بن احمد فنجگردی آشنائی داشته است و تلفّظ «فنجگرد» را

۱. رياض العلماء تحقيق حسینی اشکوری، ۳/ ۳۴۸.

۲. هر چند در ارجاع هم «الفتحکردی» ذکر شده (و این ظاهراً سهواً القلم یا غلط مطبعی است؛ چه، در محلّ اصلی (۳۵۲/۳ - ۳۵۴) «فنجکردی» ضبط گردیده).

فائنی بیرجندی هم در کبریت احمر (ص ۹۹) «فتحکردی» آورده.

۳. نگر: رياض العلماء، تحقيق حسینی اشکوری، ۳/ ۳۵۲.

۴. نگر: أمل الآمل، تحقيق حسینی اشکوری، ۲/ ۱۷۵.

مصحح محترم نیز یادآور شده است که: «کذا في نسخ الكتاب».

۵. نگر: معالم العلماء، ط. نجف، ص ۷۱.

۶. بُغِیة الوَعَاة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۲/ ۱۴۸.

بیقین درست می شناخته، تلفظ این نام را چنین ضبط کرده: «بفتح الفاء وسكون النون وضمة الجیم أو سكونها وكسر الكاف وسكون الراء وفي آخرها الدال المهملة»^۱.

یاقوت در فرهنگ جغرافیائی اش، معجم البلدان، می نویسد: «فَنَجَكُود، بالفتح ثمّ السكون، وجیم مفتوحة، وكاف مكسورة، وراء ساكنة، ودال مهملة: قرية من نواحي نيسابور؛ ينسب إليها أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الفقيه الأديب، سمع أبا عمرو بن مطر وأبا علي حامد بن محمد الرفاء، روى عنه أبو الحسن عبد الرحمن بن محمد بن المظفر بن محمد بن داود الداودي، مات ببوشنج سنة ۳۹۹؛ وأحمد بن عمر بن أحمد بن عليّ أبوحامد الفنجكرديّ الطوسي، سمع أبا بكر بن خلف الشيرازي وأبا المظفر موسى بن عمران الصوفي وأبا القاسم عبد الرحمن بن أحمد الواحدي، ذكره في التّحجير وقال: مات بنيسابور في آخر يوم من المحرم سنة ۵۳۴»^۲.

شگفت آن که در تراجم نامه اش، یعنی معجم الأدباء، از موقعیت جغرافیائی «فَنَجَكُود»، روشن تر و دقیق تر خبر داده است: «وَفَنَجَكُود قرية من قُرى نيسابور على حدّ الدّرب»^۳.

چنان که می گویند، روستای فنجگرد، امروز دیگر وجود ندارد^۴.

همانگونه که علامه متّبع، میرزا عبدالله اصفهانی، تصریح فرموده است، علی بن احمد فنجگردی، قریب به عصر سیّد رضی، یعنی لختی پسان تر از وی، می زیسته، و فی الجملة معاصر زمخشری و میدانی بوده است^۵.

شکوفائی دانش و فرهنگ در خراسان آن روزگار، نظرها و قلمهای متعدّدی را متوجّه عالمان و دانشوران آن سامان ساخته و سبب گردیده آگاهیهای - هرچند پراکنده، ولی -

۱. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴/۴۰۲.

۲. معجم البلدان، ط. دار بیروت، ۴/۲۷۷.

۳. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عبّاس، ۴/۱۶۶۴؛ و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰.

۴. نگر: لغت نامه دهخدا، زیر «فنجگرد».

۵. نگر: ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲: «... مقارب لعصر السيّد الرضی، أي متأخّر عنه بقایلی. وبالجملة قد كان الزمخشري والميداني في عصره...».

سودمند از فنجگردی و امثال فنجگردی به دست ما افتد. البته گاه نیز یادکرد این عالمان در تذکره‌ها و تراجم‌نامه‌ها از راه تکرار اقوال و تلخیص و بازنویسی صورت گرفته است و از منابع جدیدتر و متأخر نابیوسیده نیست که آگاهیهای تازه و سخن باطراوتی درباره این نسل کهن نداشته باشند.

نمونه را، به نظر می‌رسد آنچه سیوطی در *بغیة الوعاة* آورده است^۱، جز تلخیصی از آنچه یاقوت در *معجم الأدباء* نوشته، نباشد.^۲ با اینهمه پوشیده نیست که همین آگاهیهای پراکنده و تکرارآمیز در باب فکر و فرهنگ هزاره‌ای پیش از این، چه مایه مغتنم است. تراجم‌نگاران و نویسندگان قدیم، خاصه آنان که به روز و روزگار فنجگردی نزدیک و احیاناً با او آشنا بوده‌اند، تعبیر بس محترمانه و فخیم و فاخر در یادکرد او به کار برده‌اند، و این - بویژه از قلم آن روزگاریان که بر خلاف بعض متأخران، به انباشت لاف و گزاف در ألقاب و اوصاف، خوگر نبودند - نماینده مقام رفیع علمی و فرهنگی فنجگردی است. یاقوت گزارش می‌کند که بیهقی در *وِشاح*^۳ در وصف فنجگردی گفته: «الإمام علي بن أحمد الفنجكردی، الملقب بشيخ الأفاضل، أعجوبة زمانه، وآية أقرانه، وشيخ الصناعة، والمُمتطي غوارب البراعة».^۴

در *مَارج نهج البلاغة* هم بیهقی به تعبیر «الشيخ الإمام علي بن أحمد الفنجكردی شيخ الأفاضل ومقدمهم»^۵ از وی یاد می‌کند.

۱. نگر: *بغیة الوعاة*. تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، ۱۴۸/۲.

۲. بویژه باید به یاد داشت که سیوطی، خود، *معجم الأدباء* را یکی از منابع و مصادر *بغیة الوعاة* خویش قلم داده است.

۳. یکی از منابع و مصادر احوال «فنجگردی»، کتاب *وِشاح دمية القصر و لقاح روضة العصر* ابوالحسن بیهقی است که تذهیبی بر *دمية القصر* باخرزی بوده و متأسفانه متنی کاملش امروز در دست نیست. دستنوشتی ناقص از آن در یکی از کتابخانه‌های ترکیه هست.

۴. *معجم الأدباء*، تحقیق إحسان عباس، ۱۶۶۴/۴؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲.

۵. نگر: *مَارج نهج البلاغة*، تحقیق أسعد الطيّب، ص ۱۰۶.

ولادت فنجگردی احتمالاً در حدود ۴۲۳ هـ. ق واقع شده است و عمر وی بیشتر به دو دانش نقلی فراخ دامنه اسلامی، حدیث و ادبیات، گذشته که هر دو در فضای زندگی او رونق و کَر و فَرّ و ارج فراوان داشته‌اند و عالمان و دانشوران فرهنگ آفرین و نامداری را به نگرش و نگارش مشغول ساخته بودند.

آنگونه که نوشته‌اند: فنجگردی در اواخر عمر به بیماری دچار گردید که از آن رهایی نیافت؛^۱ بلکه آن بیماری او را زمینگیر و خانه‌نشین کرد و گرچه عمری دراز یافت در همان خانه خویش به کارِ قلمی و علمی می‌پرداخت.^۲

یاقوت، در عبارت خود، درگذشت فنجگردی را به سالِ پانصد و دوازده (۵۱۲ هـ. ق.) و در هشتاد سالگی گزارش می‌کند،^۳ ولی چند سطری پس از آن، در گفتاوردی که از عبدالغافر فارسی به دست می‌دهد، می‌بینیم که عبدالغافر، فوتِ او را در سیزدهم رمضان سال پانصد و سیزده (۵۱۳ هـ. ق.) در شهر نیشابور گزارش کرده است.^۴

به نظر می‌رسد چون عبدالغافر جزئیات زمانی و مکانی بیشتری در باب فوتِ فنجگردی به دست می‌دهد، سخنِ او بیشترک درخورِ اعتماد و اعتنا باشد؛ ولی از سوی دیگر، عدولِ یاقوت از قولِ عبدالغافر فارسی نیز شاید یک مسامحه ساده نباشد.

سیوطی هم اگرچه در گفتاورد از سیاق، تاریخ سیزدهم رمضان سال پانصد و سیزده را

۱. نگر: الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲: «أصابته علّة أزمته [في الأصل: عليه أزمته] ومنعته الخروج و طعن في السن فتأخر عن الزيارة [في الأصل: في الزيادة] بالقدم فاستتاب عنها التعهد بالعلم»؛ و: ط. بارودی، ۴/۴۰۲ که به جای «بالعلم»، «بالقلم» دارد.

۲. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۱: «أصابته علّة لزمته في آخر عمره» (در گفتاورد از عبدالغافر فارسی).

۳. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰: «مات سنة اثنتي عشرة و خمسمائة عن ثمانين سنة».

۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۱: «مات بنيسابور في ثالث عشر رمضان سنة عشرة و خمسمائة».

برای درگذشتِ فنجگردی به دست داده است، یکی دو سطر بعد، او را متوفای سال [پانصد و] دوازده - در سن هشتاد سالگی - قلمداد کرده^۱؛ ولی چون به نظر می‌رسد همه سخنان او درباره فنجگردی، تلخیصی از گفتار یاقوت باشد، شایسته درنگِ جداگانه‌ای نیست.

به هر روی، گزارشِ سَمْعانی هم قولِ عبدالغافر را تأیید و تقویت می‌کند. سَمْعانی که خود از علی بن احمد فنجگردی اجازه روایت داشته می‌گوید: «علی بن احمد... در شب آدینه سیزدهم ماه رمضان، به سال ۵۱۳ درگذشت و در جامع قدیم بر او نماز گزاردند و در حیره در مقبره نوح به خاک سپرده شد»^۲.

می‌بینیم که او جزئیات بیشتری در این باره به دست داده است.

«حیره» - که سَمْعانی می‌گوید فنجگردی در آنجا به خاک سپارده شده - نام محلّتی بزرگ و مشهور در نیشابور بوده که محدّثان بسیار بدان منسوب‌اند، و به احتمالی چون گروهی از اهلِ حیره کوفه به آنجا آمده و در این محلّت سُکنا گزیده‌اند، بدین نام بازخوانده شده^۳. گورستانِ حیره - علی‌الظاهر - گورستانِ مهمّ و معتبری بوده است.^۴

۱. نگر: بُعْیة الوعاة، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، ۱۴۸/۲.

عجب آنکه محشّی معجم الأدباء طبع دارالفکر، متوجّه نشده که سیوطی در بغیه تواریخ را مانند یاقوت ضبط کرده و «سیزدهم رمضان ۵۱۳» که سیوطی از سیاق نقل کرده، همان مضمونِ گفتارِ او از عبدالغافر فارسی است، و فی الجمله محشّی مذکور حکم به اختلافِ یاقوت و سیوطی در گزارشِ تاریخ وفات کرده. نگر: معجم الأدباء، ط. دارالفکر، ۲۷۵/۱۲. هامش.

۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲: «... تُوَفِّي ليلة الجمعة الثالث عشر من شهر رمضان سنة ۵۱۳ [في الأصل: ۴۱۳] وصَلُّوا عليه في الجامع القديم ودفن بالحيرة في مقبرة نوح».

در ط. بارودی (۴۰۲/۴)، سالِ فوت (۵۱۳)، حروفی نوشته شده (سنة ثلاث عشرة وخسمائة) و نمازگاه را «الجامع الكبير القديم» ضبط کرده‌اند.

۳. نگر: معجم البلدان، ط. دار بیروت، ۳۳۱/۲.

۴. اهمیتِ کاربرد و صُلبِ «مهمّ و معتبر» را در حقّ گورستانهای تاریخ‌مند جهان اسلام، کسی می‌داند که از ارج

خواجه عمر خیّامی هم در این گورستان به خاک رفته.^۱
 سمعانی که خود علی بن احمد فنجگردی را درک کرده است، خوی و خلق او را
 چنین می شناساند: «... کان عقیقاً خفیفاً ظریف المجاورة قاضياً للحقوق محمود الأحوال»^۲.
 در المختصر من السیاق، بر قریب به همین صفات، این ویژگیها نیز مزید گردیده: «سلیم
 النفس، أمين الجنب و... مرضي السيرة، مشغلاً بنفسه»^۳.

→

فرهنگی و معنوی و سیر تاریخی مزارات آگاه باشد، نه کسانی از دست آن نافرهیختگان دراز دست کوتد آستین
 که مزارات شهری چون اصفهان - از جمله گورستان «تخت فولاد» - را بازیچه تیشه ویرانگری و ناآگاهی
 خویش ساخته اند و سموم بی تدبیریشان، دیربست بر گورجای های «رفتگان تازی و بگذشتگان پارس»
 می وزد! و میراث بان فرهنگ مداری نیست تا آئین شهرداری و شهریار ی بدیشان درآموزد! و فرایادشان آورد
 که اگر برای آحیاء، «حقّ حیات» نمی شناسند، «حقّ ممات» اموات را پاس بدارند!!

این حکایت اقلیم ماست؛ تا بر سر دیگران چه رود؟!

۱. گزارش روشنی در باره گورجای خیّامی در چهار مقاله نظامی عروضی (طبع مُحَسَّن) و مُفَصَّل دکتر معین،
 ص ۱۰۰ و ۱۰۱ آمده است، از این قرار: «در سنه ست و خمسمایه به شهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای
 امیر ابوسعید جره، خواجه امام عمر خیّامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند، و من بدان خدمت
 پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر [= عمر خیّامی] شنیدم که او گفت: «گور من در
 موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می کند». مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که جنوبی
 گزاف نگوید. در سنه ثلاثین به نساپور رسیدم، چهار (نسخه بدل: چند) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب
 خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده، و او را بر من حقّ استادی بود. آیدندای به زیارت او رفتم و یکی
 را با خود ببردم که خاک او به من نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورد، و بر دست چپ گشتم؛ در پائین
 دیوار باغی خاک او دیدم نهاده، و درختان امرو و زردآلود سر از باغ بیرون کرده، و چندان برگ شکوفه بر
 خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود؛ و مرا یاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده
 بودم. گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون او را، هیچ جای، نظیری نمی دیدم. ایزد - تبارک
 و تعالی - جای او در چنان کناد - بمّیه و کرمه».

۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴/۴۰۵؛ با اندکی اختلاف در ضبط.

۳. نگر: المختصر من السیاق، تحقیق محمدکاظم محمودی، آماده چاپ.

←

مجموع این نقلها، فنجگردی را مردی اخلاقی و شریف و با فضیلت و ستوده خصال فرا می‌نماید؛ که این خود مزید بر پایگاه دانش و فضل اوست.

عبدالغافر فارسی فنجگردی را، از منظر دانش و فضلش، چنین توصیف کرده: «عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْفَنجَرْدِيُّ الْأَدِيبُ الْبَارِعُ صَاحِبُ النَّظْمِ وَالتَّنْثِيرِ الْجَارِيَيْنِ فِي سِلْكِ السَّلَاسَةِ»^۱.

این عبارتی است که در الأنسابِ سمعانی هم آمده است؛ ولی با این تتمه قابل توجه: «... الباقيين معه على هرمه وطعنه في السِّنِّ»^۲.

از فنجگردی سروده‌هائی، در این سو و آن سوی متون قدیم آمده است.

در المختصر من السِّيَاق در ترجمه حال فنجگردی پاره‌هائی آمده است، از این قرار و بدین ترتیب^۳: «أَنشَدَنَا لِنَفْسِهِ فِي الْحَثِّ عَلَى كِتَابَةِ الْحَدِيثِ:

فِي أَحَادِيثِ النَّبِيِّ الْمُضْطَفِّي	أَحْمَدُ الْمُتَعَوِّثِ كُلِّ الْبَرَكَةِ
فَلَيْكِنِ النَّاشِئِ الْحَرِّ الَّذِي	يَطْلُبُ الْعِلْمَ إِلَيْهَا الْحَرَكَةِ
قَوِيَتْ حُجَّةٌ مِّنْ مَّارِسِهِ	ضَعُفَتْ حُجَّةٌ غَيْرُ تَرْكِهِ
ثِقَّةٌ عَنِ ثِقَةٍ يَرُويهِ مَا	قَطَعَ السَّارِقُ سِمْرًا فَلَكِهِ ^۴
لَقِمَ ^۵ الْحَقُّ مَبِينٌ وَاضِحٌ	فَازَ بِالرُّشْدِ لَيْبِيبُ سَلَكِهِ

→

(از استاد محمدکاظم محمودی که اجازه استفاده از متن چاپ‌نشده تحقیق خود را به بنده دادند، و از دوستان «مرکز نشر میراث مکتوب» که استفاده از نمونه‌های حروفنگاشتی این کتاب را ميسر ساختند، بسیار سپاسگزارم).

۱. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴؛ و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰.
۲. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴/۴۰۲.
۳. نگر: المختصر من السِّيَاق، تحقیق محمودی، آماده چاپ؛ نیز سنج: فهرست نسخه‌های خطی... دانشگاه تهران، ۵/۱۱۱۱ و ۱۱۱۲. (شادروان دانش پژوه در این فهرست از دست‌نوشته کتابخانه اسمعیل صائب آنقره بهره برده است).
۴. فهرست دانشگاه: شیرا فلکه (۲).
۵. فهرست دانشگاه: نعم.

وَأُنْشَدْنَا لِنَفْسِهِ:

بِإِسْنَادِهِ ^۱ حُجَّةٌ بِاللِّغَةِ	حَدِيثُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَى خَلْقِهِ نِعْمَةٌ سَائِغَةٌ	وَذَاكَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
يَدَّثُ فِي سَمَاءِ الْعُلَى بِازِغَةٍ ^۲	رُؤَاةَ الْحَدِيثِ بُدُورَ الْأَنَامِ
رُهَيْيُورٌ وَحَسَّانٌ وَالنَّايِغَةُ	فَلَوْ عَاشَ أَطْنَبُ فِي وَصْفِهِمْ

وَأُنْشَدْنَا لِنَفْسِهِ:

وَالْأَطْبَيْبَةُ بِالطَّبَايِعِ	قَالَ الْمُتَنَجِّمُ بِالْكَوَاكِبِ
وَالْأَحَادِيثُ الرُّوَافِعِ	وَنَقُولُ بِالْقُرْآنِ يُتْلَى
الْعَجَائِبِ وَالْبِدَايِعِ	كَمْ فِيهِ لِلْعَاقِلِينَ! مِنْ
عِنْدَ الْإِلَهِ مِنَ الْوَدَايِعِ	إِنَّمَا سَانِهْمَا لَنَا!! ^۳

وَأُنْشَدْنَا لِنَفْسِهِ:

فَمَا الشَّيْخُ إِلَّا الشَّمْسُ قَدْ وَافَتْ الشَّرْفَ	لِيَفْتَنَّمِ الْأَحْدَاثَ أَنْفَاسَ شَيْخِهِمْ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِزُّ وَالذِّينُ وَالشَّرْفُ	وَفِي كِتَابِ أَخْبَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

وله:

كِعْبِدِ الْغَافِرِ الشَّيْخِ الْإِمَامِ	أَحَادِيثُ النَّبِيِّ لَهَا رِجَالُ
مُعْتَنَّةٌ هَمَامٌ عَنْ هَمَامِ	يُرْتَبِّهَا بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ
مُحَمَّدٍ الْكَرِيمِ بْنِ الْكَرَامِ	بِحَافِدٍ ^۴ صَاعِدٍ خَيْرِ الْبَرَايَا

همچنین در المختصر من السِّيَاق در ترجمه حالِ قاضی عمادالاسلام ابوالعلاء صاعد بن محمد بن احمد بن عبدالله (۳۴۳ - ۴۳۱ ه. ق) آمده^۵: «وَأُنْشَدْنِي الْأَدِيبُ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْفَنَجَكِرْدِيُّ لِنَفْسِهِ فِيمَا جَمَعَهُ مِنْ مَنَاقِبِ الصَّاعِدِيَّةِ:

۱. فهرست دانشگاه: + باد. ۲. فهرست دانشگاه: + بارعد. ۳. فهرست دانشگاه: ایماننا بهما لنا.

۴. فهرست دانشگاه: تحافد.

۵. نگر: همان؛ و: همان. از برای احوال قاضی صاعد مذکور نگر: اسرار التوحید، ۲/ ۷۰۵-۷۰۷.

إمام الدّین صاعدنا المعلّی براه اللّهُ لِإِسْلام صَدْرَا
لأُمَّةٍ أَحْمَدُ أَضْحَى سِرَاجًا وَفِي عِلْمِ الشَّرِيعَةِ كَانَ بَحْرَا^۱
أَنْبَئَةً عَصْرُهُ كَانُوا نُجُومًا هُدَاةً رَاشِدِينَ وَكَانَ بَدْرَا^۲

در مجمع الآداب فی معجم الألقاب در گزارش حال عزالدین ابوالعزیز یعقوب بن ابوالحسن غزنوی فقیه این ابیات از فنجگردی آمده - و ابن فوطی گفته که آنها را به خط غزنوی و با اسناد به فنجگردی خود دیده -:

«مِدَادُ الْفَقِيهِ عَلَى تَوْبِهِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الْغَالِيَةِ
وَمَنْ طَلَبَ الْفِيقَةَ ثُمَّ الْحَدِيدَ سَتَ فَإِنَّ لَهُ هِمَّةً عَالِيَةً
وَلَوْ يَشْتَرِي النَّاسُ هَذَا الْعُلُوَّ مَ بِأَرْوَاحِهِمْ لَمْ تَكُنْ غَالِيَةً
رُؤَاةُ الْأَحَادِيثِ فِي عَصْرِنَا نُجُومٌ وَفِي الْعَصْرِ الْخَالِيَةِ»^۳

یاقوت در شرح حال فنجگردی سه پاره از سروده‌های او را آورده است. وی می‌نویسد: «قَالَ الْبَيْهَقِيُّ: وَأَتَشَدَّنِي لِنَفْسِهِ:

رَمَانَا ذَا زَمَانٍ سَوْءٍ لَا خَيْرَ فِيهِ وَلَا صَلَاحًا
هَلْ يُبْصِرُ الْمُبْلِسُونَ فِيهِ لَيْلِيلٍ أَحْزَانِهِمْ صَبَاحًا!
وَكُلُّهُمْ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ طُوبَى لِمَنْ مَاتَ فَاسْتَرَاخًا

وله:

وَلَى السَّبَابُ بِحُسْنِهِ وَبَهَائِهِ وَأَتَى الْمَشِيبُ بِنُورِهِ وَضِيَائِهِ
السُّبُّ نُوْرٌ لِفَتَى لِكِنَّةٍ نُورٌ مُهَيَّبٌ مُؤَذِّنٌ بِفَنَائِهِ
فَالْهَجْ بِذِكْرِ اللَّهِ وَازْضَ بِحُكْمِهِ لَا زَوْجَ لِلْفُقَرَاءِ دُونَ لِقَائِهِ

۱. فهرست دانشگاه: فخر.

۲. اشاره فنجگردی به آن است که قاضی صاعد یادشده را «ماه نشابور» می‌خوانده‌اند. نگر: اسرار الشوید،

۷۰۷/۲.

۳. نگر: مجمع الآداب فی معجم الألقاب، تحقیق محمدالکاظم، ۳۶۹/۱، ش ۵۵۶.

وله:

الْحُكْمُ لِلَّهِ مَا لِلْعَبْدِ مُنْقَلَبٌ إِلَّا إِلَيْهِ وَلَا عَنْ حُكْمِهِ هَرَبٌ
وَالْمَرْءُ مَا عَاشَ فِي الدُّنْيَا أَخُو مَحَنٍ تُصِيبُهُ الْحَادِثَاتُ الشُّوْدُ وَالنُّوَبُ
فَإِنْ يُسَاعِدُهُ فِي أَثْنَائِهَا فَرَجٌ تَسَارَعَتْ نَخْوُهُ فِي إِثْرِهِ كُرْبُ
حَتَّى إِذَا مَلَ مِنْ دُنْيَاهُ فَاجَأَهُ فِي أَرْضِهِ كَانَ أَوْ فِي غَيْرِهَا الْعَطَبُ^۱

قاضی شهید - اعلیٰ اللہ مقامہ - درباره سرایشهای مذهبی فنجگردی می گوید: «گاهی به نظم بدایع اهل البيت (ع) اشتغال می نمود.»^۲

شیخ محمد بن فتال نیشابوری، پس از یادکرد واقعۀ غدیر و آوردن شعر مشهور حسان بن ثابت - یعنی: «يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ...» - غدیریۀ فنجگردی را آورده و گفته است: «قال الشيخ الأديب علي بن أحمد الفنجكردی:

لَا تَنْكُرَنَّ غَدِيرَ خُمٍّ إِنَّهُ كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا بَلْ أَظْهَرُ
مَا كَانَ مَرْفُوعًا بِإِسْنَادٍ إِلَى خَيْرِ الْبَرَايَا أَحْمَدٍ لَا يُنْكَرُ
فِيهِ إِمَامَةٌ حَيَذِرٌ وَجَمَالُهُ وَجَلَّالُهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يُذْكَرُ
أَوَّلَى الْأَنَامِ بِأَنْ يُوَالِيَ الْمُتَرْضَى مَنْ يَأْخُذُ الْأَحْكَامَ مِنْهُ وَيَأْتِرُ^۳

بیتهای یکم و سوم را پور شهر آشوب هم در مناقب^۴ با تصریح به نام فنجگردی به

۱. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۱۶۶۴/۴ و ۱۶۶۵؛ و: ط. دارالفکر، ۲۷۱/۱۲ و ۲۷۲.
پاره نخست (یعنی: زماننا ذا زمان سوء... إلى آخره) را سیوطی نیز در بغية الوعاة (تحقیق محمد أبو الفضل
إبراهيم، ۱۴۸/۲) - گویا به نقل از معجم الأدباء - آورده.

در پاره نخست معجم طبع إحسان عباس بجای «المُبْلِسُونَ» - که در طبع دارالفکر و بغية سيوطی آمده -،
«المُبْلِسُونَ» ضبط کرده، و بجای «مُهَبَّب» - که در طبع دارالفکر چنین است -، «مُهَبَّب».

۲. مجالس المؤمنین، ط. اسلامیه، ۵۶۲/۱

۳. روضة الواعظین، ط. دلیل ما، ۲۴۱/۱ و ۲۴۲.

۴. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ط. دارالأضواء، ۵۵/۳؛ و: ج سنگي طهران، ۵۴۰/۱.

در مناقب بجای «جماله»، «کماله» و بجای «يُذْكَر»، «تُذْكَر» دارد.

عنوان قائل آورده است. این شعر همچنین در مجالس المؤمنین^۱ قاضی شهید و ریاض العلماء^۲ - به نقل از مجالس المؤمنین - و محبوب القلوب آمده است. فنجگردی غدیریّه دیگری هم دارد که در همان روضة الواعظین، لختی پس از غدیریّه پیشگفته^۳، آمده:

«يَوْمَ الْغَدِيرِ سَوَى الْعِيدَيْنِ لِي عِيدٌ يَوْمٌ يُسَرُّ بِهِ السَّادَاتُ وَالصِّدِّ
نَالَ الْإِمَامَةَ فِيهِ الْمُتَرْضَى وَلَهُ فِيهَا مِنَ اللَّهِ تَشْرِيفٌ وَتَمْجِيدٌ
يَقُولُ أَحْمَدُ خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ ضَحَى فِي مَجْمَعِ حَضْرَتِهِ الْبَيْضُ وَالسُّودُ
فَالْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا لَا أَنْقِضَاءَ لَهُ لَهُ الصَّنَائِعُ وَالْأَلْطَافُ وَالْجُودُ»^۴

پور شهر آشوب در مناقب^۵، دو بیت نخست را^۶ بدون تصریح به نام گوینده^۷ آورده است.

۱. در مجالس المؤمنین چاپی متداول (ط. اسلامیه، ۵۶۳/۱) در بیت یکم به جای «لانتکرن»، «لاشکرن» چاپ شده و لفظ «بل» هم جا افتاده است!
- در بیت چهارم هم بجای «أولى الأنام»، ضبط مجالس «أولى الامام» است.
۲. در ریاض (تحقیق حسینی اشکوری، ۳۵۳/۳ و ۳۵۴)، در بیت دوم، به جای «مرفوعاً»، «معروفاً»، و در بیت چهارم، به جای «بأثر»، «بؤثر» ضبط شده است.
۳. گفتنی است در میانه این دو شعر، شعری از قیس بن سعد بن عبادۀ آمده که بنا بر ضبط نسخه خطی اساس طبع جدید روضة الواعظین این شعر از «فنجگردی» است و شعر سپسین از «قیس بن سعد بن عبادۀ»! با اینهمه منابع دیگر ضبط مخطوطه را تأیید نمی کنند. گویا همین دریافت ما و مصححان روضة الواعظین و گروهی از متقدمان که این دو شعر دو سویی را از فنجگردی دانسته اند درست باشد.
- البته باید گفت عبارت روضة الواعظین مطبوع هم چندان سراسر نیست و بالای شعر «يوم الغدير سوى العیدین لي عید...» نوشته: «وله أيضاً»؛ حال آنکه شعر قیس میان این شعر و شعر قبلی فنجگردی فاصله انداخته و مرجع ضمیر «له» را قدری دور کرده است.
۴. روضة الواعظین، ط. دلیل ما، ۲۴۲/۱.
۵. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ط. دارالأضواء، ۵۵/۳؛ و: ج سنگی طهران، ۵۴۰/۱.
۶. هم در چاپ سنگی طهران و هم در طبع دارالأضواء به جای «فيها» در بیت دوم، «فيه» آمده است.
۷. در چاپ سنگی طهران «لشاعر» و در طبع دارالأضواء «الشاعر» [!] نوشته شده است.

این چهار بیت در مجالس المؤمنین^۱ و - به نقل از آن - در ریاض العلماء^۲ هم آمده است. خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام این سروده را از فنجگردی آورده است، که از آن رایحه باور اثناعشری استشمام می شود:

«أيا سائلي عن مذهبي وطريقتي	مَحَبَّةَ أَوْلَادِ النَّسَبِ عَقِيدَتِي
هُمَا الْحَسَنَانِ اللَّوْلَوَانِ تَلَأْنَا	وَفَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ بِنْتَ خَدِيجَةٍ
سُرُورِ فَوَادِ الْمُصْطَفَى عَلَّمَ الْهُدَى	مُحَمَّدَ الْمُخْتَارِ هَادِيَ الْخَلِيقَةِ
وَقُوَّةَ عَيْنِ الْمُرْتَضَى أَسَدِ الْوَعَى	أَبِي الْحَسَنِ الْكَرَّارِ مَرْدِي الْكَتِيبَةِ
وَحَذَّ سَبْعَةٍ مِنْ بَعْدِهِمْ وَافْتَخَرِ بِهِمْ	مَعَ اثْنَيْنِ ثُمَّ أَمَحَّ سَوَاهِمَ أَوْ اثْنَيْ
أَبْغَضَ مَنْ خَيْرِ النَّبِيِّينَ جَدَّهُمْ	وَوَالِدَهُمْ فِي النَّاسِ شَمْسُ الْبَرِّيَّةِ
فَلَا تَرْمَنِي بِالرَّفْضِ وَإِلَيْكَ أَنِّي	لَفِي مِنْ يَعَادِنِي شَدِيدِ الْوَقِيعَةِ
لِسَانِي سَيْفٌ مَا نَبَا عَنْ ضَرِيبَةٍ	وَلَا طَاشَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ قَرِيحَتِي
فَإِنْ شِئْتَ فَاحْبِبْنِي وَإِنْ شِئْتَ فَاقْلَبْنِي	فَهَذَا وَرَثَتِي مَا حَبِيتْ خَلِيقَتِي
وَإِنِّي لِأَضْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ	مُحِبٌّ عَلَيْهِ نَيْبِي وَطَوَيْتِي
أَأْتَلِبُ قَوْمًا كَافَحُوا عَنْ نَسَبِهِمْ	وَمِنْ بَعْدِهِ كَانُوا نَجُومَ الشَّرِيعَةِ
خَلَا فِرْقَةٌ عَادُوا عَلَيًّا وَقَتَلُوا	بَنِيهِ عَلَى جَهْلٍ بِغَيْرِ جَرِيمَةٍ

→

نگارنده احتمال می دهد پور شهر آشوب نیز دو بیت را از روضة الواعظین گرفته و به سبب ابهام و ناسرراستی که در عبارت روضه هست و پیشتر خاطر نشان شد، به نام گوینده تصریح نکرده است؛ واللّه اعلم.

به هر حال باید به یاد داشت روضة الواعظین از منابع مناقب و خود قتال از مشایخ پور شهر آشوب است که کتابش را برای او تحدیث کرده. نگر: مناقب، چ سنگی طهران، ۹/۱؛ و: ط. دارالأضواء، ۳۴/۱.

۱. در چاپ حروفی مجالس المؤمنین (اسلامیه، ۵۶۲/۱ و ۵۶۳)، به جای «الصَّيْدُ»، «العبيد»، و به جای «يقول»، «يقول»، و به جای «البیض»، «البیاض»، هست.

۲. ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳۵۳/۳.

در ریاض در بیت نخست، به جای «الصَّيْدُ»، «العبيد»، و در بیت دوم، به جای «تشریف»، «تشریک»، و در بیت چهارم، به جای «الصَّنَاع»، «الصنائع» آمده.

لئن كَانَ قومَ قَبْلِهِمْ خَيْرَ أُمَّةٍ فَأَيُّهُمْ فِي فِعْلِهِمْ شَرُّ أُمَّةٍ
فَوَاعَجَبَا مِنْ جَاهِلٍ بِوُضُوئِهِ وَيَقْدَحُ فِي دِينِ الْهُدَاةِ الْأَيْمَةِ
فِيَا رَبِّ بَلِّغْ كُلَّ لَمْحَةٍ نَاطِرٍ سَلَامِي إِلَى أَرْوَاحِهِمْ وَتَجِيَّتِي»^۱

علامه امینی - رضوان الله علیه - این دو بیت را، به نقل از روضه چهارم ریاض الجنه ی زُنُوزی - طاب ثراه - به فنجگردی نسبت می دهد:

إِذَا ذَكَرْتَ الْغَرَّ مِنْ هَاشِمٍ تَنَافَرَتْ عَنْكَ الْكِلَابُ الشَّارِدَةُ
فُقُلٌ لِمَنْ لَا مَكََّ فِي حُجَّتِهِ: خَائِتُكَ فِي مَوْلُودِكَ الْوَالِدَةُ^۲

این دو بیت در ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی - طاب ثراه - به نقل از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شهید - نور الله مضجعه - آمده است، با این تفاوت که در ریاض به جای «من هاشم»، «من آل هاشم»^۳ ضبط شده. در خود مجالس المؤمنین - بمانند نقلی علامه امینی - «من هاشم» آمده، ولی به جای «مولودك»، «مولدك» ضبط گردیده است.^۴

علی بن زید بیهقی در آغازهای معارج نهج البلاغه اش شعری را درباره نهج البلاغه از فنجگردی می آورد و خاطر نشان می سازد که او در سرایش این شعر و ستایش نهج البلاغه، به استادش، یعقوب بن احمد، و پور وی، حسن بن یعقوب، اقتدا کرده:^۵

۱. مقتل الحسین علیه السلام، ۱۲۸/۲.

۲. الغدير، ۳۲۱/۴.

همانگونه که مرحوم علامه امینی - قدس الله روحه الزکیة - یادآور شده است، شاعر در این دو بیت به پاره ای احادیث نظر داشته که خاطرنشان می کنند ناپاک زاده با امیرمؤمنان - علیه السلام - دشمنی می کند. صاحب الغدير پاره ای از این احادیث را آورده و همچنین اشعاری از شافعی و صاحب بن عبّاد و ابن مدلل درج کرده است که بدین مضمون نظر داشته اند (تفصیل را، نگر: الغدير، ۳۲۱/۴ - ۳۲۵).

۳. نگر: ریاض العلماء، تحقیق حُسَینی اشکوری، ۳۵۴/۳.

۴. نگر: مجالس المؤمنین (ط. اسلامیة)، ۵۶۳/۱.

۵. نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطيّب، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ و: سنج: دراسة حول نهج البلاغه، محمد حسين

الحسيني الجلالی، ط. اعلی، ص ۴.

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ مِنْ كَلَامِ الْمُرتَضَى جَمَعَ الرِّضِيِّ المَوْسَوِي السَّيِّدِ
 بَهَرَ الْعُقُولَ بِخُسْنِهِ وَبَهَائِهِ كَالذَّرِّ فُصِّلَ نَظْمُهُ بِرَبِّوَجِدِ
 الْفَاطَةُ عَلَوِيَّةٌ لِكِنَّهَا عَلَوِيَّةٌ حَلَّتْ مَحَلَّ الْفَرْقَدِ
 فِيهِ لِأَرْبَابِ الْبَلَاغَةِ مَقْنَعٌ^۱ مَنْ يُغْنِ بِاسْتِظْهَارِهِ يَنْتَشِعِدِ
 نِعَمَ الْمُعِينِ عَلَى الْخَطَابَةِ لِفَتَى فِيهِ إِلَى طُرُقِ الْكِتَابَةِ يَهْتَدِي
 وَأَجَلٌ يَعْقُوبُ بْنُ أَحْمَدَ ذَكَرَهُ بِعُلُوِّ هِمِّهِ وَطَيْبِ الْمَخْتَدِ
 وَدَعَا إِلَيْهِ مُخْلِصًا أَصْحَابَهُ فِعْلَ الْحَنِيفِيِّ الْكَرِيمِ الْمُرْشِدِ
 ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ الْمُؤَفَّقُ بَعْدَهُ فِيهِ بِسُنَّتِهِ الرِّضِيَّةِ مُقْتَدِي
 كَمْ نُسخَةٍ مَقْرُوءَةٍ حَصَلَتْ بِهِ مَسْمُوعَةٍ لِأُولَى التَّهَى وَالشُّؤْدِ
 يَا رَبِّ قَرْنَهُ وَبَيَّضَ وَجْهَهُ وَاحْشُرْهُ فِي رَهْطِ النَّبِيِّ مُحَمَّدِ

این ستایش منظوم نهج البلاغه در برخی منابع دیگر نیز مسطورست. از جمله، در پایان دستنوشتی از نهج البلاغه که مورخ ۴۹۶ ه. ق. است و متعلق به کتابخانه شخصی مرحوم فخرالدین نصیری بوده، هم اشعار یعقوب بن احمد و هم سروده‌های فنجگردی در ستایش نهج البلاغه آمده است؛^۳ بعضی فضلا احتمال داده‌اند که سروده فنجگردی در آنجا به خط خود او^۴ باشد. باری، در بعضی منابع، پس از بیت «فیه لأرباب البلاغة...» آمده:

وَتَرَى الْعُيُونَ إِلَيْهِ صُورًا إِنْ تَلَا مِنْهُ كِتَابًا رَائِعًا فِي مَشْهَدِ
 أَعْجَبَ بِهِ كَلِمَاتُهُ قَدْ نَاسَبَتْ كَلِمَاتِ خَيْرِ النَّاسِ طُرًّا أَحْمَدِ

و پس از بیت «ودعا إليه مخلصا أصحابه...» آمده:

الْعَاقِلُ النَّذْبُ الْأَدِيبُ الْمُكْتَسِي لِبَسِ الْعَفَافِ النَّاصِحِ الْمُتَوَدِّدِ

و پس از بیت آخر، یعنی: «يا ربِّ قَرْنَهُ وَبَيَّضَ وَجْهَهُ...» آمده:

۲. در الإسلام و الشيعة: مُقْنَع.

۱. در الإسلام و الشيعة: شهابی (۱۱۷/۲): جَمَعَ.

۳. نگر: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۷ و ۵۰.

۴. نگر: مجلّه وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۷۳.

وَأَطْلَ بَقَاءَ سَلِيلِهِ الْحَسَنِ الْفَتَى فِينَا بِرَغْمِ الْكَاشِحِينَ الْحُسَدِ
خُذْهُ أَبَا الْحَسَنِ الْفَتَى مَسْتَمْسِكًا بِغَرَاهُ وَازِقًا إِلَى الْمَجْرَةِ وَاضْعِدِ
وَأَسْهَرِ وَصَلٍ وَضُمِّ وَذَاكِرِ وَاشْتَطِرِ وَاحْفَظْ وَبِرٍّ وَزَكٍّ وَاسْلَمِ وَأَسْعِدِ^۱

این ستایشنامه منظوم نهج البلاغه و دو مروج خراسانی اش، - احتمالاً با نسخ نهج البلاغه - از خراسان منتشر گردیده؛ بطبع به اختلاف ضبط هم دچار آمده.^۲

میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء گوید: ابیاتی از این شیخ [= علی بن احمد فنجگردی] به خط یکی از علما دیده‌ام در ستایش نهج البلاغه‌ی سید رضی، و ما آن را در سرگذشت سید رضی آورده‌ایم.^۳

مراد میرزا عبدالله - طالب ثراه - باید همین شعر پیشگفته باشد.

وجه غالب دانش فنجگردی را گویا باید همان ادبیت شمرد؛ چنان که یاقوت به عنوان «ادیب فاضل»^۴ و عبدالغافر فارسی و سمعانی به عنوان «ادیب بارع»^۵ از او یاد می‌کنند. علامه شیخ عبدالحسین امینی - قدس سره - که فصل «شعراء الغدير في القرن السادس» از کتاب سترگ خود، الغدير، را با «ابوالحسن فنجگردی» آغازیده است،^۶ پس از نقل هر دو غدیریه او، می‌نویسد: «إِنَّ الشَّاعِرَ... مِنْ أُمَمَةِ اللُّغَةِ الْوَاقِفِينَ عَلَى حَقَائِقِ مَعَانِي الْأَفْظاظِ وَتَصَارُيفِهَا، وَمِنْ الْمُطَّلَعِينَ عَلَى مَعَارِضِ الْكَلَامِ وَلَحْنِ الْقَوْلِ وَفَحْوَى التَّعَابِيرِ، وَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْ لَفْظِ الْمَوْلَى مَعْنَى الْإِمَامَةِ وَالْمَرْجِعِيَّةِ فِي أَحْكَامِ الدِّينِ، فَتَنَزَّهَ ذَلِكَ فِي شِعْرِ الدُّرِّيِّ، فَهُوَ مِنْ

۱. نگر: تواتنا، ش ۴۳، ص ۷۱ و ۷۲؛ و سنج: دراسة حول نهج البلاغة، ص ۴.

و: معارج نهج البلاغة، تحقیق أسعد الطیّب، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، هامش.

۲. نمونه را، سنج: تواتنا، ش ۴۳، صص ۶۹ - ۷۲.

۳. نگر: ریاض العلماء، تحقیق حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲.

۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰.

۵. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۴/۱۶۶۴، و: ط. دارالفکر، ۱۲/۲۷۰؛ و: الأنساب، ط. مرگلیوت، ص ۴۳۲.

و: ط. بارودی، ۴/۴۰۲. ۶. نگر: الغدير، ۴/۳۱۹.

الْحُجَجُ لِمَا نَتَحَرَّاهُ فِي مَعْنَى الْحَدِيثِ الشَّرِيفِ»^۱

توانائی علی بن احمد فنجگردی در «علم لغت» مورد تصریح تراجم نامه نگاران است.

در گفتاوردی که یاقوت از عبدالغافر فارسی آورده است، می خوانیم: «قَرَأَ اللُّغَةَ عَلَى يَعْقُوبَ بْنَ أَحْمَدَ الْأَدِيبِ وَغَيْرِهِ، وَأَحْكَمَهَا وَتَخَرَّجَ فِيهَا»^۲.

سمعانی هم نظیر همین عبارت را دارد: «قَرَأَ أَصُولَ اللُّغَةِ عَلَى يَعْقُوبَ بْنَ أَحْمَدَ الْأَدِيبِ وَغَيْرِهِ [فِي الْأَصْلِ: غَيْرَهُمَا]»^۳.

یاقوت تنها از اینکه میدانی در خطبه کتاب السّامی از علی بن احمد فنجگردی یاد کرده و بر او ثنا خوانده است، سخن گفته و به چیزی بیش از این تصریح نکرده است؛ ولی علامه منتبّع، میرزا عبدالله اصفهانی، صاحب ریاض العلماء، تصریح نموده که میدانی السّامی فی الأسماء اش را به نام فنجگردی تألیف کرده است.^۴

در واقع فنجگردی باعث تألیف السّامی فی الأسماء بوده است و میدانی او را در خطبه سامی چنین یاد می کند و می ستاید: «... الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَنَجَكْرَدِيِّ،

۱. الغدير، ۳۱۹/۴ و ۳۲۰.

حاصل معنای گفتار علامه امینی، آن است که: این شاعر... از پیشوایان لغت (/ زبان)، و آگاه از حقایق معانی و دیگرگونه های الفاظ است و پیچیدگی های سخن و آهنگ گفتار و فحوای تعبیر را می شناسد. او، در حدیث غدیر، از لفظ «مولی»، معنای پیشوایی و مرجعیت در احکام دین را دریافته و در شعر درخشان خویش به نظم کشیده. این خود یکی از حُجَّت های ما در باب معنای آن حدیث شریف است.

۲. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۱۶۶۴/۴، و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲ و ۲۷۱.

در طبع دارالفکر، نام «عبدالغافر»، «عبدالغفار» ضبط شده.

۳. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و: ط. بارودی، ۴۰۲/۴.

۴. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۱۶۶۴/۴، و: ط. دارالفکر، ۲۷۰/۱۲؛ «ذِكْرُ الْمَيْدَانِيِّ فِي خُطْبَةِ كِتَابِ السَّامِيِّ وَأُثْنَى عَلَيْهِ».

۵. ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳۵۲/۳. «وَقَدْ أَلَّفَ الْمَيْدَانِيُّ كِتَابَهُ السَّامِيَّ فِي الْأَسْمَاءِ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بِاسْمِهِ، وَقَدْ وَصَفَهُ فِيهِ وَمَدَحَهُ بِالْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ».

مَتَّعَ اللَّهُ أَهْلَ الْأَدَبِ بَطُولَ مُدَّتِهِ وَصَرَفَ الْمَكَارَةَ عَنْ سَدَّتِهِ، فَهُوَ بَقِيَّةُ الْمَشَايخ وَإِمَامُ الْجَمَاعَةِ، وَالْمَرْجُوعُ إِلَيْهِ الْيَوْمَ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ، صَاحِبُ الْأَخْلَاقِ النَّقِيَّةِ، وَالْمَعْرَبُ عَنْ فَضْلِهِ مِنْ غَيْرِ النَّقِيَّةِ، بَلْ هُوَ الْأَبَ لَا يَسْعَنِي عَقُوقُهُ، وَلَا يَرْفُضُ لَدَى حَقُوقِهِ...»^۱.

چنان که علامه امینی می نویسد: «شیخ ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری، از استادان کارآزموده ادب و از پیشگامان آن به پیشوائی و تبخر است؛ و با اینهمه، از اعظم حاملان علم و مشایخ برجسته حدیث به شمار می رود»^۲.

فنجگردی از گروهی از بزرگان و مشایخ روزگار خویش روایت حدیث می کرده. یکی از مشایخ حدیث او، قاضی ناصحی است.^۳

این قاضی ناصحی (ابوالحسن محمد بن عبدالله بن حسین نیشابوری / درگذشته به سال ۴۸۴ ه. ق)، افضل عصر خویش در میان پیروان ابوحنیفه و آگاهترین ایشان بدین مذهب قلمداد گردیده و مردی اهل مناظره و برخوردار از دانش ادبی و پزشکی بوده است.^۴

فنجگردی خود نیز از مشایخ سمعانی است؛ چنان که خود سمعانی در الأنساب می نویسد: «وكتب لي الإجازة لجميع مسموعاته وحدثني عنه جماعة من مشايخنا»^۵.

اسعد بن مسعود عتبی، با گوشه چشمی به همین مراتب علمی و تعلیمی، درباره علی بن احمد فنجگردی گفته است:

يَا أَوْحَدَ الْبُلْغَاءِ وَالْأَدْبَاءِ يَا سَيِّدَ الْفُضَلَاءِ وَالْعُلَمَاءِ

۱. تراث، ش ۳۴، ص ۷۰، هامش (از مقاله محقق طباطبائی - ره -). ۲. الغدير، ۴/۳۲۰.

۳. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و ط. بارودی، ۴/۴۰۲: «سمع الحديث من القاضي الناصح»؛ و نیز نگر: المختصر من السیاق، تحقیق محمودی، آماده چاپ.

۴. نگر: شذرات الذهب، ط. دارالکتب العلمیة، ۳/۳۷۲.

۵. الأنساب، ط. مرگلیوث، ص ۴۳۲؛ و ط. بارودی، ۴/۴۰۲؛ با اندکی تفاوت.

در نسخه ط. مرگلیوث، بجای «مشایخ»، «مشائخ» به همزه نوشته شده است؛ حال آنکه ظاهراً به همزه نادرست و تنها به یاء صحیح باشد (از افادات سیدنا العلامة آية الله روضانی - دام مجده).

يَا مَنْ كَانَ عُطَارِدًا فِي قَلْبِهِ يُمْلِي عَلَيْهِ حَقَائِقَ الْأَشْيَاءِ^۱

قاضی شهید، نورالله شوشتری - رفع الله درجته - فنجگردی ا در شمار عالمان شیعه قلم داده^۲ و نوشته: «ادیبی فاضل و لیبی مؤمن کامل بود»^۳.

علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - فنجگردی را «مِن عُلَمَائِنَا» - یعنی از عالمان شیعه امامیه - قلم داده است^۴ و گویا مستند عمده او در این باب وصفی بوده است که در معالم العلماء از فنجگردی به دست داده شده.^۵

در سده های پنجم و ششم شیعیانی پُرکوشش در نیشابور فعال بوده و بعضاً به ترویج باورهای شیعی، خاصه در مقابله با حشویان و معتزلیان، می پرداخته اند.^۶

علی بن احمد فنجگردی، بدون شک، گرایشهای شیعی نیرومندی داشته و از سلسله مروّجان اندیشه های متشیعانه در نیشابور آن روزگار بوده است؛ بلکه خود شیعی دوازده امامی است.

گرایشهای شیعیانه در اشعار و آثارش هویدا است. خاصه نام سلوة الشيعة همدلی او را با

۱. معجم الأدباء، تحقیق إحسان عباس، ۶۳۳/۲.

۲. از همین روی شرح حال وی را در مجالس المؤمنین که در گزارش «احوال بعضی از مشاهیر شیعه علیه» نوشته است (نگر: ط. اسلامیه، ۴/۱)، آورده.

۳. مجالس المؤمنین، ط. اسلامیه، ۵۶۲/۱.

هرچند قاضی لفظاً تصریح ننموده است، شاید از «مؤمن کامل» که بر قلمش رفته، بتوان مستفاد نمود که مراد آن جناب، دوازده امامی بودن فنجگردی بوده است؛ والله أعلم.

در اینجا، تنها به قصد رفع شبهت و اِزَالَتِ وَهْم، یادآوری می کند که مراد قاضی شهید - رضوان الله علیه - از تألیف مجالس، یادکرد اعلام شیعه به معنای عام و نه لزوماً چنان که بعضی فضلا پنداشته اند - طائفه مُحَقِّقِ اثْنَا عَشْرِيَّة - اَعْلَى اللَّهِ كَلِمَتَهُمْ - بوده است؛ چه، خود به این مضمون تصریح فرموده.

اگر تقدیر موافق تدبیر آید و رساله ای که درباره قاضی شهید - قُدَسَ سِرُّهُ - پرداخته ایم، از سواد به بیاض آید، هم تفصیل این مطالب و هم نقد پاره ای گزافه گوئی ها درباره مجالس را، - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - در آن خواهید دید.

۴. نگر: بحار الأنوار، ۴۲/۱. ۵. نگر: همان، همان ج. همان ص.

۶. در این باره، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ۱۷۲/۵ و ۱۷۳.

«شیعه» نشان می‌دهد. شعری هم که خوارزمی از وی نقل کرده است، گواهِ باورِ دوازده امامیِ اوست.

یکی از کتابهای مهم شیعه که در نیشابور آن روزگاران حلقهٔ درس و بحث و روایت داشته است، نهج البلاغه‌ی شریف است که علی بن احمد فنجگردی نیز با آن پیوند داشته. استاد علی بن احمد فنجگردی، یعقوب بن احمد نیشابوری - که درست هم‌روزگارِ شریفِ رضی، مدوّنِ نهج البلاغه، است - گویا سرسلسلهٔ خادمانِ نهج البلاغه در نیشابور بوده.

این مرد، ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد نیشابوری (درگذشته به رمضان ۴۷۴ ه. ق.) ادیب و لغوی اصالتاً گرد و اهل نیشابور^۱ است که البلّغه‌ی او از همان روزگارانِ دور آوازهٔ بلند داشته.^۲

فنجگردی ما بر این کتاب البلّغه تتمه‌ای شامل هشتاد و چهار واژهٔ عربی و برابره‌های پارسی‌شان نوشته که دستنوشست آن در کتابخانهٔ چستریتی موجود است.^۳ پیشینیان، نمونه‌هایی از اشعار یعقوب بن احمد را ثبت و ضبط کرده‌اند.^۴ کتابِ جَوْنةُ الدِّرِ را هم از وی نام برده‌اند^۵ که دستنوشتی از آن نمی‌شناسیم.^۶

۱. نگر: الأعلام، الزّركلی، ۱۹۴/۸؛ و بغية الوعاة، ۳۴۷/۲.

۲. نگر: خريدة القصر، قسم خراسان، ص ۸۴.

البلّغه را بنیاد فرهنگ ایران در تهران به تصحیح مجتبى مینوی و فیروزِ حریرچی در سال ۱۳۵۵ ه. ش. انتشار داد؛ لیک تجدیدِ تصحیح آن - چنان که از مقدمهٔ خودِ مینوی (ص پانزده) هم برمی‌آید - ضرورت دارد. از جملهٔ بررسیهای انتشار یافته دربارهٔ البلّغه، اینهاست: «واژه‌های کهن و گویشی در البلّغه» به قلم محمدتقی راشد محصل (فرهنگ، کتاب ششم، صص ۱۱۹-۱۳۵)؛ و: «کلمه‌های معرّب در البلّغه» به قلم رضوان مسّاح (مجلهٔ زبان‌شناسی، صص ۸۲-۸۷).

۳. نگر: کتاب البلّغه، ج بنیاد فرهنگ، ص هشت و نه.

۴. نگر: خريدة القصر، قسم خراسان، ص ۸۴؛ و بغية الوعاة، ۳۴۷/۲. ۵. نگر: بغية الوعاة، ۳۴۷/۲.

۶. نگر: تراشا، ش ۳۴، ص ۶۹ (از مقالهٔ محقق طباطبائی - ره -).

از دیگر آثار او تسمّة بیان العروض است که خوشبختانه به دست ما رسیده.^۱
ابن قاضی شهبه درباره او گفته است: «له نظم و تصانیف و فوائد و نکات و طرف، نسخ
بخطّه الحسن و صحّح الأصول»^۲؛ و باخرزی گفته: «لا أعرف اليوم من ينوب منابه في أصول
الأدب محفوظاً و مسموعاً...»^۳.

از مجموع اوصافی که اینان و ثعالبی و فارسی و ابن شاکر و دیگران در حق او
آورده‌اند، همان سخن فیروزآبادی برمی آید که او را اینگونه توصیف کرد: «شیخ وقته فی
النحو و اللغة و الآداب، کثیر التصانیف و التلامیذ»^۴.

گفته‌اند: یعقوب - که به قول سمعانی «غالی در اعتزال و دعوتگر به تشیع» بود -^۵
نخستین کسی است که نهج البلاغه را به خراسان آورده و ترویج کرده است.^۶ می‌توان
دریافت که پایگاه ادیبانه و مُدرّسانه وی در نیشابور آن روز، در ترویج و تدریس و
شناساندن نهج البلاغه به ادب‌آموزان و طالب علمان، سخت مؤثر افتاده است، و گروهی
از مردمان خراسان بزرگ را به استنساخ و مطالعه و شرح نهج البلاغه، برانگیخته.^۷
یعقوب بن احمد، اگرچه به ادبیت اشتها داشت، به تصریح ابن شاکر، حدیث بسیار
از مشایخ شنیده بود.^۸

حسن، فرزند یعقوب بن احمد - آنگونه که گفته‌اند - نهج البلاغه را از پدر استماع کرده
بود^۹ و خود نیز از مروّجان نهج البلاغه به شمار می‌رود. علی بن زید بیهقی، صاحب معارج
نهج البلاغه، نهج البلاغه را به سال ۵۱۶ ه. ق. بر این حسن خوانده بود و خط او را گواه این

۱. ابن اثیر به اهتمام شیخ قیس عطار، به همراه بیان العروض، به چاپ رسیده است (قم، ۱۴۱۷ ه. ق.).

۲. الأعلام، الزّکلی، ۱۹۴/۸. ۳. تراث، ش ۳۴، ص ۶۸ (از مقاله محقق طباطبائی - ره -).

۴. همان، همان ش، همان ص. ۵. نگر: تراث، ش ۳۴، ص ۶۸.

۶. نگر: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶؛ و: مجلّه وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۳.

۷. سنح: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶؛ و: مجلّه وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۳ و ۲۴؛ و:

تراث، ش ۳۴، ص ۶۹. ۸. نگر: تراث، ش ۳۴، ص ۶۸.

۹. نگر: مجلّه وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۴؛ و: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۸.

قرائت داشت.^۱ علی بن زید همچنین کتاب را به نوبه خویش از والدش، ابوالقاسم زید بن محمد بیهقی، شنیده بود که او خود از شیخ جعفر دوریستی، فقیه و محدث و راوی مهم نهج البلاغه (زنده در ۴۷۳ ه. ق.)، اجازه داشت.^۲ صاحب معارج نهج البلاغه تصریح می‌کند که حسن بن یعقوب هم کتاب را از شیخ جعفر دوریستی شنیده و سماع کرده بود.^۳ این پدر و پسر ادیب و محدث در فکر و فرهنگ روزگار و همروزگاران‌شان اثرگذار و ماندگار شدند.

در بلندای پایگاه یعقوب بن احمد و پسرش، حسن بن یعقوب، همین بس که «فرید خراسان» از ایشان به عنوان «ماه فلک ادب» و «میوه بوستان پارسائی» یاد کند^۴ و -به ترتیب- با القاب «الأستاذ الإمام» و «الإمام الزاهد» از آنان سخن براند؛^۵ القاب و توصیفاتی که از فضل و فضیلت توأمان در ایشان حکایت می‌کند. گویا یعقوب بن احمد نخستین کسی هم هست که درباره نهج البلاغه شعر سروده.^۶ سروده او آنگونه که حسن بن یعقوب، پسرش، برای علی بن زید بیهقی انشاد نموده، از این قرار است:^۷

۱. نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۹۵.

۲. نگر: همان، همان، ص.

درباره شیخ جعفر دوریستی. نگر: مجله وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۲ و ۲۳؛ و: تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ۱۱۰۴/۳ و ۱۱۰۵؛ و: مشایخ فقه و حدیث در جماران و کُلین و دَرَست، عطاردی، صص ۱۵۹-۲۱۸.

۳. نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۹۵.

۴. عبارت فرید خراسان (علی بن زید بیهقی) درباره حسن این است: «هو وأبوه في فَلَکِ الْأَدَبِ قَمَرَان. وفي حَدَائِقِ الْوَرَعِ ثَمَرَان» (معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۹۵).

۵. نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۹۵ و ۱۰۵.

۶. نگر: مجله وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۴؛ فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۶ و ۴۷.

۷. از برای این نص شعر، نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، ص ۱۰۵.

همچنین این شعر به عنوان «ما قاله بعض المتوالین» در دیباجه الדיباج الوضی (۱۰۷/۱) آمده است (البته با اندکی تفاوت در ضبط).

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ نَهَجٌ مَهْنَجٌ جَدَدٌ لِمَنْ يُرِيدُ عُلُوءًا مَا لَهُ أَمَدٌ
 يَا عَادِلًا عَنْهُ تَبْغِي بِالْهَوَى رَشَدًا اغْدِلْ إِلَيْهِ فَقِیهُ الْخَيْرِ وَالرَّشَدُ
 وَاللَّهِ وَاللَّهِ إِنَّ التَّارِكِيهِ عَمُوا عَنْ شَافِيَاتِ عِظَاتٍ كُلُّهَا سَدَدُ
 كَانَتْهَا الْعَقْدُ مَنْظُومًا جَوَاهِرُهَا صَلَّى عَلَى نَازِمِيهَا رَبُّنَا الصَّمَدُ
 مَا حَالَهُمْ دُونَهَا إِنْ كُنْتُ تُنْصِفُنِي إِلَّا الْعُنُودُ وَالْأَلْبَغْيُ وَالْحَسَدُ

از این سروده یعقوب بن احمد چنین برداشت کرده اند که در همان سده پنجم هجری نهج البلاغه با مخالفانی عصبیت پیشه رویاروی بوده که چون پاره ای از مُفَادِ آن با پندارها و باورداشتهای اینان در نمی ساخته است، کمر به استیزه با آن بسته بوده اند.^۱

حسن بن یعقوب نیز به پدر دانشورش اقتدا کرده و ابیاتی در ستایش نهج البلاغه سروده است که خود برای علی بن زید بیهقی انشاد کرده:^۲

نَهَجُ الْبَلَاغَةِ دُرُجٌ ضَمْنُهُ دُرَرٌ نَهَجُ الْبَلَاغَةِ رَوْضٌ جَادُهُ دِرَرٌ
 نَهَجُ الْبَلَاغَةِ وَشْيٌ حَاكُهُ صَنَعٌ مِنْ دُونِ مَوْشِيَةِ الدِّيْبَاجِ وَالْحَبَرِ
 أَوْ جَوْنَةٌ مُلِنَتْ عِطْرًا إِذَا فُتِحَتْ خَشِئُومَنَا فَعَمَّتْ رِيحُ لَهَا دَفَرٌ
 صَدَقْتُكُمْ سَادَتِي وَالصَّدَقُ عَادَتُنَا وَإِنَّهُ خَصْلَةٌ مَا عَابَهَا بَشَرٌ
 صَلَّى الْإِلَهُ عَلَى بَحْرِ عَوَارِبِهِ رَمَتْ بِهِ نَحُونَا مَا لِأَلَا الْقَمَرُ

این حال و هوای مُتَشَبِّهانه و ادب پرورانه ادیبان نیشابوری - از دست یعقوب بن احمد و حسن بن یعقوب و علی بن احمد فنجگردی - بوده است؛ حال و هوایی که صاحب سلوة الشیعة در آن بالیده و زیسته و به تعلّم و تعلیم و نگرش و نگارش پرداخته است؛ فضائی معطر به بوی تشبّع و ادب و گرانمایه ترین میراث ادبی شیعه، نهج البلاغه، که فنجگردی نیز - چنان که دیدیم - به اقتفای استاد و استاذزاده اش در ستایش آن شعر سروده و از مساعی این دو بزرگوار در نشر و ترویج آن یاد کرده.

۱. نگر: مجلّة وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۲۴؛ و: فزانه ای که با نهج البلاغه زیست، ص ۴۷.

۲. معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطيّب، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

III - سلوة الشیعة

چنان که گفتیم پور شهر آشوب در معالم العلماء از فنجگردی یاد می‌کند و می‌نویسد: «له کتاب تاج الأشعار، سلوة الشیعة، وهي أشعار أمير المؤمنين عليه السلام».

علامه متتبع، میرزا عبدالله اصفهانی - قدس الله روحه - در ریاض العلماء پس از نقل قول پور شهر آشوب - اعلی الله مقامه - درباره سلوة الشیعة و موضوع آن می‌نویسد: «... ثم هذا الكلام يدل على أن علي - عليه السلام - كان أشعار، وبذلك يبطل ما يظن من أنه لم يثبت له - عليه السلام - إلا شعر واحد وأن ديوان شعره - عليه السلام - مختلف. نعم لم يتحقق بمجرد ذلك صحة خصوص ديوانه - عليه السلام - ولكن قد ثبت صحتها من مواضع أخر. وقد أورده الأستاذ الاستناد [أي: العلامة الشيخ محمد باقر المجلسي] - أيده الله تعالى - في فهرس البحار أيضاً فقال: وكتاب الديوان انتسابه إليه - صلوات الله عليه - مشهور، وكثير من الأشعار المذكورة فيه، مروية في سائر الكتب، ويشكل الحكم بصحة جميعها، ويستفاد من معالم ابن شهر آشوب أنه تأليف علي بن أحمد الأديب النيسابوري من علمائنا، والنجاشي عد من كتب عبدالعزيز بن يحيى الجلودي كتاب شعر علي عليه السلام [بحار الأنوار، ۴۲/۱] - انتهى ما في البحار.

وأقول: فلعل كل واحد منهما قد جمع ديواناً في أشعاره عليه السلام.

ثم إن الجلودي من المتقدمين على المفيد والمرتضى. والذي رأينا من نسخ الديوان المشهور قد يحكى فيه عن المفيد والمرتضى، بل عن المتأخرين عنهما أيضاً، وهو تأليف الفنجكردي هذا. فلاحظ.^۱

چنان که دیده می‌شود هم حدیث شناس و تراش پژوه خبیر شیعه، علامه محمد باقر مجلسی، و هم شاگرد و دستیار مفضلش، میرزا عبدالله اصفهانی، دیوان منسوب مشهور و متداول را همان سلوة الشیعهی فنجگردی پنداشته‌اند؟ و این کاشف از دو نکته است:

۱. ریاض العلماء، تحقیق: حسینی اشکوری، ۳/۳۵۲ و ۳۵۳.

۲. همجنین است قاضی بیرجندی (نگر: کبریت احمر، ص ۹۹).

نخست آن که دستنوشته کامل و گویائی از سلوة الشیعه به نظر این دو متتبع سختکوش و غواص دریای میراث شیعه نرسیده بوده است؛ و از همین جا می توان احتمال داد که نسخه های سلوة الشیعه در آن روزگاران هم بسیار نادر و کمیاب بوده اند و حتی رونق کتاب ورزی^۱ در عصر صفوی هم مایه رواج آنها نگردیده بوده است.

دوم آن که دستنوشتهائی که از دیوان متداول به لحاظ علامه مجلسی و میرزا عبداللّه -رضوان الله علیهما- رسیده بوده است، فاقد دیباجه قطب الدین کیدری^۲ بوده و لذا این دو مدقق خبیر بصیر متوجه نشده اند که این دیوان، همانا أنوار العقول قطب الدین کیدری است که خود با استفاده از سلوة الشیعه تألیف گردیده.

زنده یاد استاد محمدتقی دانش پژوه -رحمة الله علیه- عبارت پور شهر آشوب را از معالم العلماء نقل کرده و نوشته است: «مانا [تاج الأشعار و سلوة الشیعه را] دو کتاب می پندارد ولی در ذریعة ج ۳، ص ۲۰۵ یکی دانسته شده است».^۳

فهم آن مرحوم از سخن پور شهر آشوب -رضي الله عنه- درست است، و آنچه خوارزمی در مقتل بلند آوازه اش از تاج الأشعار نقل کرده، گواه درستی برداشت پور شهر آشوب و استواری گزارش اوست. چه: خوارزمی نام تاج الأشعار را تاج الأشعار فی النبی المختار و آلہ الأطهار (علیهم السلام) می گوید^۴، و این نشان می دهد موضوع تاج الأشعار جز

→

همچنین متأسفانه نمی دانیم اسماعیلیان با همه اهمیتی که به دیوان منسوب داده اند (نگر: فهرسة ...، المجموع، ص ۳۹ و ۴۰)، چه تدوین یا روایت هائی را از آن داشته اند.

۱. «کتاب ورزی» تعبیری است که راقم این سطور -تجاوز الله عنه- در مفهرم هر فعالیتی که در شاخه های کتابخوانی و حفظ کتب و استنساخ و کتاب آفرینی صورت بندد، در بعض نگارندهای خویش (نمونه را، نگر: مجله آینه میراث، سال ۲، شماره ۱ و ۲، ص ۳۲) به کار برده است.

۲. به یاد داشته باشیم که هم اکنون نیز تعدادی از دستنوشتهای موجود أنوار العقول کیدری فاقد دیباجه مؤلف و عنوان اصلی مختار اویند؛ نگر: أنوار العقول، تحقیق کامل سلمان جبوری، ص ۳۷.

۳. فهرست کتابخانه سپهسالار، ۱۱۶/۵.

۴. نگر: مقتل الحسین علیه السلام، الخوارزمی، ۱۲۸/۲.

موضوع سلوة الشیعه است.

اشتباه موجود در ذریعه متأسفانه به پاره‌ای مآخذ و منابع دیگر^۱، از جمله فهرست کتابخانه مجلس^۲، راه یافته و در آنها نیز بنا درست سلوة الشیعه همان تاج الأشعار دانسته شده. غریب آن است که حتی پس از آنکه نگارنده در مقدمه مقالاتی درباره دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام -^۳، بار دیگر بصراحت دوگانگی تاج الأشعار و سلوة الشیعه را متذکر شد، باز بعض نویسندگان همان اشتباه پیشین را مکرر کردند.^۴

ابن شهر آشوب - رضی الله عنه و أرضاه - آنگونه که از مناقب برمی آید، سلوة الشیعه را در دست داشته و از آن نقل کرده است:

«العُکْبَرِي فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ وَالْفَنَجَكُرْدِي فِي سَلْوَةِ الشَّيْعَةِ أَنْ عَلِيًّا (ع) قَالَ:

وَقَيْثُ يَنْفُسِي خَيْرٌ مَنْ وَطَأَ الْحَصَى	وَمَنْ طَافَ بِالنَّيْتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحَجَرِ
مُحَمَّدٌ لَمَّا خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ	فَوْقَهُ رَبِّي ذُو الْجَلَالِ عَنِ الْمَكْرِ
وَيْثُ أُرَاعِيهِمْ وَ مَا يَثْبُتُونِي ^۵	وَقَدْ صَبَّرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا	وَذَلِكَ فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي سِتْرِ
أَرَدْتُ بِهِ نَصْرَ الْإِلَهِ تَبَيُّنًا	وَأَضْمَرْتُهُ حَتَّى أَوْسَدَ فِي قَبْرِي ^۶

«الفنجرکردی^۷ في سلوة الشیعه: جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: سمعتُ عليًّا ينشد

۱. نمونه را، نگر: أنوارالعتول. تحقیق کامل سلمان جبوری، ص ۲۳؛ و: دیوان امام علی علیه السلام، تصحیح و ترجمه دکتر أبو القاسم امامی، ص ۱۱؛ و: شرح دیوان منسوب ...، تصحیح اشک شیرین و رحمانی، ص ۴۱ و ۴۲. نگر: فهرست کتابخانه مجلس، ۱۰۸/۲۵.

۳. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۱ (مقاله پیشگفته).

۴. نگر: دانشنامه امام علی علیه السلام، دفتر ویژه «منبع شناسی»؛ و: میراث حدیث شیعه، ۷/ ۲۶۳ و ۲۶۶.

۵. خ ل: یلبثون بی.

۶. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ط: دارالاضواء، ۷۲/۲؛ و: ج سنگی قدیم طهران، ۲۷۹/۱.

از برای این شعر، نگر: أنوار العقول، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ و: روض الجنان، ط: آستان قدس رضوی (ع)، ۱۶۱/۳.

۷. در ج سنگی: «الفنجرکردی» [؟].

وَرَسُولُ اللَّهِ يَسْمَعُ:

أَنَا أَخُو الْمُضْطَفَّى لَا شَكَّ فِي نَسَبِي مَعَهُ رَبِيبٌ وَسِبْطَاهُ هُمَا وَلَدَي
جَدِّي وَجَدُّ رَسُولِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ وَفَاطِمٌ زَوْجَتِي لَا قَوْلَ ذِي فَنَدٍ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا لَا شَرِيكَ لَهُ الْبَرُّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِي بِمَا أَمَدُ^۱

— «روی الفنجکردی^۲ في سلوة الشيعة له عليه السلام:

ودع التجبر والتكبر يا أخي إِنَّ التَّكْبَرَ لِلْعَبِيدِ وَبِئِل
وَاجْعَلْ قُودَاكَ لِلتَّوَاضُعِ مَنْزِلًا إِنَّ التَّوَاضُعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلٌ^۳

آنچه درنگ آفرین و تأمل خیز می نماید، آن است که از ابیات این سه پاره شعر، تنها واپسین بیت سومین پاره، در سلوة الشیعهی موجود (در فقرة ۵۱) آمده. آیا نسخه سلوة الشیعهی ابن شهر آشوب با نسخه موجود و متن ما تفاوت داشته است؟ یا...^۴ این پرسشی است که تا فرادست آمدن اسناد بیشتر و آگاهیهای روشن تر، در انتظار پاسخی مُستند خواهد ماند.

«سلوة» و «سلوة» - به زبر یکم و به پیش یکم - به معنای «خرسندی» و «بی غمی» و «فراخی زندگانی» اند.^۵ فنجگردی نام مجموع فراهم آورده خویش را سلوة الشیعة نهاده، و

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ط: دارالأضواء، ۲/۲۱۳؛ و: ج سنگی قدیم طهران، ۱/۳۶۸.
از برای این سروده، نگر: أنوار العقول، صص ۱۸۱ - ۱۸۳؛ و: روض الجنان، ط: آستان قدس رضوی (ع)، ۱۵/۱۰ و ۳۲۵/۱۶.

۲. ط. دارالأضواء: «الفنجکردی» [؟]؛ ج سنگی: «الفجکردی» و نسخه بدل: «الفنجکردی».

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ۲/۱۲۳؛ و: ج سنگی قدیم طهران، ۱/۳۱۱.

از برای این شعر، نگر: أنوار العقول، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۴. این واپسین شعر را محدث نوری - رحمه الله علیه - هم در کلمة طیبه (ص ۱۶۱، هامش) به عنوان نمونه ای از مطالب سلوة الشیعه که ابن شهر آشوب - طاب ثراه - نقل کرده آورده است.

۵. سنج: منتهی الإرب، ج سنگی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ و: ملخص اللغات، حسن خطیب کرمانی، به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی (و) غلامحسین یوسفی، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ج ۱، ۱۳۶۲ ه. ش. ص ۴۴؛ و: دستور

این - چنان که اشارت شد - نشانِ همدلی او با طائفهٔ مُحَقِّقه است.^۱
گفتنی است کتاب دیگری - نسبتاً متأخر - به نام سلوة الشیعة می‌شناسیم که ربطی به ما نحن فيه ندارد. آن کتاب سلوة الشیعة و قوّة الشریعة می‌باشد که مطهر بن محمد مقدادی در میانه‌های سال ۱۰۶۰ ه. ق. در ردِّ بر صوفیان قلمی کرده است.^۲

از رهگذر کتابنامه‌ها، کتابهای متعدّد می‌شناسیم که نامشان با واژهٔ «سلوة» می‌آغازد: سلوة الأولیاء فی سیرة الأنبیاء، سلوة الحزین، سلوة الغریب و أهبة الأديب، سلوة الغریب و أسوة الأديب، سلوة الغریب و مسامرة الحبيب، سلوة الأحباب و ترجمة الأصحاب، سلوة الأحزان، سلوة الخاطر، سلوة الطالبین، سلوة الفؤاد فی موت الأولاد، سلوة الهموم، سلوة الوحید، سلوة الأحزان بما روی عن ذوی العرفان، سلوة الحریف بمناظرة الربیع و الخریف، سلوة الحزین عند شدّة الاین، سلوة

→

الإخوان، قاضی خان بدر محمد دهمار، تصحیح: دکتر سعید نجفی اسداللمی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۳۲۴/۱.

۱. شاید برخی، به عنوان توضیح و اوضاحت بر من خرده بگیرند که وقتی شخصی گردآورندهٔ اشعار منسوب به امیر مؤمنان، امام علی بن ابی‌طالب - علیهما السلام -، و ستایندهٔ نهج البلاغه، و صاحب آن سروده‌های مُشعر به گرایشهای شیعی و خستو به حقایقِ اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - باشد، دیگر محبّت او نسبت به طائفهٔ مُحَقِّقه شیعه نیاز به استشهد ندارد.

می‌نویسم: اگرچه در بیشترین موارد چنان است، گاه نیز اینگونه نبوده؛ و بوده‌اند کسانی که حتی صلوات‌نامه برای چهارده‌معصوم - علیهم السلام - نوشته‌اند، و آنگاه در خصوص طائفهٔ امامیه مبالغتها نموده‌اند! دامن شرح این گفتنیها را در این جایگاه فرامی‌چشم و به کتابی زیر نام تسنّی دوازده امامی که در دست تألیف دارم وامی‌گذارم تا - إن شاء الله الرحمن - در آن مقام بازگفتند آید.

۲. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ۲۲۳/۱۲ و ۲۲۴.

تا آنجا که به خاطر فاترم می‌رسد حجة الإسلام والمسلمین، شیخ أحمد عابدی، از فضایی حوزهٔ علمیهٔ قم، رساله‌ای با نام سلوة الشیعة و در همین موضوع ردِّ بر صوفیه در مجموعهٔ کرامت میراث اسلامی ایران (از منشورات کتابخانهٔ مرحوم آية الله العظمی مرعشی نجفی - أعلى الله مقامه و رَفَع دَرَجَتَه -) به طبع رسانیده‌اند، ولی این که آیا همین رسالهٔ موردِ اشارت در الذریعة است یا نه؟، محتاجِ تفحص و رجوعی است که فی الحال مرا میسر نیست.

الغرياء، سلوة الغريب و خلوة الحبيب، سلوة القلوب، سلوة المكروب و غاية المطلوب في نظم قصّة النبي يوسف بن يعقوب.^۱

از نکاتی که درباره سلوة الشيعة دانستن آن، مطلوب و مرغوب نوع پژوهندگان این شاخه است، کدامینگی مصادر و مآخذ وی در گردآوری اشعار است. خود فنجگردی در خطبه اش، تنها به مغازی ابن اسحاق اشارت کرده است. مآخذی چند غیر از آن را نیز از روی حدس و قیاس، به احتمالی قریب به یقین، می توان تعیین کرد.

این که فنجگردی از میان منابع گوناگونش، مغازی ابن اسحاق را یاد کرده، در درجه نخست، ریشه در اهمیت و اعتبار این مآخذ می تواند داشته باشد. در درجه ثانی، احتمال می دهم با کمیابی این کتاب در بلاد عجم بی ارتباط نباشد.

رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، زنده در سده هفتم، وقتی از سیره ابن اسحاق سخن می گوید - و البته مراد او همان تلخیص گونه ای است که ابن هشام فراهم آورده - از روائی آن در سرزمین مصر و شام و سماع و درس آن در آن بلاد یاد می کند؛ سپس می افزاید: «فی الجملة، قدر و شرف این کتاب، اهل شام و مصر می دانند، و نفاست و عزّت آن ایشان می شناسند؛ زیرا که متداول ایشان است، و ایشان بدان معرفت دارند؛ و در پارس - که ولایت ماست - نفیس این کتاب خود غریب الوجود است، [فضل] از آنکه خود کسی را سماع آن باشد، یا روایت آن تواند کردن.»^۲

هنگامی که در پارس سده هفتم اوضاع بدین منوال بوده باشد، دور نیست فنجگردی نیز از کتاب ابن اسحاق به عنوان اثری کمیاب و مآخذی نفیس و نازمایه ای در میان منابع

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ۲۲۳/۱۲ - ۲۲۵؛ و کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، ۹۹۸/۲ و ۹۹۹؛ و:

إيضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون، ۲۴/۲ و ۲۵.

۲. سیرت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم -، با تصحیحات جدید و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، ج ۳،

خود یاد کرده باشد.

دریغ خوارانه، نمی‌دانیم مراد فنجگردی از مغازی ابن اسحاق دقیقاً کدام روایت یا نسخه آن است: آیا مراد همان نسخه‌ای است که ابن اسحاق به دربار عباسی تقدیم کرده بود؟^۱ یا روایت فروکاسته و تلخیص‌گونه ابن هشام - که امروز به نام سیره ابن هشام بازخوانده می‌شود - یا...؟ چه، نمونه را، می‌بینیم که رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی در سده هفتم هجری سیره ابن هشام را که تقریباً تلخیصی است از کار ابن اسحاق، مبنای ترجمه‌گونه خود، قرار می‌دهد، و آن را «کتاب سیرت پیغمبر ما، علیه الصلوة والسلام، که محمد بن اسحاق بن یسار المطلبی جمع کرده است»^۲ می‌نامد و نقش بنیادین ابن هشام را یادآور نمی‌شود.

بدین ترتیب دور نیست منظور فنجگردی هم از مغازی ابن اسحاق، همانا سیره‌ی فراهم‌آورده ابن هشام باشد.

به هر روی، داورِ موئی بینانه‌تر، محتاج درنگ و درنگش افزون‌تر است.

و اما ابن اسحاق و مغازی او:^۳

ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن یسار المطلبی، از زمره موالی است که در مدینه در حدود سال ۸۵ ه. ق. بزاده و در همانجا بالیده است.

نیای او یسار بن خیار یا یسار بن کوتان از مسیحیانی بوده است که به دستور پادشاه

۱. «ابن اسحاق بیست سال آخر حیات خود را در دوره بنی عباس گذراند و گفته شده که سیره‌اش را به منصور و یا به مهدی عباسی - زمانی که ولایت‌عهده پدر داشته - تقدیم کرده است.» (منابع تاریخ اسلام، جعفریان، ص ۶۰ و ۶۱).

۲. سیرت رسول الله - صلی الله علیه و آله -، با تصحیحات جدید و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، ج ۳، ۲/۱.

۳. بیشترین مطالب و آگاهیهای این بهره، برگرفته است از: سیرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، با تصحیحات جدید و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، ج ۳، ۱/ب - ز؛ و: مح - ند؛ و: عا - عط؛ و: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، انتشارات انصاریان، صص ۵۶ - ۶۳.

ایران زندانی بوده‌اند و در سال ۱۲ هـ. ق. خالد بن ولید اسیرشان کرده و به مدینه نزد ابوبکر فرستاده است.

یسار چون به اسلام درآمد، آزاد گردید. سه پسر به نامهای اسحاق و موسی و عبدالرحمن از او به جای ماند که هر سه از راویان حدیث به شمار آمده و آوازه یافته‌اند. محمد، پسر اسحاق، جوانی‌اش را در مدینه به گردآوری و شنیدن اخبار گذرانید، و اندک‌اندک، در علم تاریخ و اخبار مربوط به وقایع و قصص و مغازی، سرآمد و آوازه‌ای به هم رساند.

در جوانی سفری دانش‌پژوهانه به مصر کرد و باز به مدینه برگشت و به املائی اخبار و نقل احادیث مربوط به احکام و سنن پرداخت.

در پی مخالفت‌هایی که در مدینه دید، رهسپار شرق ممالک اسلامی شد، و نقل و املائی احادیث و اخبار را بر بنیاد آنچه در مدینه فراهم ساخته بود، در هر جا که اقامت می‌گزید، پی می‌گرفت. بدین ترتیب مدتها در عراق و حتی ایران، به روایت اخبار و مغازی پرداخت. در واقع مهاجرت ابن اسحاق، از مدینه به عراق، دانش سیره را که در مدینه زاده شده بود، به عراق انتقال داد.

او آخر عمر خود را در بغداد سپری کرد و در سال ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ. ق.، تقریباً در ۶۵ سالگی، درگذشت و در گورستان خیزران در جوار ابوحنیفه مدفون شد.

* رجال‌نامه‌های سنیان گزارش‌ها و داوریه‌ای گوناگونی در باره او آورده‌اند و در این میان برخی سخت از او دفاع کرده‌اند.

زمانی که ابن اسحاق در مدینه بود، به دلایلی که شاید رقابت از آن جمله بوده، با دو تن از فقیهان و محدثان مدینه - یعنی مالک بن انس و هشام بن عروه - درگیر شد و بدین ترتیب به تشیع و قدری بودن متهم گردید. تشیع و قدری بودن در آن زمان در جامعه سنی مذهب انحراف‌هایی بزرگ به حساب می‌آمدند.

ابن اسحاق روزگار امام سجّاد - علیه السلام - را در خردسالی دریافته و با امام باقر و

امام صادق -علیهما السّلام- هم‌روزگار بوده است. وی با واسطه از امام سجّاد -علیه السّلام- و بی‌واسطه از امام باقر و امام صادق -علیهما السّلام- روایت و نقل خبر کرده، و به همین لحاظ، رجالیانِ امامی نام او را در شمارِ اصحاب این دو امام آورده‌اند. در گزارشهای ابن اسحاق، اخبار و گزارشهای قابل توجهی در فضائل و کرامات امیر مؤمنان علی -علیه السّلام- و برخی دیگر از خاندان نبوت -علیهم السّلام- و همچنین اخباری از ماجراهای پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلّم- و روزگار حکومت امیر مؤمنان -علیه السّلام- و مناظراتی که میان طرفداران و مخالفان آن حضرت رخ داده، دیده می‌شود.^۱

روشن است که متهم داشتن ابن اسحاق به تشیع، دالّ بر تشیع امامی اعتقادی وی -به معنای شناخته و مصطلح آن- نیست، بلکه ناظر به همین تعلّق خاطر او به خاندان نبوت -علیهم السّلام- بوده است. او، چنان که در رجال کثّی هم تصریح شده، دوستدار اهل بیت -علیهم السّلام- بوده؛ و دوستداری اهل بیت چیزی است که به هیچ‌روی مورد رضایت مذهب عثمانی حاکم بر مدینه و شام نبوده است.^۲

چنان که معروف است ابن اسحاق کتابی در «سیره» / «مغازی»^۳ داشته که متن کامل

۱. دکتر مهدوی در مأخذ پیشگفته فهرست درخور توجهی از این موارد ارائه داده است.

۲. مذهب عثمانی در حقیقت گرایشی است که نام عثمان بن عفّان را بر زبان، و ستیز با تشیع و مذهب اهل بیت -علیهم السّلام- را در دل و رفتار خود دارد، و از همان روزگار حکومت امیر مؤمنان امام علی -علیه السّلام- در برابر گرایش شیعی به مخالفت و معاندت برخاست. آبشخور مذهب عثمانی، گرایشها، اندیشه‌ها و خواسته‌های بنی‌امیه بود.

۳. «مغازی» (به صیغه جمع) عموماً به معنای مناقب و ستایش اوصاف جنگجویان و خصوصاً به معنای مجموعه روایات و کتابهایی است که درباره جنگهای رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلّم- تدوین شده است. این واژه، از معنای اصلی خود تجاوز کرده و به شرح احوال و تاریخ وقایع حیات پیغمبر گرامی -صلی الله علیه و آله و سلّم- هم اطلاق گردیده است. در این صورت است که با معنای «سیره» برابر می‌گردد. (سنح: سیرت رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلّم- با تصحیح جدید و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، الف،

آن به دست ما نرسیده است. تلخیص گونه‌ای از آن که توسط عبدالملک بن هشام (درگذشته به ۲۱۳ یا ۲۱۸ ه. ق.) فراهم آمده، در دست است که به نام سیره ابن هشام آوازه یافته و در جهان اسلام رواج فراوان پیدا کرده است.

ابن هشام مطالب نسبتاً زیادی را از کتاب ابن اسحاق فروکاسته است. البته تنها راوی کتاب ابن اسحاق، ابن هشام نبوده، و نمونه را، یونس بن بُکیر هم از روایان سیره ابن اسحاق بوده که اخیراً بخشی از کتاب او یافته و چاپ شده است.^۱

از جمله مطالب حذف شده توسط ابن هشام، برخی از فضایل و گزارشهای مربوط به امیر مؤمنان - علیه السلام - است؛ مثل روایت انداز عشیره که ابن هشام از سیره فروکاسته ولی طبری آن را از طریق ابن اسحاق آورده است.^۲

البته نمی‌توان گفت ابن هشام در حذفها و فروکاستنهایش قصد ستیز با فضایل و مکارم خاندان رسالت - علیهم السلام - را داشته؛ زیرا مواردی در سیره‌ی موجود هست که نشان می‌دهد ابن هشام گاه نیز گزارشهایی را که به نفع امام علی - علیه السلام - بوده، بر سیره‌ی ابن اسحاق افزوده است؛ مانند خبری در مورد تسخیر قلعه بنی قریظه.

→

پینوشت).

تا روزگار ابن اسحاق، سیره‌نویسان و سیره‌گزاران، «سیره» را در دو بخش طرح می‌کردند: یکی «مبعث» - که از گزارش حال نیاکان پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - آغاز می‌شد و به هجرت خاتمه یافت؛ و دیگری «مغازی» - که شامل رخدادهای نظامی و غیر نظامی دوران مدینه می‌شد.

ابن اسحاق بحث سومی را تحت عنوان کتاب المبتدأ در آغاز کتاب خود قرار داد که تاریخ انبیاء - علیهم السلام - بود از آفرینش تا ختم نبوت. (سنج: منابع تاریخ اسلام. رسول جعفریان، ص ۴۶).

۱. نخست بار توسط محمد حمید الله در رباط، سپس توسط سهیل زکّار.

۲. بسیاری از سخنان ابن اسحاق که در سیره ابن هشام و بخش باز یافته از کتاب یونس بن بُکیر نیست، در آثار دیگران می‌بینیم.

گفتنی است: وجود قطعات شعر در متن، از وجه مشخصه سبک عروه بن زبیر است. شاید ابن اسحاق قدری از آن شیوه اثر پذیرفته باشد. نگر: آینه پژوهش، ش ۷۰، ص ۱۶.

از موارد کاهش توسط ابن هشام در سیره ابن اسحاق، شماری از اشعار مندرج در سیره ابن اسحاق بوده است (و برای ما توجه به این مورد از حیث بهره‌وری فنجگردی از اشعار کتاب ابن اسحاق اهمیت اساسی دارد).

ابن اسحاق در کتاب خود اشعار بسیاری، به مناسبت، در ضمن وقایع و حکایات نقل کرده و آنها را به گویندگانی نسبت داده است. از همان اوان قرن دوم هجری در صحت و انتساب اشعار مزبور، گفتگوهائی در میان بوده و حتی ابن اسحاق را در این باره تخطئه می‌کرده‌اند.

ابن هشام بدون اشاره به این گفتگوها، در ابتدای کتاب سیره تصریح کرده است که از نقل اشعاری که ابن اسحاق آورده ولی از طرف شعرشناسان تأیید نشده، اجتناب ورزیده و تا پایان کتاب همین اصل را رعایت کرده است. بنا بر این همه اشعاری که در سیره ابن هشام آمده باید از طرف راویان دیگر گواهی و تأیید شده باشد.

ابن هشام تنها در یک مورد اشعاری را بدون تأیید دیگران، از قول ابن اسحاق نقل کرده و دلیل آن را هم ذکر کرده است. از قضا این سروده، چکامه‌ای است منسوب به امام علی بن ابی طالب -علیهما السلام-. این سروده در ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی از سیره ابن هشام نیز مذکور است.

باری، چنان که گفته شد، شماری از پیشینیان در درستی برخی اشعار سیره ابن اسحاق تردید کرده‌اند؛ نمونه را، یاقوت و ابن ندیم به ساختگی بودن بسیاری از اشعار موجود در سیره تصریح کرده‌اند. ابن هشام بسیاری از این اشعار را حذف کرد، به طوری که ادعا شده اشعار موجود در سیره ابن هشام یک پنجم اشعاری است که در نسخه اصلی ابن اسحاق بوده است.

بخشی از اشعاری که ابن اسحاق روایت کرده و ابن هشام از یاد کرد آنها خودداری نموده است، در دیگر منابع از جمله تاریخ طبری و الرّوض الأثف سهیلی آمده است. همچنین اشعاری در نسخه یونس بن بُکیر، راوی دیگر سیره ابن اسحاق، هست که در

متن ابن هشام نیامده است.

IV- ویراست کنونی سلوة الشیعة

نگارنده این سطور، از زمانی که به توفیق ربّانی و بخشش یزدانی، به آشنائی با نام فنجگردی و سلوة الشیعی او کامیاب شد، آرزومند زیارت این اثر گردید که نامش بر قلمها و زبانها جاری و خودش از دیده عموم جویندگان و خواهندگان مخفی بود.

زمانی که صدیق گرامی، حجة الإسلام والمسلمین علی صدرائی خوئی (صدرائی نیا)، همکاری با مجموعه میراث حدیث شیعه را از نگارنده درخواست، راقم، به یاد و دریغ، از سلوة الشیعه سخن گفت و از این آرزو که شاید اگر به مجموع فنجگردی دست یابد، آن را برای نشر در میراث حدیث شیعه بویراید. آن عزیز هم که با من در دلبستگی به این متن دیرین هنباز و هم خرقة بود، از آرزوی محقق فقیه، استاد سید عبدالعزیز طباطبائی - طیب الله مضجعه -، برای تحقیق و نشر سلوة الشیعه سخن گفت و از این که آن روز نیز چون امروز (یعنی در زمان گفت و شنود)، تهیه تصویر آن نسخه کتاب که در کتابخانه پرمایه و سرشار از گوهرهای یگانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است، دست نداد. هر دو دریغ خوردیم و گذاشتیم و گذشتیم.

این را نه از طالعی نامور و دولتی مادرزاد، بلکه از فیض باری - عزّ اسمّه - و وساطت فیض خاندان وحی - صلوات الله علیهم أجمعین - دارم که دیر نمآند و «بر منتهای مطلب خود کامران شدم»:

دوست گرامی، آقای سید مهدی جهرمی، پیشنهاد کرد که در اقلیم بهارستان در عرض ارادت به سروان پاک و از راه هنبازی در سعادت تحقیق و ویرایش متنی کهن در شاخه علوم قرآن و حدیث گنجینه شان^۱، گامی بزنم و بهره‌ای ببرم. من نیز ناگاه

۱. گنجینه بهارستان (مجموعه ۱۷ رساله در علوم قرآنی و روایی)، به کوشش سید مهدی جهرمی، تهران، ۱۳۸۰

سلوة الشیعی فنجگردی را فرایاد آوردم و یاد کردم؛ خوشبختانه به همت این صدیق ولایی و پایمردی دوست متن‌پژوه دیگرمان، آقای علی اوجبی، نگار دلاویزی که نقش خیال‌رویش، «بر کارگاه دیده بیخواب می‌زدم»، پرده برانداخت - جزاهما الله خیر الجزاء. نگارنده که آماده‌سازی متن سلوة الشیعه را برای نشر در نظر داشت، پیشنهاد دوستان را برای همکاری در گنجینه بهارستان پذیرفت.

در طرح گنجینه بهارستان، بنای ویرایش متن، بر دستنوشته گنانه کتابخانه مجلس نهاده شده بود، و رجوع به مآخذ بسیار و پُر بار متعدد که در نوع این کار سودمندست و ارائه «سازواره انتقادی» تفصیلی و حواشی فراوان و تعلیقات مُشبع و ترجمه و مقدمه مفصل و امثال آن، روند مجموعه را برهم می‌زد. ما نیز شالوده کار را بر اختصار و اقتصار نهادیم و بر اساس دستنوشته مجلس و از راه برسنجیدن آن با پاره‌ای منابع و مآخذ دیگر متن ویراسته را مهیا ساختیم.

یکی از مآخذ، متن دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام - بود، ویراسته آقای دکتر ابوالقاسم امامی. استاد امامی - که این بنده چندی از فیض درک محضرشان در هیأت علمی «مرکز نشر میراث مکتوب» برخوردار بوده و اینک از دیار حبیب به بلاد غریب کوچیده‌اند (هرکجا هست خدایا بسلامت دارش) - متن أنوار العقول کیدری را بر بنیاد چاپهای سنگی، و به اهتمام و سنجش، با ترجمه‌ای به شیوه معمول و مقبول ایشان - که پارسی را سره‌تر از گونه متداول می‌پسندند - ویراسته و آماده ساخته‌اند و دیوان یادشده، همین متن ویراسته و فراهم آورده، است.^۱

مآخذ دیگر، أنوار العقول ویراسته آقای کامل سلمان جبوری بود که با بهره‌وری از مخطوطات و مطبوعات و منابع پراکنده - به همراه «سازواره انتقادی» - طبع و نشر شده است و اگرچه مضبوط و پیراسته از لغزش و مسامحه نیست، مغتنم است.^۲

۱. منتشر شده از سوی انتشارات أسوه، ج ۳، ۱۳۷۵ ه. ش.

۲. چاپ نخست: بیروت، دارالمحجة البيضاء و دارالرسول الأکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، ۱۴۱۹ ه. ق.

دستنوشست سلوة الشیعهی کتابخانه مجلس، هم در خطّ طولی و هم در خطّ عرضی، با دیوان چاپ آقای دکتر امامی ناهمسانی‌هایی داشت. در ویراستی که از آن به دست دادم، ناهمسانی‌های خطّ عرضی را عموماً و ناهمسانی‌های خطّ طولی را در مواردی چند، یادآور شدم. همچنین برای تسهیل کار خوانندگان ایرانی که در میان چاپ‌های مختلفِ دیوان، دسترسی‌شان به چاپ آقای دکتر امامی آسان‌تر است، بالای هر فقره از شعرها، درون چنگک‌ها، پس از شماره ترتیبی، شماره فقره را از چاپ ایشان برگرفتیم و به ارقام فرنگی ثبت کردیم.

یک روایت حروفی از آن ویراست ما، از سوی کتابخانه مجلس، به مناسبت «نخستین بزرگداشت حامیان نسخ خطی»، در شمارگانی محدود و معدود، و مع الأسف با نادرستی‌های حروفنگاشتی و لختی افتادگی، انتشار یافت. روایت حروفی دیگری نیز در همان گنجینه بهارستان معهود و مقرر برای «علوم قرآن و حدیث»، به اشراف دوست فاضلم آقای سید مهدی جهرمی، منتشر گردید که آن نیز متأسفانه از اخطاء و اغلاط حروفنگارانه برکنار نماند.

مصحّح که از یکسو با این دو تکثیر و انتشار مغلوط و نامضبوط کام خود را تلخ می‌یافت و کامه خویش را بر باد می‌دید^۱، و از دیگر سو، آن ویراست ابتدائی را - حتی در صورت اصلی و اصیلش - تنها گامی به پیش، و نه نمود طئی طریق، تلقی می‌کرد، فرصت مجدّدی را برای تکمیل و تتمیم تحقیق و نظارت شخصی بر روند حروفنگاری خواستار

→

درباره این پژوهش، مقاله نگارنده این سطور را - که گویا نخستین معرفی آن هم هست به زبان فارسی - ببینید در: مجله علوم حدیث، ش ۱۲، صص ۱۵۲ - ۱۸۳.

۱. به قول یکی از نویسندگان معاصر «... کسانی ... که با قلم و قریطاس سر و کار دارند، تنها دلخوشی‌شان اینست که نوشته یا ترجمه آنها، هراندازه هم ناچیز و بی‌قدر باشد، چاپ شود و به شکل دلپذیری به دست مردم برسد ... افسوس که در ایران، این آرزو مانند بسیاری از آرزوهای دیگر، پوچ و مُحال است ...» (گزیده رسائل اخوان الصفا، ترجمه و توضیح دکتر علی اصغر حلبی، اساطیر، ۱۳۸۰ ه.ش، ص ۱۵ و ۱۶).

شد؛ که خوشبختانه به همدلی و همقدمی رئیس دانا و دانشور کتابخانه مجلس، حجة الإسلام والمسلمین سید محمدعلی احمدی ابهری، تا حدودی^۱ به اجابت مقرون افتاد؛ و اینهمه جز از بخشش خداوند کارساز بنده نواز نبود و نیست.

در این فاصله همچنین، بی آنکه صاحب این قلم را آهنگ یا آگهی باشد، نسخه‌ای از این ویراست به دست بعض ارباب حکومت رسید و از سر حکمت به عین عنایت نگریسته شد و تشویق و تحریضی دید که نفاذ کار مرا تسهیل و تأیید نمود؛ و این تسریع نیز جز التفات پروردگار بپنا به حال و قال و مآل آفریدگان در حق این بنده ناچیز ناتوان، نبود.

بدین ترتیب ویراست کنونی سَلوة الشیعه سامان پذیرفت.



از سَلوة الشیعه دستنوشتی -بظاهر- کامل می‌شناختیم که در یک مجموعه ادبی کهن (مکتوب در دهه دوم سده هشتم هجری) جای دارد و آن مجموعه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (به شماره ۷۰۹۹) نگاهداری می‌شود.^۲ این دستنوشست، چه در

۱. چه به سبب لزوم تبعیت از برخی ویژگیهای منشورات متحد الشکل ناشر محترم بناگزیر از اعمال پاره‌ای سلائق و پسندهای خویش در این ویراست هم بازماندم و عمده آرایش نهائی صورت اثر به اختیار ناشر صورت گرفت.

همین جا از دانشمند ارجمند، جناب آقای محمد باهر -زید عَرُوه-، که از سوی ناشر متعهد این زحمت شدند، سپاسگزاری می‌کنم.

۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۰۸/۲۵.

مجموعه مذکور احتمال دارد بر: ۱. شرح المعلقات السبع زوزنی. ۲. بخشی از لوامع البینات فخر رازی. ۳. مقصوده این دُرید. ۴. سَلوة الشیعه. ۵. بخشی از دیوان متنبی. ۶. قصیده‌ای غریب در لغز از ابوالعباس محمد بن صالح کلبی. ۷. شرح مشکلات اشعار متنبی (یک صفحه). ۸. القلائد (منظوم‌های در قواعد صرف). ۹. قصیده بآنت سعد. ۱۰. التَّجَاح (از حسین بن علی بن حجاج بن علی سَغْناقی). ۱۱. شرح قصیده المتنبی فی مدح سیف الدَّولة

ویراست نخست و چه در ویراست کنونی، مبنای تحقیق و اساس پژوهش ما بوده است و با رمز «M» از آن یاد کرده‌ایم.

در مجموعه‌ای متأخر از آن کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۲۲۰۳) نیز سلوة الشیعه موجود است.^۱ نگارنده این دستنوشته را در کتابخانه دانشگاه به مطالعه و مقابله گرفت و آن را رونوشتی بسیار بسیار مغلوطن و کم‌ارزش از دستنوشته گنانه مجلس یافت. علی‌الظاهر همان دستنوشته که هم‌اکنون در کتابخانه مجلس است، به سال ۱۲۸۵ هـ. ق. به کاتب این مجموعه سپارده شده بوده و او بدون دقت و اهلیت کافی به استنساخ دست‌یازیده.

ترقیمه سلوة الشیعه‌ی خطی دانشگاه از این قرار است: «فی ۱۲۸۵ فی ید اقل الطلاب محمد الموسوی بحسب الخواش [کذا] فضایل مآب آخوند ملا سفر [کذا] سلمه الله تعالی عن جمیع البلیات والافات».

همین ترقیمه در وانمودن میزان علم و اطلاع و بضاعت ادبی کاتب بسنده است؛ می‌توان احتمال داد وی طالب علمی نوآموز و نیازموده بوده است که استادش یا آخوند محله‌شان، استکتاب سلوة الشیعه را از وی خواسته و او هم سعی کرده هر چه در نسخه اصل می‌بیند، بی‌کاست و فزود، برنویسد، ولی در این میان ملتفت معانی کلمات و وزن شعر و مانند آن نبوده.

→

بعد دخول ملك الروم علیه.

کاتب نسخه محمدشاه بن محمد ناعمري مربیانی است که به سفارش سیغناقی، صاحب النجاش، دستنوشته را استنساخ کرده. رساله اول در ۷۱۶ هـ. ق. در مدرسه طاهریه، و رساله سوم در همان سال در همان مدرسه، و رساله آخر در ۷۱۵ هـ. ق. کتابت گردیده.

نگر: همان فهرست، همان ج، صص ۱۰۷-۱۱۲.

درباره این سیغناقی که فقیهی حنفی است، نگر: الأعلام زیرکلی، ۲/۲۴۷.

۱. نگر: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۸۸۴/۹.

با همه این اوصاف دگرسانیهای این دستنوشته را با رمز «D» نشان دادیم زیرا گمان می‌کنیم از حیث شناخت دگردیسی تنزلی ضبطهای یک متن در روند استکتاب و... بی‌فائدت نباشد.

دستنوشته دیگر، دستنوشته کتابخانه مدرسه سپهسالار^۱ است که ضمن مجموعه کهنه بسیار مهمی از نگارشهای ادبی پارسی و تازی آمده. این مجموعه در واقع شامل دوازده دستنوشته است که از سال ۷۳۵ تا سال ۷۴۰ ه. ق. بتدریج نگارش یافته و کاتب آن در یک جا عبدالله بن عبدالجلیل و در باقی وحیدی بیهقی است که مؤلف یکی دو متن مجموعه هم خود اوست. رطوبت در برگهای آن اثر گذاشته و لختی از عبارتها را محو کرده است. پشت صفحه اول هم به خط بیهقی ابیاتی چند نگاشته شده.^۲

متنهای دوازده گانه مجموعه عبارتند از:

۱. الکافیة فی العروض وصنعة القافیة از محمود بن عمر نجاتی. ۲. عراضة العروضین از ابوالفضل قرشی (محمد بن خالد). ۳. مصادر مخالف قیاس از ابوعلی طبری. ۴. عروض وحیدی بیهقی. ۵. قصیده‌ای در مدح حضرت خیرالبشر محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - از همام الدین تبریزی (درگذشته به سال ۷۱۳ یا ۷۱۴ ه. ق.). ۶. قصیده حرباویه. ۷. سلوة الشیعه. ۸ و ۹. دو قصیده از بدرالدین خوبشانی. ۱۰. قصیده بدایع الأسحار. ۱۱. عروض اندلسی از ابو عبدالله محمد بن انصاری معروف به «ابوالجیش». ۱۲. القاب عروض (ظاهراً از بیهقی).^۳

این دستنوشته سلوة الشیعه، بسیار ارزشمند و واجد حواشی مهم است؛ ولی مع الأسف کامل نیست و افتادگی دارد.^۴

۱. نگر: فهرست کتابخانه سپهسالار، ۴۴۷/۲ و ۴۴۸، ۱۱۶/۵.

۲. نگر: همان، ۴۴۸/۲ و ۴۴۹.

۳. نگر: همان، ۴۴۴/۲ - ۴۴۸.

۴. باید در اینجا از گنجور مشفق دستنوشتهای آن کُتبخانه، خانم خسرودی، سپاسگزاری کنم که بهره‌وری مرا از «ریزفیلیم» دستنوشته مطلوبم میسر ساختند.

از آن با رمز «S» بهره برده‌ایم.

ترقیمه سلوة الشیعهی دستنوشته کتابخانه سپهسالار، از این قرار است: «تمت کتابة سلوة الشیعه غره شعبان سنة ۷۳۶ على ידי العبد الفقير الى الله الجليل محمد بن سعد بن ابي عقيل». از یک دستنوشته سلوة الشیعه نیز در قزوین خبر داده شده است^۱ که نشانی از محل فعلی نگاهداری‌اش به دست نیامد و بالتیجه مورد استفاده قرار نگرفت.

پس در این ویراست و پژوهش، ما از سه دستنوشته «M» (مجلس)، «S» (سپهسالار) و «D» (دانشگاه) بهره برده‌ایم و در واقع چون دستنوشته «D»، دستنوشته مستقلی نیست، از دو دستنوشته «M» و «S» سود جسته‌ایم. آنگاه، باز چون دستنوشته «S» کامل بوده، بناگزی «M» را اساس پژوهش ساخته‌ایم.

در دستنوشته سلوة الشیعهی کتابخانه مجلس (M) در حاشیه‌ها و میان سطرها یادداشتهای کوتاه و بلندی عمدتاً در توضیح معانی و باریکیها به فارسی و تازی دیده می‌شود. برخی از این یادداشتهای سخت مبتدیانه‌اند ولی برخی دیگر حتی میانه‌حالان را در قرائت مددکار می‌توانند شد؛ نمونه را، زیر بیت:

«ما أحسن الدنيا وإقبالها إذا أطاع الله من نالها»

زیرِ واژه «من»، نوشته شده: «فاعل»، و بدین وسیله از غلط‌خوانی و بدفهمی پرهیز داده شده است.

ذیلِ مصراع «غنيُّ كُلِّ مَنْ يَقْنَع» هم، در دستنوشته سلوة الشیعهی کتابخانه مجلس، کسی نوشته است: «ومنه قول النبي (عل): القناعة كنز لا يفقد» >برخی نقاط در دستنوشته نیامده

۱. نگر: مجله علوم حدیث، ش ۱۲، ص ۱۵۹.

ناگفته نماند که نگارنده در همین مقاله مورد ارجاع در مجله علوم حدیث، به اعتبار عمده مأخذ و فهرستها، تاج الأشعار و سلوة الشیعه را یکی گرفته است؛ لیک چنان که در نوشتار حاضر معلوم کردیم، تاج الأشعار کتاب دیگری است. خداوند شناخت و دستیابی به دستنوشته‌ای از این ضالّه منشوده را روزی ما کُند! - بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و ما گذاشته‌ایم^۱ (و این نمونه‌ای است از همان حدیث پژوهی تطبیقی که در اوایل این نوشتار بدان اشارت کردیم و پیشینیان ما بدان توجه داشته‌اند).

دست‌نویست کتابخانه سپهسالار (S) نیز یادداشتها و حواشی مفیدی داشت.

همه این حواشی و یادداشتها را تا جایی که مقدور و میسر افتاد، قرائت کردیم و در بخش جداگانه‌ای به تعلیقات برافزودیم.

بخشی را به تخریج و بازجست اشعار مذکور در سلوة الشیعه در متون و نگارشهای پیشینیان اختصاص دادیم و به دو سبب از تفصیل و دراز کشیدن این بهره تن زدیم: یکی آنکه بخش معتنا بهی از این بازجست را آقای کامل سلمان جبوری در تحقیق و تصحیح أنوار العقول انجام داده است و ما فشرده کاوش وی را در میان دو چنگک شکسته (>) در هر بخش یاد کرده‌ایم. دیگر آن که چنان بسط و تفصیلی را - بخاطر تناسب آتم - به تصحیح و تحقیق جدید أنوار العقول کیدری باز نهادیم.

در ایام و لیالی مصروف بدین پژوهش^۲، همّت نگارنده مقصور بر آن بوده است که نسخه‌ای حتّی المقدور نزدیک به سلوة الشیعه‌ی خارج شده از زیر قلم فنجگردی سامان

۱. این توضیح افزودنی است که: در کلمات قصار نهج البلاغه دو بار عبارت «القناعة مال لا یفتد» آمده است (بنا بر چاپ صبحی صالح: یکبار به شماره ۵۷ و دیگر بار به شماره ۴۷۵). در هر دو جایگاه، شریف رضی - رضی اللّه عنه - یادآور شده است که این کلام از پیامبر اکرم - صلی اللّه علیه و آله وسلم - نیز روایت گردیده است (سنج: نهج البلاغه، تحقیق الذکّور صبحی الصالح، دار الهجرة، ص ۴۷۸ و ۵۵۹). «القناعة مال لا یفتد» را به عنوان حدیث نبوی ببینید در: شرح شهاب الأخبار، تصحیح مرحوم محدّث أرموی، ص ۲۱.

همچنین مزید آگاهی را، نگر: احادیث مثوی، به جمع و تدوین: بدیع الزمان فروزانفر، ج ۳، ص ۲۲ و ۲۳؛ نیز نگر: إرشاد المؤمنین، ط. جلالی، ۵۷۰/۳.

۲. از غرائب اتفاقات در درازنای تحقیق و تحشیه سلوة الشیعه این بود که نوبت تعلیق و تخریج فقرة ۳۴ (یعنی: همان شعر که گویند: مولی الموحّدين علی بن ابی طالب - علیهما السلام - خطاب به ابن ملجم مُرادى - علیه اللعنة و العذاب - می خوانده است)، بدون هیچ برنامه‌ریزی و پیش‌اندیشی، به سحرگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان افتاده بود.

دهد و البته در این کار از چارچوب محتاطانه شیوه علمی-انتقادی نقد و تصحیح متون خارج نشود.

نمونه را، دستنوشته کتابخانه سپهسالار (S) در آغاز همه مقاطع شعری «وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ» داشت که هرچند به گمان نگارنده از قلم فنجگردی تراویده و در دستنوشته‌هایی مانند دستنوشته کتابخانه مجلس (M) از سرِ اقتصارگری و اختصارپیشگی معمولِ مجموعه‌نویسان حذف شده است، به خود اجازه ندادم آن را به متن وارد سازم؛ زیرا دستنوشته سپهسالار (S) -لا اقل به سبب نقص و افتادگی اش- در پایه دوم رده‌بندی اعتباری نسخ قرار می‌گرفت و در وارد ساختن ضبط آن به متن باید احتیاط می‌کردم.

نمونه دیگر: یکی از پیچیدگی‌های دستور زبان عربی، مباحث مربوط به اسماء ممنوع من الصرف است که گاه با استثنایذیری‌های فراوان^۱ -و احياناً بی‌مرز و کران^۲ - مواجه شده است.

در دستنوشته‌های سلوة الشیعة، در این باب، گاه عدول آشکار از پاره‌ای هنجارهای مدرسی دستور زبان عربی به چشم می‌خورد.

اینگونه عدول از برخی هنجارهای شناخته و مدرسی صرف‌ناپذیری اسماء، به باور نگارنده، بیش از ناآگاهی و صرف‌ونحومدانی کاتبان، معلول دیگرگونگی هنجارهای متبع ایشان است -که بیش و کم مورد التفات برخی از دستوریان دیرینه‌روز تازی‌پژوه نیز واقع گردیده است- و از همین‌روی در دیگر دستنوشته‌های گنانه پارسی و تازی هم شواهد و موارد فراوان دارد.

در مخطوطات قدیم به چنین مواردی بازمی‌خوریم: کواکب (نسخه برگردان مجمل الأقوال، ۱۲۷ الف)، آدم (نسخه برگردان، مجمل الأقوال، ۱۲۱ ب)، أحمد (نسخه برگردان تجارب السلف، ص ۳۷ / سه مورد)، أحمداً (نسخه برگردان تجارب السلف، ص ۲۹۷)،

۱. نگر: جامع الدروس العربیة، ۲/۲۲۷ و ۲۲۸.

۲. نگر: همان، همان ج، ص ۲۲۸.

صَوَاهِلُ (نسخه برگردان تجارت السلف، ص ۳۱۶)، و...

کثرت این موارد و شواهد، از یک سو، و استثنای پذیری فراخ دامنه و گاه بی حد و مرز^۱ هنجارهای مدرسی این باب، از سوی دیگر، متن شناس را بر آن می دارد تا این موارد را چونان «قرائت متفاوت کاتب یا نویسنده»، در برابر «قرائت متون رسمی» و ضبطهای مدرسی، بنگرد و در متن محفوظ بدارد.^۲

بنا بر این اگر در تحقیق و طبع روض الجنان و رُوح الجنان شیخ ابوالفتح رازی - رُوح الله رُوَحَه - مصححان، ضبط «انصُرُوا اَحْمَدًا» را از نسخه مورخ ۵۹۵ ه. ق. - که ابوسعید بن حسین کاتب بیهقی نوشته - و مورد تأیید دیگر نسخه ها هم هست، در متن حفظ کرده و ضبط بهنجار نحوی پسند طبع مرحوم شعرانی را - که غیر مُتَوَّن است - به هامش برده اند، از سر دیده وری و اصابت در فن نقد متن بوده است^۳، نه اهمال عربی مدانوار!

به هر روی، دقت بیشتر در متن، و سامان یافتن و عرضه شدن پژوهشهای استوارتر در تحقیق و تصحیح کتابهایی از دست أنوار العقول که در طبعها و ترجمه های آن هنوز کاستیها و نادرستیهای برجاست^۴، ما را به نویافته ها و استدراکاتی افزون بر آنچه تاکنون داشته و یافته ایم، رهنمون خواهد شد.

ناگفته نماند که هر چند در چاپهای أنوار العقول (چه به این نام و چه به نام دیوان)، کاستیها و لغزشهای فراوان هست، همین چاپهای ناتمام و مغلوطن بوده که راه شناخت ما را نسبت به این کتاب هموار و سپاردنی ساخته است و سپاسداری در برابر بانیان این

۱. نگر: همان، همان ج، همان ص.

۲. سنج: این برگ های پیر، ص بیست و پنج (مقدمه).

۳. نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی (ع)، ۱۵۳/۱۵.

۴. آقای دکتر جلیل تجلیل، به قراری که در یکی از مؤلفات اخیرشان (بلاغت نهج البلاغه، ص ۲۹) نوشته اند،

مشغول ساماندهی تصحیح تازه ای از دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام - هستند.

همچنین به قرار مسموع بعضی فضایی قم مجموعه اشعار منسوب به معصومان - علیهم السلام - را که مرحوم

مدرس خیابانی - طاب ثراه -، صاحب ریحانة الأدب، گرد آورده بود، در دست تحقیق و اعداد دارند.

چاپها - از چاپهای سنگی گرفته تا طبعهای محقق و مُحشای جدید - بر صاحب این قلم و امثال او فرض عین است.^۱

امیدوارم خداوند عالم که طیب این مرحله را نیز بدین دلشده خسته جان کرامت فرمود، مددِ لطفِ خود را در دیگر کششها و کوششها - خاصه آنچه خدمتگزاری در آستانِ ثقلین به شمار آید - بر این بنده خاکسارِ روسیاه فروبارد و دست ما را دمی از دامان مردان مستقیم احوال، از انبیا و اولیا و صلحا، کوتاه نفرماید، بجاءِ سیدنا محمد و آله الأطهار (علیه وعلیهم الصلوة والسلام).

یا رب از عینِ عنایت نظری کن که مرا نرود بی مددِ لطفِ تو کاری از پیش

اصفهان - بهار ۱۳۸۲ ه. ش.

بنده خدا: جویا (رضا) جهانبخش

- غُفِرَ لَهُ -

۱. شیخ بزرگوار، ابن ادریس حلی - رضوان الله علیه -، نکته مهمی را در این باب گوشزد می کند، و آن این که: «لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ اسْتَدْرَكَ عَلَى مَنْ سَلَفَ، وَسَبَقَ إِلَى بَعْضِ الْأَشْيَاءِ، أَنْ يَرَى لِنَفْسِهِ الْفَضْلَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا زَلُّوا - حَيْثُ زَلُّوا! - لِأَجْلِ أَنَّهُمْ كَدُّوا أَفْكَارَهُمْ، وَشَغَلُوا زَمَانَهُمْ فِي غَيْرِهِ، ثُمَّ صَارُوا إِلَى الشَّيْءِ الَّذِي زَلُّوا فِيهِ بِقُلُوبٍ قَدْ كَلَّتْ وَنُفُوسٍ قَدْ سَبِمَتْ وَأَوْقَاتٍ ضَيِّقَةٍ. وَمَنْ يَأْتِي بَعْدَهُمْ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهُمْ مَا اسْتَخْرَجُوهُ، وَوَقَفَ عَلَى مَا أَظْهَرُوهُ، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا كَلْفَةٍ، وَحَصَلَتْ لَهُ بِذَلِكَ رِيَاضَةٌ، وَاكْتَسَبَ قُوَّةً. فَلَيْسَ بِعَجَبٍ إِذَا صَارَ إِلَى حَيْثُ زَلَّ فِيهِ مَنْ تَقَدَّمَ، وَهُوَ مَوْفُورُ الْقُوَى، مُتَّسِعُ الزَّمَانِ، لَمْ يَلْحَقْهُ مَلَلٌ، وَلَا خَامَرَهُ ضَجَرٌ، أَنْ يَلْحَظَ مَا لَمْ يَلْحَظُوهُ، وَيَتَأَمَّلَ مَا لَمْ يَتَأَمَّلُوهُ! وَلِذَلِكَ زَادَ الْمُتَأَخَّرُونَ عَلَى الْمُتَقَدِّمِينَ؛ وَلِهَذَا كَثُرَتِ الْعُلُومُ بِكَثْرَةِ الرِّجَالِ، وَاتَّصَلَ الزَّمَانُ، وَامْتَدَّ الْأَجَالُ. فَرُبَّمَا لَمْ يُشَبَّحِ الْقَوْلُ الْمُتَقَدِّمُ فِي الْمَسْأَلَةِ، عَلَى مَا أوردته الْمُتَأَخَّرُونَ، وَإِنْ كَانَ - بِحَمْدِ اللَّهِ - يَهْمُ يُتَدْنَى وَعَلَى أَمَثَلِهِمْ يُحْتَدْنَى.» (آداب المتعلمين، تحقيق السيد محمدرضا الحسيني الجليلي، ص ۸۴ و ۸۵، هامش).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ تَمِّم بِالْخَيْرِ

قال الشيخ الإمام أبو الحسن علي بن أحمد الفنجري:

أما بعد حمد الله - عزَّ اسمُه - على تمام نعمته والصلوة على نبيه، محمدٍ شفيع أُمته، فإنَّ هذا مائتاً بيَّت في الحكمة والموعظة والفخر والسماحة والشجاعة والتذكير والتبصير، وقَعَ عليها اختياري من الأشعار المنسوبة إلى إمام المتقين وأمير المؤمنين، علي بن أبي طالب - رضي الله عنه -، المأخوذة من السنة العلماء الأكابر، الملتقطة من نموذجات الدفاتر، منها أبياتٌ أوردَهَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ في معازيه وهو الثقة فيما يحكيه الأئمة على ما ينصُّه ويرويه، فإن ارتاب في صحتها فاضل فدعه وما يريه، ولك من الحديث طيبه، وسمَّيْتُه بِـ سَلَوَةِ الشَّيْعَةِ.

والله المعين على نسخها ونقلها موفق لفهمها وحفظها.

فنبذاً منها بما سار مسير الشمس والقمر، وأنشده أولوا الفضل في البدو والحضر.^١

١. خطبة سلوة الشيعة در M و D هست.

رَبِّ تَمِّم بِالْخَيْرِ: در D نیست || الفنجري: النجركري D || إمام: الإمام D || نموذجات: نموذجات DM (D بدون حركات) || يَسَارٍ: بِشَارٍ DM؛ حاشية M: «يَسَارٍ - خ» || معازيه: مغازيه D || الثقة: الثقة D || الأئمة: لا مئ D || مَسِيرٍ: مُسِير D.

[298-١]

رَضِيتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي
لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ^١

[414 , 428-٢]

مُحَمَّدُ النَّبِيُّ أَخِي وَصِهْرِي وَحَمْرَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَيِّي
وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْجِي وَيُمْسِي يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي
وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعِرْسِي مَسُوطٌ لَحْمَهَا بِدَمِي وَلَحْمِي
وَسِبْطًا أَحْمَدٍ نَجْلَايَ مِنْهَا فَأَيُّكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي
سَبَقْتُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
فَأَوْجَبَ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ
وَأَوْصَانِي النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيَارٍ بِأَمْرِيهِ رَضِيَ مِنْهُ بِحُكْمِي
فَمَنْ هَذَا لَهُ فَخْرٌ كَفَخْرِي وَمَنْ هَذَا لَهُ يَوْمٌ كَيَوْمِي
أَلَا مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ بِهَذَا وَإِلَّا فَلْيَمُتْ كَمَدًّا بِغَمِّي
فَوَيْلٌ لَمْ وَيَلْ ثُمَّ وَيَلْ لِبَاحِدٍ طَاعَتِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ^٢

[336-٣]

لَنَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرِّجَالِ

D , M , ١

D , M , ٢

3: عروسی: عروسی D || 6: ولایت: ولایت D || 7: ندارد D || 8: ندارد D || 9: ندارد D || 10:

لِبَاحِدٍ: لِبَاحِدٍ D || جُرْمٌ: جُرْمٌ M , D ؛ ولی در M بالایی «می» نوشته شده: «م».

يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ فَقُلْتُ الْعَارُ فِي ذَلِكَ السُّؤَالِ^١

[٣٣١ - ٤]

مَا أَحْسَنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالَهَا إِذَا أَطَاعَ اللَّهَ مَنْ نَالَهَا
فَاحْذَرُ زَوَالَ الْفَضْلِ يَا جَائِرًا وَأَعْطِ مَنْ دُنْيَاكَ مَنْ سَالَهَا
مَنْ لَمْ يُوَاسِ النَّاسَ مِنْ فَضْلِهِ عَرَّضَ لِإِدْبَارِ إِقْبَالَهَا
فَإِنَّ ذَا الْعَرْشِ جَزِيلُ الْعَطَا يُضْعِفُ بِالْحَيَّةِ أَمْثَالَهَا^٢

[٣٩٧ - ٥]

إِذَا كُنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَارْعَهَا فَإِنَّ الْمَعَاصِي تُزِيلُ النِّعَمَ
وَكُنْ مُوسِرًا شَيْئًا أَوْ مُعْسِرًا فَمَا تَقْطَعُ الْعَيْشَ إِلَّا بِهِمْ
حَلَاوَةٌ دُنْيَاكَ مَسْمُومَةٌ فَلَا تَأْكُلِ الشُّهْدَ إِلَّا بِسَمِّ
إِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَفْصُهُ تَوَقَّعْ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ^٣

[١ - ٦]

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ أَبْوَهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ
فَإِنْ يَكُنْ لَهُمْ فِي أَصْلِهِمْ شَرَفٌ يُفَاخِرُونَ بِهِ فَالطَّيْنُ وَالْمَاءُ

١. D , M .

١ : قُلْتُ : تِلْكَ D || ٢ : عَارٌ : عَادَ D || فَقُلْتُ الْعَارُ : فَتِلْكَ الْعَادَ D .

٢. D , M .

٢ : الْفَضْلُ : النِّفْلُ D || ٤ : جَزِيلٌ : حَزِيلٌ D M (D بى حركتكذاري) .

٣. D , M .

١ : فَارْعَهَا : فَادْعَهَا D .

مَا الْفَخْرُ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ إِنَّهُمْ عَلَى الْهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى أَدِلَّاهُ
وَقِيَمَةُ الْمَرْءِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ^١

[347-٧]

صُنِ النَّفْسُ وَاحْمِلْهَا عَلَى مَا يَزِينُهَا تَعِشْ سَالِمًا وَالْقَوْلُ فِيكَ جَمِيلُ
فَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَى غَدٍ عَسَى نَكَبَاتُ الدَّهْرِ عَنْكَ تَزُولُ
فَلَا تُرَيِّنَ النَّاسَ إِلَّا تَجَمُّلاً نَبَا بِكَ دَهْرٌ أَوْ جَفَاكَ خَلِيلُ
فَلَا خَيْرَ فِي وَدِّ امْرِئٍ مُتَلَوِّنٍ إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَالَ حَيْثُ تَمِيلُ
جَوَادُ إِذَا اسْتَغْنَيْتَ عَنْ أَخْذِ مَالِهِ وَعِنْدَ احْتِمَالِ الْفَقْرِ عَنْكَ بَخِيلُ
فَمَا أَكْثَرَ الْأَخْوَانَ حِينَ تَعُدُّهُمْ وَلَكِنَّهُمْ فِي النَّائِبَاتِ قَلِيلُ^٢

[102-٨]

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَوَةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي^٣

.D, M, A

1: التَّمَثُّلُ: الْأَمْثَالُ D M ؛ در M، زیر مقعرات نوشته شده: «التَّمَثُّلُ - مخ» || آدُم: آدم M || 3: أدَلَّاهُ: اولاد،

.D

2: D, S, M, A. در S بیت‌های 2 و 3 پس و پیش هستند.

1: صُنِ: حسن D || الْقَوْلُ الطَّوْلُ (با یک دندانه اضافه پیش از واو) D || 2: إِلَى غَدٍ: D ندارد || 3: فَلَا تُرَيِّنَ: وَلَا تُرَيِّنُ S || إِلَّا: D ندارد || دَهْرٌ: دهمتر D || 4: امْرِئٍ: امر D || الرِّيحُ: الی یح D (البته کاملاً بدون نقطه) || حَيْثُ: حیت D || 5: اسْتَغْنَيْتَ: استغنی (بدون نقطه حرف آخر) || أَخْذِ مَالِهِ: احد ماله D || عَنْكَ بَخِيلٌ: عینک D || 6: تَعُدُّهُمْ: تعدُّهم S || النَّائِبَاتِ: النّایبات D S M D (بدون حرکتگذاری).

.D, S, M, A

[۹-۴۷]

قَدْ شَابَ رَاسِي وَرَأْسُ الْحَرِصِ لَمْ يَشِبْ إِنَّ الْحَرِصَ عَلَى الدُّنْيَا لَنِي تَعَبِ
مَا لِي أَرَانِي إِذَا مَا رُمْتُ مَرْتَبَةً فَلِنْتُهَا طَمَحَتْ عَيْنِي إِلَى رُتَبِ
بِاللَّهِ رَبِّكَ كَمْ بَيْتٍ مَرَرْتُ بِهِ قَدْ كَانَ يَعْمُرُ بِاللَّذَاتِ وَالطَّرَبِ
طَارَتْ عَقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِبِهِ فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلْوَيْلِ وَالْحَرَبِ
إِحْسِ عِنَانَكَ لَا يَجْمَحُ بِهِ طَلَبُ فَلَا وَرَبِّكَ مَا الْأَرْزَاقُ بِالطَّلَبِ^۱

[۱۰-۴۶۱]

وَمُنْذِرَتِي مِنْ نُحُوسِ الْقِرَانِ وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهِ كَأَنَّ
ذُنُوبِي أَخَافُ فَأَمَّا الْقِرَانُ فَإِنِّي مِنْ شَرِّهِ آمِنُ^۲

[۱۱-۳۳۳]

فَلَا تَجْرَعُ فَإِنْ أَعْسَرْتَ يَوْمًا فَقَدْ أَيْسَرْتَ فِي دَهْرٍ طَوِيلِ

→

۱: زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ: زفرانها محبوسه D || ۲: لَا: لَا لَا D. || بَعْدُكَ: در M و S، بصراحت، كاف مکسور است.

D, S, M, A

۲: إِذَا مَا رُمْتُ: إِذَا مَا دَمْتُ D || فَلِنْتُهَا طَمَحَتْ: وَجَدْتُهَا نَظَرْتُ S || رُتَبِ: ذَنْبِ D (بدون نقطه حرف آخر) || ۳: بِاللَّذَاتِ: بِاللَّذَاتِ D || ۴: جَوَانِبِهِ: D ندارد || الْحَرَبِ: الْحَرَبِ M؛ ضبط متن، مطابق S است که آشکارا «الْحَرَبِ» دارد (و یک سر حاء مفرد کوچک نیز زیر آن نوشته تا باشتباه «الْحَرَبِ» خوانده نشود). || ۵: لَا يَجْمَحُ: لَا تَجْمَحُ S.

D, S, M, A

۲: الْقِرَانِ: الزَّوْجَانِ D || كَأَنَّ: در M و S و D، هر سه، بجای «كَيْ» نوشته شده. || ۲: آمِنُ: در D چیزی شبیه به «امر» یا «افسر» (بدون نقطه و دندانه) کتابت شده است.

فَلَا تَيَاسُ فَإِنَّ الْيَاسَ كُفْرٌ لَعَلَّ اللَّهَ يُغْنِيَ عَنْ قَلِيلٍ
فَلَا تَظُنُّ بِرَبِّكَ ظَنًّا سَوْءٌ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَى بِالْجَمِيلِ
رَأَيْتُ الْعُسْرَ يَتَّبِعُهُ يَسَارٌ وَقَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ كُلِّ قِيلٍ^۱

[۹۰-۱۲]

إِنَّمَا الدُّنْيَا بَلَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثُبُوتٌ
إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتٌ نَسَجَتْهُ الْعَنْكَبُوتُ
وَلَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ كُلُّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ
إِنَّمَا يَكْفِيكَ مِنْهَا أَيُّهَا الطَّالِبُ قُوتٌ
كُلُّ مَنْ فِيهَا لَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ سَيَقُوتُ^۲

[۱۱۴-۱۳]

اللَّيْلُ دَاجٍ وَالْكَبَاشُ تَنْطَلِعُ نِطَاحُ أُسْدٍ مَا أَرَاهَا تَصْطَلِحُ
فَمَنْ نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رِبِحَ مِنْهَا قِيَامٌ ثُمَّ مِنْهَا مُنْبَطِحُ^۳

.D, S, M, A

۱: أُيْسِرَتْ: اعسرت D || ۲: فَلَا تَيَاسُ: وَلَا تَيَاسُ S || الْيَاسُ: اليأس D؛ در M و S همزه کتابت شده و در S سُكون هم دارد (مطابق متن ما). || ۳: فَلَا تَظُنُّ: وَلَا تَظُنُّ S || سَوْءٌ: سَوْءٌ S || ۴: يَتَّبِعُهُ: يَتَّبِعُهُ D.
۲: D, S, M, A. در هر سه دستنویست (D, S, M)، هر یک از ابیات، بسانِ یک «آلت» (/ مصراع) کتابت

گردیده است. بیت‌های ۳ و ۴ در S پس و پیش هستند. بیت آخر را هم ندارد.

۱: بَلَاءٌ: فَنَاءٌ S || ۲: نَسَجَتْهُ: نَسَجَتْهُ D || ۴: مِنْهَا: فِيهَا S.

.D, S, M, A

۱: أُسْدٍ: اشد D || ۲: بِرَأْسِهِ: بِرَأْسِهِ S || ثُمَّ مِنْهَا: وَ فَرِيقٌ S.

[۱۴-138]

الْمَوْتُ لَا وَالِدًا يُبْقِي وَلَا وَلَدًا هَذَا السَّيْلُ إِلَى أَنْ لَا تَرَى أَحَدًا
كَانَ النَّبِيُّ وَلَمْ يَخْلُدْ لِمُتِّهِ لَوْ خَلَدَ اللَّهُ خَلْقًا بَعْدَهُ خَلَدًا
لِلْمَوْتِ فِينَا سِهَامٌ غَيْرُ خَاطِئَةٍ مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَفْتُهُ غَدًا^۱

[۱۵-140]

وَإِنَّ حَيَاتِي مِنْكَ يَا بِنْتَ أَحْمَدٍ بِإِظْهَارِ مَا أَخْفَيْتُهُ لَشَدِيدٍ
أَتَصْرَعُنِي الْحُمَّى لَدَيْكَ وَأَسْتَكِي إِلَيْكَ وَمَا لِي فِي الرِّجَالِ نَدِيدٍ
وَلَكِنْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْنُو رِقَابُنَا وَلَيْسَ عَلَى حُكْمِ الْإِلَهِ جَلِيدٍ
وَفِي هَذِهِ الْحُمَّى دَلِيلٌ بِأَنَّهَا لِمَوْتِ الْبَرَايَا قَائِدٌ وَبَرِيدٌ^۲

[۱۶-54 و 55]

مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا قَبْرِ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي
أَحَبِّبُ مَا لَكَ لَا تُجِيبُ مُنَادِيًا أَمَلِلْتَ بَعْدِي خُلَّةَ الْأَحْبَابِ

❖

۱. D, S, M.

1: وَلَدًا: وَلَدًا S || لَا تَرَى أَحَدًا: لَا تَرَى أَحَدًا D || 2: بَعْدَهُ: قَبْلَهُ S || 3: فِينَا: فِيهَا DM؛ «فِينَا» در متن S و نیز ظاهراً به خطی غیر از خط کاتب در حاشیه M آمده است.

۲. D, S, M.

1: حَيَاتِي: حَيَاتِي S، حسابی D؛ در M (ظ.) نقطه‌های یاء (بعد از حاء) گذاشته نشده؛ در S به خط اصلی در حاشیه نوشته شده: «حَيَاتِي - نَحْ» || أَحْمَدُ: در D حرکت ندارد ولی در M و S مشکول و مُنَوَّن است (مطابق متن) || أَخْفَيْتُهُ: در D «احینه» (با دو نقطه روی «ح») یا چیزی شبیه به این است (: سهو کاتب) || 2: أَتَصْرَعُنِي الْحُمَّى: التصرعو الحمر D (یا چیزی شبیه به این) || 3: تَعْنُو: در D «تغنو» یا چیزی شبیه به آن (البته بدون نقطه «ن») کتابت شده || عَلَيَّ: عَلَيْهِ D || حُكْمُ: أَمْرُ S || الْإِلَهِ جَلِيدُ: الْإِلَهِ جَلِيد D (البته بدون هیچ نقطه) || 4: قَائِدُ: فَايِدُ DSM (D کاملاً بدون حرکت است).

قَالَ الْحَبِيبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ وَأَنَا رَهِينُ جَنَادِلٍ وَتُرَابٍ
أَكَلَ التُّرَابُ مَحَاسِنِي فَانْسِيْتُكُمْ وَشَغِلْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَثْرَابِي
فَعَلَيْكُمْ مِنْ بَنِي السَّلَامِ تَقَطَّعَتْ عَنِّي وَعَنْكُمْ خُلَّةُ الْأَحْبَابِ^۱

[۱۷- 38]

إِلْبَسَ أَخَاكَ عَلَى عُيُوبِهِ وَاسْتُرَ وَغَطَّ عَلَى ذُنُوبِهِ
وَاصْبِرْ عَلَى ظُلْمِ السَّفِيهِ وَلِلزَّمَانِ عَلَى خُطُوبِهِ
وَدَعَ الْعِتَابَ تَكَرُّمًا وَكِلَ الظُّلُومَ إِلَى حَسِيهِ^۲

[۱۸- 91]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدَّهْرَ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ يَكُرَّانِ مِنْ سَبْتٍ جَدِيدٍ إِلَى سَبْتٍ
فَقُلْ لِحَدِيدِ الثَّوْبِ لَأَبَدٌ مِنْ بَلَى وَقُلْ لِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ لَأَبَدٌ مِنْ شَتِّ^۳

[۱۹- 134]

إِنَّ الَّذِينَ بَنَوْا فِطَالَ بَنَاءُوهُمْ وَاسْتَمْتَعُوا بِالْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ

۱. D ، S ، M . بیت 3 در D نیست؛ در M هم (ظاهراً به خطّ اصلی) در حاشیه نوشته شده.

2 : أَحَبِّبْ: اجیب D || 3 : كَيْفَ: لیس M ؛ ضبط متن از S است. || 4 : أَثْرَابِي: اثراتی D .
در S در هامش چهارمین بیت نوشته شده: «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۲. D ، S ، M .

2 : لِلزَّمَانِ: للزمان D || 3 : تَكَرُّمًا: + و D .

۳. D ، S ، M .

1 : يَكُرَّانِ: یکر D .

جَرَتِ الرِّيحُ عَلَى مَحَلِّ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ^۱

[۲۰-۱۶۵]

إِصْبِرْ عَلَى تَعَبِ الإِدْلَاجِ وَالسَّهْرِ لَا تَضْجَرَنَّ وَلَا يُعْجِزْكَ مَطْلِبُهَا
وَلِلرَّوَّاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبُكَرِ إِنِّي وَجَدْتُ وَفِي الْأَيَّامِ تَجْرِبَةٌ
فَالْتُّجِحُ يَتْلَفُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالضَّجْرِ وَلِالصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ الْأَثَرِ
وَقُلْ مَنْ جَدَّ فِي أَمْرِ يُطَالِيهِ فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ إِلَّا فَازَ بِالظَّفَرِ^۲

[۲۱-۱۶۸]

يَا طَالِبَ الصَّفْوِ فِي الدُّنْيَا بَلَا كَدَرٍ طَلَبْتَ مَعْدُومَةً فَائْتَسُ عَنِ الظَّفَرِ
وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ مَا عُمِرْتَ مُمْتَحَنٌ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْمَيْسُورِ وَالْعُسْرِ
أَنْتَى تَنَالُ بِهَا نَفْعًا بَلَا ضَرَرَ وَإِنَّمَا خُلِقْتَ لِلنَّفْعِ وَالضَّرَرِ
فِي الْجُبْنِ عَارٌ وَفِي الْأَقْدَامِ مَكْرَمَةٌ وَمَنْ يَفِرُّ فَلَنْ يَنْجُو مِنَ الْقَدَرِ^۳

[۲۲-۱۶۶]

إِصْبِرْ قَلِيلًا فَبَعْدَ الْعُسْرِ تَيْسِيرٌ وَكُلُّ أَمْرٍ لَهُ وَقْتُ وَتَدْيِيرٌ

۱. D, S, M.

۱: بِتَأْوُهُمْ: نَبَاوَهُمْ. D.

۲. D, S, M.

۱: الإِدْلَاجُ: لادلاج D || ۲: فَالْتُّجِحُ: فَالتُّجِحُ D || الْعَجْزُ: الْفَجْرُ. D.

۳. D, S, M.

۱: مَعْدُومَةٌ فَائْتَسُ: معدومة قایل (یا: فایر) D (البته بدون نقطه حرف ماقبل آخر) || عَنِ: مِنْ S || ۴: يَفِرُّ:

يَغَرُّ (یا چیزی شبیه به آن) D.

در S این فقره پس از فقره ۲۴ آمده است.

وَلِلْمُهَيِّمِينَ فِي حَالَاتِنَا نَظْرٌ وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ^۱

[۱۷۸-۲۳]

جَمِيعُ فَوَائِدِ الدُّنْيَا غُرُورٌ وَلَا يَبْقَى لِمَسْرُورٍ سُرُورٌ
وَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ^۲

[۳۰-۲۴]

فَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تُنَالُ بِنِطْنَةٍ وَفَضْلٍ وَعَقْلٍ نِلْتُ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ
وَلَكِنَّمَا الْأَرْزَاقُ حَظٌّ وَقِسْمَةٌ بِفَضْلِ مَلِيكِ لَا بِحِيلَةٍ طَالِبِ^۳

[۲۱۲-۲۵]

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ رِيْبَالُ أَجَامٍ وَلَيْتُ قَسْوَرَهُ
عَبْلُ الذَّرَاعَيْنِ شَدِيدُ الْقَصَرَهُ أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَهُ
أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الْكَفَرَةِ^۴

.D, S, M, A

.D, S, M, Y

۱: فَوَائِدُ: فَوَائِدِ D, S, M (بدون حرکتگذاری) || غُرُورُ: غُرُورٌ S || ۲: أَفِيقُوا: أَفِيقُوا D || نَوَائِبُ: در
S بجای «نِی»، «ی» آمده.

.D, S, M, X

۲: لَكِنَّمَا: لَكِنَّمَا D || بِحِيلَةٍ: عِلَّة D.

۳: D, S, M, X. مصراع دوم در S و D نیست، و در M هم در متن راده‌ای گذاشته شده و در هاشم با رمز
«خ» کتابت گردیده. همچنین در M، در حاشیه، این مصراع با رمز «خ» افزوده شده. «أَطْعَمُكُمْ بِالْزُمَحِ قَرَمِ
الْكَفَرَةِ».

[۲۶- 197]

تَكَثَّرُ مِنَ الْإِخْوَانِ مَا اسْطَلَعَتْ إِنَّهُمْ عِمَادٌ إِذَا اسْتَجَدَّتْهُمْ وَظُهُورُ
فَمَا بِكَ شِيرٍ أَلْفُ خِلٍّ وَصَاحِبٍ وَإِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَكَ شِيرٌ^۱

[۲۷- 248]

أَتَمُّ النَّاسِ أَعْرَفُهُمْ بِنَفْسِهِ وَأَقْمَعُهُمْ لِشَهْوَتِهِ وَحِرْصِهِ
فَدَانٍ عَلَى السَّلَامَةِ مَنْ تُدَانِي وَمَنْ لَمْ تَرْضَ صُحْبَتَهُ فَأَقْصِهِ
وَحَلَّ الْفَحْصَ مَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْهُ فَكَمْ مُسْتَجَلِبٍ عَطَبًا بِفَحْصِهِ^۲

[۲۸- 266]

دَعِ الْحِرْصَ عَلَى الدُّنْيَا وَفِي الْعَيْشِ فَلَا تَطْمَعِ
وَلَا تَجْمَعِ مِنَ الْمَالِ فَلَا تُدْرِي لِمَنْ تَجْمَعِ
فَلَا تُدْرِي أَفِي أَرْضِهِ لَكَ أَمْ فِي غَيْرِهَا تُصْرَعِ
وَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَكَدُّ الْمَرْءِ لَا يَنْفَعِ

→

1: أَيْثُ : أَيْثُ M || 2: عَيْلُ: در M, حرف آخر، هم مکسور است و هم مضموم؛ در D «عیل» نوشته شده؛ و در S در هامش «شیخ - نحد» کتابت گردیده. || شَدِيدُ: در M حرف آخر مکسور است. ضبط نفس ما مطابق S است.

.D , S , M , A

1: تَكَثَّرُ ... إِنَّهُمْ: عَلَيْكَ يَاخُوَانِ الصَّفَاءِ فَإِنَّهُمْ S || اسْتَجَدَّتْهُمْ: استجدهم D.

.D , S , M , A

1: أَقْمَعُهُمْ: اتبعهم D || 2: عَلَى السَّلَامَةِ: علمتی D || وَ مَنْ: D «مَنْ» را ندارد. || 3: اسْتَعْنَيْتَ: در D بدون دندانه‌های نون و یاء و بدون نقطه‌های «ت» کتابت شده! || عَطَبًا: آشکارا در M و S «عَطَبًا» - به سکون طاء - کتابت گردیده است.

فَقِيرٌ كُلُّ ذِي حِرْصٍ غَنِيٌّ كُلُّ مَنْ يَنْتَعِ¹

[297-۲۹]

لَوْ كَانَ بِالْحَيْلِ الْغَنَى لَوَجَدْتَنِي بِنُجُومِ أَقْطَارِ السَّمَاءِ تَعَلَّقِي
لَكِنَّ مَنْ رَزَقَ الْحِجَى حُرِمَ الْغَنَى ضِدَّانِ مُفْتَرِقَانِ أَيَّ تَفَرَّقِ²

[315-۳۰]

قَوْمِي إِذَا اشْتَبَكَ الْقَنَا جَعَلُوا الصُّدُورَ لَهَا مَسَالِكُ
الْأَلْسِينَ قُلُوبُهُمْ فَوْ قَ الدُّرُوعِ لِدَفْعِ ذَلِكَ³

[317-۳۱]

أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا
وَلَا تَجْزَعُ عَنِ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ⁴

.D , S , M .A

3: فَلَا تَدْرِي وَلَا تَدْرِي S || 4: وَإِنَّ فَإِنَّ S || 5: فَقِيرٌ: در D دندانه و نقطه یاء نیست ولی میان قاف و راء کشیدگی داده شده!

.D , S , M .۲

2: الْغَنَى: الْمُنى S؛ در هامش S هم «اللَّهُمَّ - نَح» نوشته شده است.

.D , S , M .۳

1: قَوْمِي: قى D || الْقَنَا: التنا D || لَهَا: در D چیزی شبیه «اما» یا «بما» یا نظیر اینها نوشته شده است. || مَسَالِكُ: سالک D || 2: الْأَلْسِينَ: لایین D || فَوْ: در D «قو» هم خوانده می شود.

.D , S , M .۴

1: حَيَازِيمَكَ: حیاذیمک D || 2: عَنِ: مِنْ S.

[313-۳۲]

مَنْ لَمْ يَكُنْ جَدُّهُ مُسَاعِدَهُ فَحَتُّهُ أَنْ يَجِدَ فِي الْحَرَكَةِ
فَقُلْ لِمَنْ حَالُهُ مُوَلِّيَّةٌ لَا تَعْرِضَنَّ بِالْحَرَكَ لِهَلَكَةٍ^۱

[320-۳۳]

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلَ وَغَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ
الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ
وَلَمْ تَزَلْ فِي غَفْلَةٍ حَتَّى دَنَا مِنْكَ الْأَجَلُ^۲

[156-۳۴]

أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ^۳

[358-۳۵]

صَيْدُ الْمُلُوكِ أَرَانِبٌ وَتَعَالِبٌ وَإِذَا رَكِبْتُ فَصَيْدِي الْأَبْطَالُ^۴

. D , S , M . A

1: لَمْ: ندارد. || 2: حَالُهُ: حَالُهُ S || لَا تَعْرِضَنَّ: لاتعرفن D || بِالْحَرَكَ: بِالْحَرَكَ S.

۲. D , S , M . بیت 3 تنها در S هست.

1: وَ: قَدْ S ؛ ندارد. || 2: يَأْتِي: در M همزه بالای الف نوشته نشده.

۳. D , S , M . این فقره، در S پس از فقره ۳۵ آمده است.

1: حِبَاءَهُ: حَبِوْتُهُ S || عَذِيرَكَ: عَذِيرَكَ D || مُرَادٍ: مرادی D.

۴. D , S , M . این فقره، در S پس از فقره ۲۸ آمده است.

1: أَرَانِبٌ وَ تَعَالِبٌ: چنين است (آشکارا با تنوين) در M و S.

[351-۳۶]

أَخَافُ وَأَرْجُو عَفْوَهُ وَعِقَابَهُ وَأَعْلَمُ حَقًّا أَنَّهُ حَكَمَ عَدْلُ
فَإِنْ يَكُ عَفْوَ فَهُوَ مِنْهُ تَفَضَّلُ وَإِنْ يَكُ تَعَذِيبٌ فَإِنِّي لَهُ أَهْلُ^۱

[4-۳۷]

دَعِ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءُ رِيحُ الصَّبَا وَعُهُودُهُنَّ سَوَاءُ
يَكْسِرْنَ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يُجْبِرُنَّهُ وَقُلُوبُهُنَّ مِنَ الدَّوَاءِ خَلَاءُ^۲

[322-۳۸]

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَتْبَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخُلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَيْتَ فَقَتْلُ امْرِءٍ فِي اللَّهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ^۳

[390-۳۹]

كَيْفِيَّةُ النَّفْسِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا فَكَيْفَ كَيْفِيَّةُ الْجَبَّارِ فِي الْقِدَمِ

. D , S , M . ۱

۱: حَكَمَ: در هامش M نوشته شده: «مَلِكٌ - خ».

۲: D , S , M . در S بیت دوم، به سبب افتادگی، نیست، و این آغاز افتادگی در دستنوشته S است. پایان افتادگی - چنان که بیاید - در فقره ۵۲ خواهد بود.

. D , M . ۳

۱: تُعَدُّ: M «تُعَدُّ» ضبط کرده ولی در حاشیه «تُعَدُّ» نوشته اند. || أَتْبَلُ: انبک D || ۳: تَكُنِ: ترك D || جَمْعُهَا: حرکت عین در M به نظر می رسد که زبر باشد || الْحُرُّ: در D حرکت و تشدید ندارد و یک نقطه بالا و یک نقطه پائین دارد. || ۴: امْرِءٍ: امر D .

هُوَ الَّذِي أَنشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبَدَّعًا فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدَثُ النَّسَمِ^١

[396-٤٠]

فَمَنْ يَحْمَدُ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ يَسُرُّهُ فَسَوْفَ لَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ يَلُومُهَا
إِذَا أَقْبَلَتْ كَانَتْ عَلَى الْمَرْءِ فِتْنَةً وَإِنْ أَدْبَرَتْ كَانَتْ كَثِيرًا هُمُومُهَا^٢

[401-٤١]

لَا تُودِعِ السِّرَّ إِلَّا عِنْدَ ذِي كَرَمٍ وَالسِّرُّ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَكْتُومٌ
وَالسِّرُّ عِنْدِي فِي بَيْتٍ لَهُ غَلَقٌ قَدْ ضَاعَ مِفْتَاحُهُ وَالْبَابُ مَخْتُومٌ^٣

[391-٤٢]

كَمْ مِنْ أَدِيبٍ فَطِنَ عَالِمٍ مُسْتَكْمِلِ الْعَقْلِ مُقِلِّ عَدِيمٍ
وَمِنْ جَهُولٍ مُكْثِرٍ مَالِهِ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^٤

[220-٤٣]

إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيَا مَعَدٍّ وَمَذْجِجٍ بِمَعْرَكَةٍ يَوْمًا فَإِنِّي أَمِيرُهَا
مُسَلِّمَةً أَكْفَالُ خَيْلِي فِي الْوَعَا وَمَكْلُومَةً لِبَاتُهَا وَنُحُورُهَا

١. D ، M .

٢. D ، M .

1 : فَسَوْفَ : فسوق . D .

٣. D ، M .

2 : غَلَقٌ : علق . D .

٤. D ، M .

حَرَامٌ عَلَىٰ أَرْوَاحِنَا طَعْنُ مُدِيرٍ وَتَنَدُّقُ مِنْهَا فِي الصُّدُورِ صُدُورُهَا^۱

[۴۴- ظ. ندارد]

إِنَّ الَّذِينَ شَرَوْا دُنْيَا بِآخِرَةٍ لَمْ يَرْبِحُوا بِاتِّخَاذِ الْبَيْعِ بَلْ خَسِرُوا
بَاعُوا كَرِيمًا جَدِيدًا بَاقِيًا حَسَنًا يَدَارِسِ طَامِسٍ يَا بُشْسُ مَا اتَّجَرُوا!^۲

[۴۵- 449]

لَا تَخْضَعَنَّ لِمَخْلُوقٍ عَلَى طَمَعٍ فَإِنَّ ذَلِكَ نَقْصٌ مِنْكَ فِي الدِّينِ
وَاسْتَرْزِقِ اللَّهَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ بَيْنَ الْكَافِ وَالتَّوَّابِ
مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا دِينَ^۳

[۴۶- 445]

هَوْنِ الْأُمْرِ تَعِشْ فِي رَاحَةٍ قَلَمًا هَوْنَتْ إِلَّا سَيِّئُونَ
تَطْلُبُ الرَّاحَةَ فِي دَارِ الْعَنَاءِ خَابَ مَنْ يَطْلُبُ شَيْئًا لَا يَكُونُ!^۴

. D , M , A

1 : مَذْج: مذاحج D || 2 : الْوَعَا: الوعاء D .

. D , M , Y

1 : خَسِرُوا: خسرو D || 2 : بَاعُوا: کاتب M , نخست «بأقوا» نوشته، و سپس تصحیح شده است. ||

بُشْس: در D حرف دوم نه همزه دارد و نه نقطه || اتَّجَرُوا: اتجرو D .

. D , M , 3

2 : خَزَائِنِهِ: خَزَائِنِهِ DM (D حرکتگذاری نشده).

. D , D , M , 4 : بیت 2 را ندارد.

1 : هَوْن: هوان D .

[۴۷- 446]

إِذَا هَبَّتْ رِيَّاحُكَ فَاغْتَنِمَهَا فَعُقْبِي كُلَّ خَافِقَةٍ سَكُونُ
فَلَا تَغْفُلْ عَنِ الْإِحْسَانِ فِيهَا فَلَا تَدْرِي السُّكُونُ مَتَى يَكُونُ^۱

[۴۸- 13]

لَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ السَّبْتِ حَقًّا لَصِيدٍ إِنْ أَرَدْتَ بِلَا امْتِرَاءٍ
وَفِي الْأَحَدِ الْبِنَاءُ لِأَنَّ فِيهِ تَبَدَّى اللَّهُ فِي خَلْقِ السَّمَاءِ
وَفِي الْإِثْنَيْنِ إِنْ سَافَرْتَ فِيهِ سَتَظْفَرُ بِالنَّجَاحِ وَبِالثَّرَاءِ
وَمَنْ يُرِدِ الْحِجَامَةَ فَالثَّلَاثَاءُ فَفِي سَاعَاتِهَا سَفْكَ الدِّمَاءِ
وَإِنْ شَرِبَ امْرُؤٌ يَوْمًا دَوَاءً فَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ
وَفِي يَوْمِ الْخَمِيسِ قَضَاءُ حَاجٍ فَفِيهِ اللَّهُ يَأْذُنُ بِالِدُّعَاءِ
وَفِي الْجُمُعَاتِ تَزْوِيجٌ وَعُرْسٌ وَلَذَاتُ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَاءِ
وَهَذَا الْعِلْمُ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ الْأَنْبِيَاءِ^۲

[۴۹- 24]

إِذَا اشْتَمَلْتَ عَلَى الْيَاسِ الْقُلُوبُ وَضَاقَ لِمَا بِهِ الصَّدْرُ الرَّحِيبُ

۱. D, M, A

۱: خَافِقَةٍ: خافقة D || ۲: السُّكُونُ: در M، بروشنی، حرف آخر مفتوح است.

۲. D, M, A. در D، مصراع دوم بیت ۲ و مصراع یکم بیت ۳، پشت سرهم، پس از مصراع دوم بیت ۳ آمده‌اند.

۳: سَافَرْتَ: ما فوت D || بِالثَّرَاءِ: بالثراء D || ۴: الْحِجَامَةُ: در M به فتح حاء ضبط شده است. ||
فَالثَّلَاثَاءُ: فا الثلثاء D || ۵: دَوَاءً: دواء D || ۷: عُرْسٌ: عرس M || ۸: لَا: در دستنویس M، زیر سطر،
«لم - خ» نوشته شده است.

وَأَوْطَنْتِ الْمَكَارِهُ وَأَطْمَأَنْتِ
وَلَمْ يُرَ لِانْكِشَافِ الضَّرِّ وَجْهُ
أَتَاكَ عَلَى قُنُوطٍ مِنْكَ غَوْتُ
وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَنَاهَتْ
وَأَرَسَتْ فِي أَمَاكِنِهَا التُّلُوبُ
وَلَا أَعْنَى بِحِيلَتِهِ الْأَدِيبُ
يَمُنُّ بِهِ اللَّطِيفُ الْمُسْتَجِيبُ
فَمَوْصُولٌ بِهَا فَرَجٌ قَرِيبٌ^۱

[۵۰-۱۶۷]

إِنْ عَضَّكَ الدَّهْرُ فَانْتَظِرْ فَرَجًا
أَوْ مَسَّكَ الضُّرُّ وَابْتَلَيْتَ بِهِ
رَبِّ مُعَافَى شَكَا تَقَلُّبُهُ
وَأَخِرٍ فِي عِشَاءٍ لَيْلَتِهِ
فَإِنَّهُ نَاطِرٌ بِمُسْتَنْظِرِهِ
فَاصْبِرْ فَإِنَّ الرِّخَاءَ فِي أَثَرِهِ
وَمُشْتَكٍ مَا يَنَامُ مِنْ سَهْرِهِ
دَبَّ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ فِي سَحَرِهِ
وَمَنْ صَحِبَ الدَّهْرَ دَمَّ صُحْبَتُهُ
وَنَالَ مِنْ صَفْوِهِ وَمِنْ كَدَرِهِ^۲

[۵۱-۳۲۷]

لَا تَجْزَعَنَّ مِنَ الْهُزَالِ فَرُبَّمَا
وَاجِعُلْ فُوَادَكَ لِلتَّوَاضُعِ مَنَزِلًا
وَإِذَا وَلَّيْتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً
وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى الْقُبُورِ جِنَازَةً
ذُبِحَ السَّيِّمِينَ وَعُوفِيَ الْمَهْزُولُ
إِنَّ التَّوَاضُعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلُ
فَاعْلَمْ يَا نَّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولُ
فَاعْلَمْ يَا نَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولُ

. D , M , A

۱: الضُّدُّ: الصدور D || ۳: أَعْنَى بِحِيلَتِهِ: اعنى بحلية D (البته بدون نقطه نون) || ۴: قُنُوطٍ: قُنُوتِ DM؛ ولی در M زیر «ت»، «ط» نوشته شده است.

. D , M , A

۳: مُعَافَى: در D ظاهرًا نخست «معافی» نوشته و سپس آن را به «معافا» بذل کرده، یا بالعکس؛ فی الجمله ضبط معشوش و مشتبهی دارد. || ۴: دَبَّ: رب D || ۵: صُحْبَتُهُ: صحبة D.

يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُتَّقِسِ سَطْحُهُ وَلَعَلَّهُ مِنْ تَحْتِهِ مَغْلُولٌ^۱

[۵۲- 362]

أَقْسِيكَ بِنَفْسِي أَيُّهَا الْمُصْطَلَى الَّذِي هَدَانَا بِهِ الرَّحْمَنُ مِنْ غُمَّةِ الْجَهْلِ
وَمَنْ كَانَ لِي مُذْ كُنْتُ طِفْلاً وَبَافِعَا وَأَنْعَسَنِي بِالنَّهْلِ مِنْهُ وَبِالْعَلِّ
وَمَنْ جَدُّهُ جَدِّي وَمَنْ عَمُّهُ عَمِّي وَمَنْ نَجْلُهُ نَجْلِي وَمَنْ بَنْتُهُ أَهْلِي
وَمَنْ حِينَ أَخَى بَيْنَ مَنْ كَانَ حَاضِرَا دَعَانِي وَآخَانِي وَبَيَّنَ مِنْ فَضْلِي
لَكَ الْفَضْلُ إِنِّي مَا حَيِّتُ لَشَاكِرٍ لِإِثْمَامٍ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتِمَ الرُّسُلِ^۲

[۵۳- 364]

رَأَيْتُ الْمُشْرِكِينَ بَعَوَا عَلَيْنَا وَلَجُّوا فِي الْغَوَايَةِ وَالضَّلَالِ
وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ إِذْ نَزَرْنَا غَدَاةَ الْجَمْعِ بِالْأَسْلِ الطَّوَالِ
فَإِنْ تَبِعُوا وَتَفْتَخِرُوا عَلَيْنَا بِحَمْزَةٍ وَهُوَ فِي الْغُرْفِ الْعَوَالِي
وَقَدْ أَوْدَى بِعُتْبَةَ يَوْمَ بَدْرٍ وَقَدْ أَبْلَى وَجَاهَدَ غَيْرَ آلِ
وَقَدْ غَادَرْتُ كَبْشَهُمْ قَتِيلًا بِحَمْدِ اللَّهِ طَلَحَةَ فِي الْمَجَالِ
فَخَرَّ لَوَجْهِهِ وَرَفَعْتُ عَنْهُ رَقِيقَ الْحَدِّ حُودِثَ بِالْعِفَالِ^۳

۱. D, M, A. مصراع دوم بیت 3 و مصراع یکم بیت 4. در D افتاده است.

۲. تجرعی: جرعی (البیته حتی بدون نقطه «ت».) || 3: لیلة: لیله D || 5: مغلول: مغلول D.

۳. D, S, M, A. از بیت 3 به بعد را دارد و اینجا پایان افتادگی پیشگفته در دستنویست S است.

۴. حاضرا: حاضرا D || و آخانی: آخانی S || 5: إني: منی M و D: ولی در M. زیر سطر: «إني - خ» نوشته شده. ضبط متن مطابق این نسخه بدل و S است. || حیث: در D یک دندانه یاء و دو نقطه تاء گذاشته نشده. || لإثمام: لإحسان S: ولی در حاشیه S نوشته شده: «لإثمام - نحد».

D, S, M, A.

۱. الغوايئة: الغوايئة D: در حاشیه S هم «الغداوة - نحد» نوشته شده. || 2: الطوال: الطوال S || 3: تبغوا و

[۵۴-۳۳۴]

مَا اعْتَاَصَ بَاذِلٌ وَجْهِهِ بِسُؤَالِهِ عِيَوْضًا وَلَوْ نَالَ الْمُنَى بِسُؤَالِ
وَإِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَزُنْتَهُ رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالِ
وَإِذَا ابْتُلِيتَ بِبَذَلٍ وَجْهَكَ سَائِلًا فَابْذُلْهُ لِلْمُتَكَرِّمِ الْمِفْضَالِ
إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا حَبَاكَ بِمَوْعِدٍ أَعْطَاكَهُ سَلِسًا بِغَيْرِ مِطَالٍ^۱

[۵۵-۴۲۱]

يَا عَمْرُو! قَدْ لَاقَيْتَ فَارِسَ بُهْمَةٍ عِنْدَ اللَّيْقَاءِ مُعَاوِدَ الْإِقْدَامِ
يَدْعُو إِلَى دِينِ الْإِلَهِ وَنَصْرِهِ وَإِلَى الْهُدَى وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ
بِمُهَنْدٍ عَضْبٍ رَقِيقٍ حَدُّهُ ذِي رَوْثٍ يَبْرِي الْفَقَارَ حُسَامِ
وَمُحَمَّدٌ فِينَا كَانَ جَسِينَهُ شَمْسٌ تَجَلَّتْ مِنْ خِلَالِ غَمَامِ
وَاللَّهُ نَاصِرُ دِينِهِ وَنَبِيِّهِ وَمُعِينُ كُلِّ مُوَحِّدٍ مَقْدَامِ
شَهِدَتْ قُرَيْشٌ وَالْقَبَائِلُ كُلُّهَا أَنَّ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يَقُومُ مَقَامِي^۲

→

1: الْعَوَايِدُ: الغرابة؛ D؛ در حاشیه S هم «العداوة - نحد» نوشته شده. || 2: الطُّوَالُ: الطُّوَلُ S || 3: تَبْعُوا وَتَفْتَحِرُوا: تبغو و تفتخرو D || وَهُوَ: وَهُوَ M، فَهُوَ S || 4: يَعْتَبَةُ: در «بغتة» نوشته شده است با یک دندانه اضافی. || 5: كَبِشْتُهُمْ: در D از مجموع چهار دندانه، دو دندانه گذاشته شده و تنها سه نقطه بر فراز کلمه!

. D , S , M , A

2: وَإِذَا: فَإِذَا S || وَزُنْتَهُ: وزنته D || خَفَّ: در D در آخر فاء دو نقطه هم گذاشته؛ یعنی «خَفَّت» نوشته، ولی بدون دندانه نخست تاء. || 3: إِذَا: اذ D || سَائِلًا: در هر سه دستنوشته (D , S , M) بجای «ث»، «ی» نوشته شده. || فَابْذُلْهُ لِلْمُتَكَرِّمِ: فانزله للمتکرم D || 4: حَبَاكَ: حَبَاكَ D.

. D , S , M , ۲

←

[٥٦- 363]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَبْلَى رَسُولَهُ
بِمَا أَنْزَلَ الْكُفَّارَ دَارَ مَذَلَّةٍ
وَحَكَمَ فِيهِمْ يَوْمَ بَدَرَ رَسُولَهُ
بِأَيْدِيهِمْ بِيضُ خِفَافٍ قَوَاطِعُ
فَكَمْ غَادَرُوا مِنْ نَاشِئٍ ذِي حَمِيَّةٍ
نَوَاحٍ تُبْكِي عُثْبَةَ الْغَيِّ وَابْنَهُ
بَلَاءَ عَزِيزٍ ذِي اقْتِدَارٍ وَذِي فَضْلٍ
فَلَاقُوا هَوَانًا مِنْ إِسَارٍ وَمِنْ قَتْلِ
وَقَوْمًا كُفَمَا فَعَلُهُمْ أَحْسَنُ الْفَعْلِ
وَقَدْ حَادَثُوهَا بِالْجَلَاءِ وَبِالصَّقْلِ
صَرِيحًا وَمِنْ ذِي نَجْدَةٍ مِنْهُمْ كَهْلٍ
وَشَيْبَةٍ تَبْكِيهِ وَتَبْكِي أَبَا جَهْلٍ^١

[٥٧- 328]

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٍ
وَإِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ
وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلُ
دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلُ^٢

[٥٨- 355]

بُنَيَّ إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرُكُ فَانْتَظِرْ
وَلَا يَلِيَّةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ وَيَعْدِلُ

→

- ١: عَمَرُو: عمر D || بُهْمَةٌ: سهمة D || اللَّقَاءُ: الفناء D || ٢: الْإِلَهُ: الله D || شَرَائِعُ: الشرايع D؛ در M و S هم بجای «ف»، «ب» دارند. || ٣: رَقِيقٍ: دقيق D || ٥: وَنَبِيٍّ: وَلِيٍّ S؛ ولی در حاشیه S می خوانیم: «و نبيّه - نحد». || ٦: الْقَبَائِلُ: هر سه دستنوشست (D, S, M) بجای «ث»، «ب» دارند.
١. D, S, M. هر دو مصراع بیت 1، هر دو مصراع بیت 2، و مصراع یکم بیت 3 از D فروافتاده است.
- ٢: ذی اقتدار: ذی انتقام M؛ ضبط متن از S است. || ٢: يَمًا: وَقَدْ S || فَلَاقُوا: فَلَقُوا S || قَتْلٍ: قَتَلَ S || ٥: غَادَرُوا: غادرو D || كَهْلٍ: كَهْلٌ S || نَوَاحٍ: نوايح D؛ در M و S بجای «ث»، «ب» آمده.
- D, S, M, Y.
- ٢: افْتِقَادِي: افتقاری D || فَاطِمًا: فاطمًا M، فاطمًا S، فاطمه D || خَلِيلٍ: خليلی D.

وَذَلَّ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ سَمِيَّ نَبِيِّ اللَّهِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ
فَتَمَّ يَتُومُ الْقَائِمِ الْحَقِّ مِنْكُمْ فَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ
وَبُؤِيعَ مِنْهُمْ مَنْ يَجُورُ وَيَعْدِلُ فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِيَّ وَعِجْلُوا

[٥٩-١٤٧]

اللَّهُ حَيِّ قَدِيمٌ قَادِرٌ صَمَدٌ وَلَيْسَ يَشْرُكُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ
هُوَ الَّذِي عَرَفَ الْكُفَّارَ مِنْزِلُهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ سَيَجْزِيهِمْ كَمَا وَعَدُوا
فَإِنْ تَكُنْ دَوْلَةً كَانَتْ لَنَا عِظَةٌ فَهَلْ عَسَى أَنْ يَرَى فِي غَيْبِهَا رَشْدٌ
وَيَنْصُرُ اللَّهُ مَنْ وَالَاهُ إِنْ لَمْ نَصْرًا وَيَمْتَلُ بِالْكَفَّارِ إِذْ عَسَدُوا
فَإِنْ نَطَقْتُمْ بِفَخْرٍ لَا أَبَا لَكُمْ فِيمَنْ تَضَمَّنَ مِنْ إِخْوَانِنَا أَحَدٌ
فَإِنْ طَلَحْتَ غَادِرَتَاهُ مُنْجِدًا وَلِلصَّفَائِحِ نَارٌ بَيْنَنَا تَقْدُ
وَالْمَرْءُ عُثْمَانُ أَرَدْنَاهُ أَسِنَّتَنَا فَجَبِيْبُ زَوْجَتِهِ إِذْ خَبِرَتْ قَدْدُ
كَانُوا الذَّوَابِ مِنْ فِيهِمْ وَأَكْرَمَهَا شَمَّ الْأَنْوَفِ وَحَيْثُ الْفَرْعُ وَالْعَدْدُ
وَأَحْمَدُ الْخَيْرِ قَدْ أَوْدَى عَلَى عَجَلٍ تَحْتَ الْعَجَاجِ أَبْيَا وَهُوَ مُجْتَهِدُ
فَظَلَّتِ الطَّيْرُ وَالضِّبْعَانُ تَرْكَبُهُ فَحَامِلٌ قِطْعَةً مِنْهُمْ وَمُقْتَعِدُ
وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ مِنَّا فَقَدْ صَادَفُوا خَيْرًا وَقَدْ سَعَدُوا
لَهُمْ جَنَانٌ مِنَ الْفِرْدَوْسِ طَيِّبَةٌ وَلَيْسَ يَعْرِوهُمْ حَرٌّ وَلَا صَرْدُ
صَلَّى الْإِلَهِ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذَكَرُوا فَرُبَّ مَشْهَدٍ صِدْقٍ قَبْلَهُ شَهِدُوا
قَوْمٌ وَفَوْا لِرَسُولِ اللَّهِ وَاحْتَسَبُوا بَيْضُ الْمَعَارِفِ مِنْهُمْ حَمْرَةُ الْأَسَدُ

(D, S, M, A)

2: الْأَرْضِ: العَدْلُ DM: ضبط متن مطابق S است. || من: مَنَى D || 3: الْقَائِمُ: هر سه دستنویشت (M).

(D, S) بجای «ث»، «ی» دارند. || 4: نَبِيِّ اللَّهِ: رسول الله D.

لَيْسُوا كَقَتْلَى مِنَ الْكُفَّارِ أَذْخَلَهُمْ نَارَ الْجَحِيمِ عَلَى أَبْوَابِهَا الرِّصْدُ

[۱۶۳-۶۰]

حَرَضَ بَيْنَكَ عَلَى الْأَدَابِ فِي الصِّغَرِ كَيْمَا تَقَرَّ بِهِمْ عَيْتَاكَ فِي الْكِبَرِ
فَإِنَّمَا مَلُّ الْأَدَابِ تَجْمَعُهَا فِي عُنُقَوَانِ الصَّبَى كَالْتَقَشِ فِي الْحَجَرِ
هِيَ الْكُنُوزُ الَّتِي تَنْمُو ذَخَائِرُهَا وَلَا يُخَافُ عَلَيْهَا حَادِثُ الْغَيْرِ
إِنَّ الْأَدِيبَ إِذَا زَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ يَهْوِي عَلَى فُرْشِ الدِّيْبَاجِ وَالسُّرُرِ

A, M, S, D.

1: يَشْرُكُهُ: در M راء مكسور است و در S حرکت ندارد؛ ضبط ما به اعتنای كتب لغت است. || أَحَدٌ: احدٌ
D || 2: الْمُؤْمِنُونَ: المومنين M؛ المومنون D؛ ضبط نَص، بنابر S می باشد. || وَعُدُوا: وعدو D || 3:
فَانْ: وَاِنْ S || عِظَةٌ: عظمة D؛ ضَمًّا در M روشن نیست که تنوین حرف آخر نصب است یا رفع. ||
يُرَى: برای D || 4: إِنَّ: أَنْ S || نَصْرًا: S ندارد. || يَمُتْلُ: در D چیزی شبیه به «تمثل» خوانده می شود و
یا «يمثل» بدون نقطه های حرف نخست. || بِالْكَفَّارِ: لِلْكَفَّارِ D M || عَدُّوا: عندو D || 5: لَا أَبَا لَكُمْ:
لَا أَبَا لَكُمْ M، لَا أَبَا لَكُمْ S، لَا أَبَا لَكُمْ D || 6: لِلصَّفَائِحِ: در هر سه دستنوشست (D, S, M)، بجای «ث»،
«ی» آمده است. || نَارٌ بَيْنَنَا تَقْدُ: نَادُ بَيْنَنَا تَقُل D (البته بدون یک دندانه نون در بیننا) || 7: أَرْدَتْهُ أَسْتِنَا:
ضبط D مغشوش است. || قَدَدُ: در M حرف یکم مفتوح است و در S حرکت ندارد. تصحیح ما قیاسی
است. || 8: كَانُوا: کانو D || الذَّوَائِبِ: در هر سه نسخه (D, S, M)، بجای «ث»، «ی» دارد. || 9:
عَجَلٍ: اجل D || وَهُوَ: در M، هاء، مضموم است؛ در S (مطابق متن) سکون دارد؛ و در D حرکت ندارد.
|| مُجْتَهَدٌ: مجتهدٌ D || 10: الطَّيْرُ: الذَّيْبُ S || تَرْكِبُهُ: تركه D || قِطْعَةٌ: قطعه D || مُقْتَعِدٌ: در متن D
«معتقد» نوشته و بالای آن «معتقد». || 11: این بیت در M و D نیست. در S هم پس از بیت سپسین (:
أَنَّهُمْ جَنَاتٌ مِنَ الْفِرْدَوْسِ...) آمده است. || عَجَبٌ: عَجَلٍ S؛ ضبط نَص ما بنا بر أنوارالعقول است. || خَيْرًا:
از قلم کاتب S افتاده. از أنوارالعقول برافزوده شد. || 12: طَيِّبَةٌ: طَيِّبَه D (البته بدون نقطه حرف باء) ||
صَرَدٌ: سرود D || 13: إِلَهٌ: الله D || دُكِرُوا: ذکرُوا D || شَهِدُوا: شهدو D || 14: إِلَهٌ: الله S ندارد. ||
اِحْتَسَبُوا: احتسبو D || 15: لَيْسُوا: ليسو D || الرِّصْدُ: الرصدو D.

النَّاسُ اِثْنَانِ: ذُو عِلْمٍ وَمُسْتَمِعٌ وَاعٍ وَسَائِرُهُ كَالْقَوَظِ وَالْعَكْرِ^۱

[۶۱-۳]

تَغَيَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْإِحَاءُ	وَقَلَّ الصِّدْقُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ
وَأَسْلَمَتَنِي الزَّمَانُ إِلَى صَدِيقٍ	كَثِيرِ الْغَدْرِ لَيْسَ لَهُ وَفَاءُ
وَرُبُّ أَخٍ وَفِيَتْ لَهُ وَفِيٍّ	وَلَكِنْ لَا يَدُومُ وَلَا ثَوَاءُ
يُذَيِّمُونَ الْمَوَدَّةَ مَا رَأَوْنِي	وَيَبْقَى الْوُدُّ مَا بَقِيَ اللَّقَاءُ
سَيُعِينِنِي الَّذِي أَغْنَاهُ عَنِّي	فَلَا فَقْرٌ يَدُومُ وَلَا ثَرَاءُ
وَكُلُّ جِرَاحَةٍ فَلَهَا دَوَاءُ	وَخُلُقُ السَّوْءِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءُ
وَلَيْسَ بِدَائِمٍ أَبَدًا نَعِيمٌ	كَذَاكَ الْبُوسُ لَيْسَ لَهُ بَقَاءُ ^۲

[۶۲-۴۱۸]

أَقَاطِمُ! هَاكَ السَّيْفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلَا بِمَلِيمٍ

۱. A, S, D. بیت ۵ در S نیست.

۱: عَيْنَاكَ: عيناك D || ۲: فَأَيُّمَا: وَإِنَّمَا S || عُنْفَوَان: عنفوان D || ۳: دَخَايْزُهَا: در هر سه نسخه (S, M).
 (D) بجای «ث» «پ» نوشته شده. || يُخَافُ: تُخَافُ DM (بدون حرکتگذاری است)؛ ضبط نص، مطابق است با S. || ۴: فُرُش: الفروش D.

۲. A, S, D. دستنویست S با بیت ۴ به بعد از این فقره آغاز می شود (بیت یا بیت های آغازین در افتادگی آغاز دستنویست از دست رفته)، و در واقع این فقره در دستنویست S پیش از فقره ۸ آمده است.
 ۳: وَفِيٍّ: در M، زیر سطر، «وفاء - خ» نوشته شده. || وَلَا ثَوَاءُ: در M، زیر سطر، «له وفاء - خ» نوشته شده.
 ۴: رَأَوْنِي: «اوفی (یا: «اونی» D || يَتَّقِي: سقی D || ۵: سَيُعِينِنِي: سیغمنی D || فُقْرٌ: در D «فر» نوشته و دو نقطه پس از فاء گذاشته. || ثَرَاءُ: ثراء D || ۶: جِرَاحَةٍ: در M و S، بصراحت، «جَراحَةٍ» نوشته شده؛ جراحته D || ۷: بِدَائِمٍ: در M و S بجای «ث»، «پ» نوشته شده است. || الْبُوسُ: در هر سه نسخه (A, S, D) بدون همزه (مطابق متن) نوشته شده است.

لَعْمَرِي لَقَدْ أَعْذَرْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ وَطَاعَةِ رَبِّ بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ^۱
تَمَّ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ^۲

۱. D, M.

۱. فَاطِمٌ: فَاطِمٌ M || 2: طَاعَةِ: طَاعَتِهِ D.

۲. تَمَّ ... تَوْفِيقِهِ: این فرجامه کتاب در M و D هست، ولی در S نیست.

واگردان سروده‌ها

۱

- ۱: بدانچه خداوند بهره‌ام ساخته است، خُشنودم، و کارم را با آفریدگارم انداختم.^۱
- ۲: خداوند در آنچه سپری شده است، نیکوئی کرده. به همان سان، در آنچه بازمانده نیز نیکوئی می‌کند.

۲

- ۱: مُحَمَّدِ پیامبر | صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ | برادرِ من و پدرِ زَنِّ من است، و حَمَزَه، سالارِ شهیدان، برادرِ پدرِ من است.
- ۲: و جعفر که روز و شب با فرشتگان می‌پرد، پورِ مامِ من^۲ است.
- ۳: و دَخْتِ مُحَمَّد | صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ | دلارام و همسرِ من است. گوشتِ او درآمیخته است با خون و گوشتِ من.
- ۴: و دو نوهٔ احمد | صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ |، فرزندانِ من از این بانو | = زهرای مَرْضِیَّه سلامُ اللّٰهُ عَلَیْهَا | اند. کدامیک از شما بهره‌ای چون بهرهٔ من دارد؟!

۱. تعبیر «کارِ خود را با خدای انداختن» را از این بیت بلند خواجده گرفته‌ام که گفت:

تو با خدایِ خود اندازِ کار و دل خوش دار که زحم اگر نکند مدّعی. خدا بکند

۲. دربارهٔ چرائی اینگونه تعبیر، نگر: تعلیقات.

- 5: در آستانه بلوغ، آنگاه که پسری نارسیده بودم، در مسلمان شدن بر همه‌تان پیشی جُستم.
- 6: رسول خدا در روز غدیر حُم ولایتی را که خود بر شما داشت، از برای من واجب گردانید.
- 7: و پیامبر مرا برگزید و به کار اُمّتش گماشت، چرا که به حکم (/ حکومت) من خشنود بود.
- 8: کیست این که او را نازشی چون نازش من باشد؟ و کیست این که او را روزی چون روز من باشد؟
- 9: ها! هر که خواهد، بدین ایمان آرد، ورنه از غم | کار و بار و روزگار | من اندوه‌مرگ شود.
- 10: پس وای و وای و وای بر کسی که آگاهانه - بی آنکه گناهی کرده باشم - طاعت مرا مُنکر گردد.

۳

- 1: و اُبردنِ خَرَسنگ از ستیغِ کوهها را دوستر دارم از منتِ کسان بُردن.
- 2: مردمان مرا گویند: در کسب ننگ است؛ و من ایشان را گفتم: ننگ در خواری خواستن است!

۴

- 1: چه نیکوست دنیا و روی آوردنش! آنگاه که دست یابنده به آن، خدای را فرمان بُرد.
- 2: ای ستمکار! از نابودیِ برگ و نوا بیم دار و بپرهیز، و از دنیای خود به هر آنکس خواستار شد، دِهش کن.
- 3: هر کس به برگ و نوای خود (/ به دارائی افزونِ خود)، مردمان را یاری (و هَنبازی و غمخواری) نکند، اقبالِ دنیا را در معرضِ اِدبار نهد.
- 4: براستی خداوندِ عَرشِ کَلانِ دِهش است؛ در برابر یک دانه، چندین و چند بیفزاید.

۵

- ۱: آنگاه که در (برخورداری از) نواختی به سر بَری، آن نواخت را پاس دار؛ که نافرمان‌برداری‌ها نواخت‌ها را می‌زدایند.
- ۲: خواه توانگر باش و خواه تنگ‌دست! جز به اندوه نمی‌زیی.
- ۳: شیرینیِ دنیای تو زهر آگین است، و شهد را جز با زهر نخوری.
- ۴: هرگاه کاری به تمامت رسد، کاستی‌اش فرایش آید؛ هنگامی که گویند: به تمامت رسید، نابودی را چشم بدار!

۶

- ۱: مردمان به صورت همتایند. بابِ ایشان آدم است و مام حَوا.
- ۲: مردمان را اگر به اصلشان ارج و بزرگی باشد که بدان نازند، [اصلِ ایشان] همانا گِل است و آب!
- ۳: نازش جز دانشوران را نباشد؛ که ایشان هرکه را راه جوید، به راه راست راهنمایند.
- ۴: هرکس آن ارزد که نیکو ورزد^۱؛ و نادانان دانشوران را دشمن‌اند.

۷

- ۱: نَفَس را نگاه دار و بر چیزی وادار که بیارایدش تا تندرست زیی و درباره‌ تو نیک گویند.
- ۲: اگر روزی امروز تنگ آمد، تا فردا بشکیب؛ باشد که گزنده‌های روزگار از تو به یکسو شود.
- ۳: چه روزگار با تو نسازد و چه یارت از نظر بیندازد، مردمان را از خویشتن جز نکوحالی فرامُمای.
- ۴: در دوستیِ مردِ دَم‌دَمی هیچ خیر نباشد؛ (که) چون باد به سوئی بگراید، او نیز

۱. در نحوهٔ تعبیر، به سخنی منقول از صوفی حنبلی هرات، خواجه عبدالله انصاری، نظر داشته‌ام که اینگونه در خاطرم نقش بسته است: «آن ارزی که می‌ورزی». عَجَالَتًا به مآخذ اقوال او دسترسی ندارم و شاید پی‌جستن‌اش نیز ضرور نباشد.

هما هنگِ باد بگردد و بگراید.

- 5: چون از ستاندنِ دارائی اش بی نیاز باشی، بخشنده است، و هنگام برگرفتنِ بارِ درویشی از دوشِ تو، تنگ چشم.
- 6: برادران، هنگامی که به شمارش درآوری شان، چه بسیارند! لیک در پیشآمدها اندک اند.

۸

- 1: جانِ من در بندِ ناله های خویش است. ای کاش خود هم با این ناله ها بیرون می شد!
- 2: پس از تو در زندگانی خیری نیست، و من از بیم آن می گیرم و بس که مبادا زندگانی ام دیر کشد!

۹

- 1: مرا موی سر سپید گردید و از را موی سر سپید نشد. هر آینه، آزمند بر دنیا، در رنج است.
- 2: مرا چه می شود که می بینم هر گاه آهنگِ پایگاهی می کنم و بدان دست می یابم، چشم من به پایگاههای دیگر دوخته شده است؟!
- 3: به خدا که پروردگارِ توست سوگند، بسا خانه ها که بر آنها گذر کردم و از لذت و شادمانی آبادان بود؛
- 4: اَلِه^۱ مرگ در کرانه هایش پَر کشید، وزانِ پسر جایِ وای و وَا مُصِیَّتَا شد.
- 5: لگامِ خویش بازدار که خواهشی آن را نرُ باید؛ که - به پروردگارِ تو سوگند - روزی به جُستن نیست!

۱۰

- 1: ای بسا مرا از «قران»^۲ های بدشگون و آنچه از شرّ آن پدید آید، بیم دهد.

۱. «اَلِه» - که «اَلِه» و «اَلِه» هم ضبط گردیده است - واژه ای پارسی به معنای «عقاب» است.

۲. «قران» - به اصطلاح علم نجوم - یکجا شدن دو کرکب از جمله هفت کواکب سیاره سوای شمس در بُرجی به

2: از گناهان خویش می‌هراسم؛ که من از شرّ «قران» در امان‌ام.

۱۱

1: زاری و ناشکیبی مکن؛ که اگر روزی تنگدست شدی، روزگاری دراز را در توانگری زیسته‌ای.

2: نومید مشو که نومیدی کفرست. شاید دیر نگشد که خدایت بی‌نیاز سازد.

3: و به پروردگارت گمانِ بد مبر؛ چه خداوند به گمانِ نیک^۱ سزاوارترست.

4: دیدم که دشواری را آسانی (/ توانگری و فراخ‌دستی) از پیِ آید؛ و سخنِ خداوند راست‌ترین سخن‌هاست.^۲

۱۲

1: دنیا فرسایش است و بس. دنیا را پایداری نیست.

2: دنیا چون خانه‌ای است که تارَنک آتش تنیده است.

3: به جانِ خودم سوگند، دیر نباید که هرکه در آن است بمیرد.

4: ای جوینده! از این دنیا قوتی تو را بسنده است.

5: هرکه در آن است - به جانِ خودم سوگند - دیر نباید که درگذرد.

۱۳

1: شب تاریک است و قوچها^۴، شیروار، سُرو در یکدگر می‌زنند و سرِ آشتی‌شان

→

یک درجه یا به یک دقیقه... (غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، ص ۶۶۶).

۱. «مبیدی» الجَمیل را به «کردار نیک» ترجمه کرده (نگر: شرح، ص ۶۳۴) ولی دکتر امامی به «گمان خوش»

ترجمه کرده است (نگر: دیوان، ص ۴۳۳)، به هر روی، علی الظاهر آنچه در تقدیر است «ظن» است، نه «فعل».

و «عمل».

۲. «تارَنک» یکی از برابر‌نهادهای پارسی «عُکُبوت» است (نگر: فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین،

ص ۹۹۹).

۴. «قوچها» ترجمه تحت‌اللفظی «کیاش» است؛ لیک باید دانست «قوچ» (/ «کُش») در اینجا کاربرد مجازی

←

نمی بینم.

2: هرکه سرِ خود را به سلامت برد، سود کرده است! برخی به خواب اندرند و برخی به روی درافتاده!

۱۴

- 1: مرگ، نه پدری به جا می گذارد و نه پسری! راه این است تا آنگاه که هیچکس به چشم نت خورد!
- 2: پیامبر | صَلَّی اللّٰه علیه و آله | زیست ولی برای امّت خویش جاودان نماند. اگر خداوند آفریده ای را پس از وی جاوید می داشت، او جاویدان می بود.^۱
- 3: مرگ را در میانِ ما تیرهایی بی خطاست. هرکه را تیری امروز از کف بدهد، فردا از کف نخواهد داد.

۱۵

- 1: آزرَم من - ای دختِ احمد | صَلَّی اللّٰه علیه و آله | - در آشکار کردنِ آنچه پنهان داشته ام، بس سخت است.
- 2: آیا تَب مرا - که در میانِ مردانِ همالی ندارم - نزدِ تو از پا می افکند و ناله می کنم.
- 3: آری! به فرمانِ خداوند گردن می نهیم، که هیچکس تابِ ایستائی در برابر فرمانِ خدا را ندارد.
- 4: در این تَب نشانه ای هست که تَبِ راهبر و پیکِ مرگِ آفریدگان است.

۱۶

- 1: مرا چه می شود که بر گورها ایستاده بر گورِ دوست درود می گویم و او پاسخم نگوید؟!

→

دارد؛ چنان که لغّة هم «کَبَش» بر «سَبَد القَوْم و قَائِدِهِمْ» اطلاق می گردد (نگر: القاموس المحیط فیروزآبادی).
 ۱. یعنی که این پیامبر - صَلَّی اللّٰه علیه و آله - پیشتر جاودان گردانیده می شد و از برای خلود سزاوارتر و اولی بود.

- 2: ای دوست! تو را چه می‌شود که آوازدهنده را پاسخ نگوئی؟ آیا پس از من از دوستیِ
دوستان به ستوه آمده‌ای؟
- 3: دوست گفت: من - که گروگانِ سنگها و خاک‌ام - چگونه پاسختان گویم؟!
- 4: زیبائیهای مرا خاک خورده است و شما را از یاد برده‌ام و مرا از خاندان و همسالان باز
داشته‌اند.
- 5: از من بر شما درود! دوستیِ دوستان از من و شما گسسته شده است!

۱۷

- 1: عیبهای برادرت را پوشیده‌دار، و برگناهانش پرده و پوشش افکن.
- 2: بر ستمکاریِ بیخرد و بر دشواریهای روزگار بشکیب.
- 3: بزرگوارانه عتاب را فرو هِل، و ستم‌پیشه را به شمارگیرش^۱ واگذار.

۱۸

- 1: آیا ندیده‌ای روزگار، روزی است و شبی که از شبیه‌ای نو به شبیه‌ای دیگر از پی
یکدگر می‌آیند؟
- 2: جامهٔ نو را بگوی: از فرسودن و ژنده‌شدن گزیری نیست، و مردمانِ انجمن‌گشته را
بگوی: از پراکندن چاره‌ای نباشد.

۱۹

- 1: آنان که پی‌افکنند و ساخته‌شان برفراشته شد و از زن و فرزند برخوردار یافتند،
- 2: باده‌ها بر جایگاهِ خانه‌هاشان وزید. تو گوئی که از پیش قرار دیدار داشتند!

۲۰

- 1: بر رنجِ شب‌پیمائی و بیخوابی و شام و بام در پیِ کامه‌ها رفتن، بشکیب.

۱. «شمارگیر» از برابر نهاده‌های کهن «حَسِب» است (نگر: فرهنگامهٔ قرآنی، ۶۵۴/۲).

- 2: تنگدل مشو، و جُستنات سُست و مانده، نَکُند؛ که کامروائی در میانه سستی و تنگدلی نابود می شود.
- 3: روزگار جای آزمودن است - و من دانسته‌ام که شکيائی را پایانی است ستوده‌نشان.
- 4: کم است کسی که به جُستن چیزی بکوشد و شکيب پيشه سازد، آنگاه به فیروزی دست نیابد.

۲۱

- 1: ای که در دنیا زلالي بی تیرگی می جویی! در پیِ نابوده‌ای برآمده‌ای! پس از فیروزی نومید باش!
- 2: بدان چندان که زندگی یابی، به خیر و شرّ و آسانی و دشواری آزموده شوی.
- 3: کجا در دنیا به سود بی زیان می رسی؟! که دنیا از پی سود و زیان آفریده شده است.
- 4: در بددلی ننگ است و در پیش رفتن ارجمندی؛ و هر که بگریزد، از دست تقدیر نمی رهد.

۲۲

- 1: اندکی بشکيب که پس از دشواری آسان کردن است و هر کار را هنگامی و تدبیری است.
- 2: مُهَيِّمِن^۱ به حالات ما می نگرَد، و خدای را، برتر از تدبیر ما، تقدیری هست.

۲۳

- 1: سودهای دنیا همه فریب است، و هیچ شادمان را هیچ شادمانی نیاید.
- 2: دشمنانِ شاد به اندوه ما را بگوی: به هوش آئید! که پیشآمدهای ناگوار می گردند [و همیشه از آن یک تن نیستند].

۱. «مُهَيِّمِن»، از اسماء الله تعالی است.

۲۴

- ۱: اگر دنیا به زیرکی و دانش و خرد دست یافتنی بود، من به برترین پایه‌ها دست می‌یافتم.
- ۲: لیک، روزی‌ها، بخش و بهره‌ای است باز بسته به نکوئی یک پادشاه، نه چاره‌گری جوینده.

۲۵

- ۱: من آنم که مامم مرا «حیدره»^۱ نام کرد، شیر بیشه‌ها، و شیری شَرزه.
- ۲: سَتَبْرُ بازوان، و سَخْتُ بُنِ گردن. با شمشیر، بسانِ پیمودن با پیمانۀ گران، بیمایمتان.
- ۳: با شمشیر گردنِ کافران را می‌زنم.

۲۶

- ۱: چندان که توانی برادرانت را بسیار گردان، که ایشان آنگاه که از ایشان یاری خواهی از برای تو (چون) ستون (/ تکیه‌گاه) و پُشت (/ پُشتیان) اند.
- ۲: هزار دوست و یار، بسیار نیست، و یک دشمن هرآینه بسیار است.

۲۷

- ۱: کامل‌ترین مردمان، آگاه‌ترین ایشان به کاستی خویش و خواردارنده‌ترین و فروکوبنده‌ترین ایشان آرزو و آرز خویشان راست.
- ۲: به هرکه نزدیک می‌شوی سلامت نزدیک شو، و آنکس را که به همنشینی نپسندی، دور دار.
- ۳: جُستنِ آنچه را از آن بی‌نیازی فروگذار؛ بسا کسا که با جُست و جوی خود، زبان و تباهی را به سوی خویش می‌کشد.

۱. «حَیْدَرَه» و «حَیْدَر» هر دو به معنای شیر است.

۲۸

- 1: آزمندی به دنیا را فروگذار، و در زیستن طمع مَبند.
- 2: مال گیرد مَیار؛ که نمی دانی از برای که گرد می آری؛
- 3: که نمی دانی آیا در سرزمینِ خود یا در جز آن از پا در می آئی.
- 4: و روزی، بخش کرده شده است، و تکاپوی مرد سودی نبخشد.
- 5: آزمندان همه درویش اند، و خُرسندان همه توانگر.

۲۹

- 1: اگر توانگری به چاره اندیشی می بود، مرا به ستارگانِ کرانه های آسمان درآویخته می یافتی!
- 2: لیک آن را که خرد روزی دادند، از توانگری بی بهره ماندند. اینان (= خرد و توانگری) دو ناهمسازِ سخت دور از هم اند.

۳۰

- 1: یارانِ من، هنگامی که نیزه ها در هم شوند، سینه ها را گذرگانِ نیزه ها قرار می دهند.
- 2: در حالی که دلِ خود را بر روی زره پوشیده اند تا زخمِ نیزه ها را براند!^۱

۳۱

- 1: پهنای سینهات را از برای مرگ استوار بدار؛ که مرگ با تو دیدار می کند.
- 2: و بخاطر مرگ، چون به کویِ تو درآید، زاری و ناشکیبی مکن.

۳۲

- 1: هرکه را بخت یار نباشد، مرگِ او در آن است که به جنبش کوشد.
- 2: آنکه را روزگار برگشته است، بگوی: با جنبشِ خود را به نابودی میفکن.

۱. کنایه از غایتِ دلیری و بیباکی.

۳۳

- ۱: ای آنکه به دنیای خویش پرداخته و درازی آرزویش فریفته است!
- ۲: مرگ بناگاه در رسد و گور صندوقِ کردار است.
- ۳: و تو همواره در ناهوشیاری به سر بری، تا هنگامِ مرگت نزدیک شود.

۳۴

- ۱: من خواهانِ بخشش و عطا به اویم و او خواهانِ کشتنِ من! عذرِ خویش (یا: عذرِ پذیرِ خویش) را دربارهٔ دوستِ مُرادِ ات^۱ بیاور!

۳۵

- ۱: شکارِ پادشهانِ خرگوشان و روبهان است، و چون من بر نشینم، شکارم دلاوران‌اند.

۳۶

- ۱: بیمناک و امیدوارِ گذشت و کیفرِ اویم، و براستی می‌دانم که وی داوری دادگر است. اگر گذشت باشد، نیکوئی اوست، و اگر کیفر باشد، من سزاوارِ آنم.

۳۷

- ۱: یادِ آن زنان را رها کن که ایشان را وفائی نیست. بادِ صبا و پیمانهای ایشان یکسانست.
- ۲: دلِ تو را می‌شکنند و آنگاه این شکسته را نمی‌بندند و به نمی‌کنند، و دلهایشان از دارو تهی است.

۳۸

- ۱: اگر دنیا گرانمایه به شمار می‌آید، پس سرایِ پاداشِ خداوند بالاتر و ارجمندتر است.
- ۲: اگر روزی‌ها بهره‌ای معلوم و مُقدّرند، کم‌آزمندبودنِ مرد در جُستنِ زیباتر است.

۱. «مُرادِ» یعنی اهلِ قبیلهٔ «مُراد».

3: اگر گِرد آوردنِ اموال برای وانهادن است، وانهاده چه ارزد که آزاده بر سرِ آن بُخل ورزد.

4: اگر تن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، کشته‌شدنِ مرد به شمشیر در راه خدا، بهتر است.

۳۹

1: چگونگیِ خویش را مرد در نمی‌تواند یافت؛ پس چگونگیِ جَبَّار در دیرینگی^۱ چگونه باشد؟ (و چگونه آدمی آن را دریابد؟).

2: اوست آنکه همه چیزها را ابداع کرده (و از نیست به هست آورده) است؛ پس چگونه آدمی نوپدید او را دریابد؟

۴۰

1: هر که دنیا را بخاطر چیزی که شادمانش می‌دارد، بستاید، به جانِ خودم سوگند، دیر نکشد که بنکوهَدش.

2: (دنیا) چون رویِ آرد، مرد را بفریبد، و اگر پشت کند، آندِهانش بسیار باشد.

۴۱

1: راز را جز به بَرَمِشِ مسپار؛ راز نزدِ مردمانِ بَرَمِش پوشیده است.

2: راز نزدِ من در خانه‌ای در بسته است که کلیدِ آن گم گشته و بر درِ آن مُهر نهاده شده.

۴۲

1: بسا فرهیخته زیرکِ دانشور و تمامِ خِرَد که درویشِ بینوا باشد.

2: و بسا نادانِ بسیار مال. این تقدیرِ عزیزِ علیم^۲ است.

۱. «دیرینگی» را در ترجمه «قَدَم» به کار برده‌ام؛ شاید «ناآفریدگی» - بنا بر تعبیری که در چهارمقاله‌ی نظامی عروضی آمده - مناسب‌تر بود.

۲. «عزیزِ علیم»، خدائی تعالی است که در قرآن کریم بدین صفات خوانده شده.

۴۳

- ۱: آنگاه که برگزیدگانِ مَعَدَّ و مَذْحِج^۱ روزی در آوردگاهی گرد آیند، فرمانروایش من باشم.
- ۲: در نبرد، سُرین اسپانِ من درست و بی‌گزند باشد و سینه و گردنشان زخم‌رسیده و مجروح.^۲
- ۳: زدنِ پشت‌کرده بر نیزه‌هایِ ما حرام است، لیک نوکِ نیزه‌ها مان در سینه‌ها می‌شکند.

۴۴

- ۱: کسانی که آخرت را دادند و در برابرش دنیا خریدند، با دست‌یازیدن به این خرید و فروش سود بُردند، بل زیان کردند.
- ۲: چیزی ارزشمند و نو و پایدار و نیکو را فروختند و در برابرِ آن فرسوده‌ای تباه ستانند. چه بد سودائی کردند!

۴۵

- ۱: از سرِ طمع در برابرِ هیچ آفریده فروتنی مکن؛ که با این کار در دینِ خویش کاستی اندرآوری!
- ۲: از خداوند، از آنچه در گنجینه‌هایِ اوست، روزی بخواه؛ که آن میانه «کاف» و «نون» باشد.^۳
- ۳: چه نیکوست دین و دنیا چون با هم گرد آیند! خداوند به دنیایِ بدون دین خیر و برکت

۱. «مَعَدَّ» و «مَذْحِج» نام دو قبیله عرب است.

۲. این از آن روست که چنین دلاوری همه روئ در نبرد و تاختن و تیغ‌آختن رویاروی دشمن دارد، و هیچگاه از دشمن نمی‌گریزد و نمی‌هراسد؛ - به اصطلاح - دشمنِ پشتِ او و مرکبش را نمی‌بیند و زخمی به پشتِ مرکبش نمی‌رسد. سعدی گفت: «آن نه من باشم که روزِ جنگِ بینیِ پشتِ من» (گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، ص ۶۰).

۳. اشارت است به لفظِ «کُنْ» که در فرهنگ دینی ما، بار معنایی خاص دارد، و این بارِ معنایی مأخوذ از قرآن کریم است.

مدهاد!

۴۶

- 1: کار را آسان گیر تا در آسایش زندگانی کنی. اندک باشد آنچه آسان گیری و خود بزودی آسان نشود.
- 2: در سرای رنج آسایش می جوئی. هرکه نابوده را بجوید، نومید گردد.

۴۷

- 1: هنگامی که بادِ (بخت) تو وزیدن می گیرد، آن را مغتنم شمار؛ که فرجامِ هر بادِ جهنده آرمیدن است!
- 2: در آن وزش باد (و مساعدتِ بخت و روزگار) از نکوئی کردن غافل مشو؛ که نمی دانی آن آرمیدن کی خواهد بود (و بادِ مساعدِ بخت کی فرو خواهد نشست)؟

۴۸

- 1: اگر خواهانِ شکار هستی، بی گمان و براستی، شنبه، نکوروزی است.
- 2: در یکشنبه، بنا کردن؛ زیرا در این روز خداوند آفریدنِ آسمان را آغازید.
- 3: در دوشنبه، اگر سفر کنی، به کامروائی و توانگری دست یابی.
- 4: آنکه خواهانِ حجامت است، سه شنبه؛ که ریختنِ خون در ساعات این روز است.
- 5: اگر کسی روزی داروئی می نوشد، روزِ چهارشنبه نکوروزی است.
- 6: در روزِ پنجشنبه برآوردنِ نیازهاست، که خداوند در این روز نیایش را گوش فرامی دارد.
- 7: در آدینه ها زناشوئی و سورِ عروسی و خوشیهای مردان با زنان است.
- 8: این دانش را جز کسی که پیامبر یا وصیِ پیامبران باشد، نداند.

۴۹

- 1: هنگامی که نومیدی در دل جای گیرد و سینه فراخ از ابتلاش تنگ گردد،

- 2: و رنجها خانه کنند و استوار شوند و دلها در پایگاههای رنج لنگر افکنند،
- 3: و چاره‌ای برای یکسوسودن گزند به نظر نیاید، و فرهیخته را چاره‌گری‌اش سود نبخشد،
- 4: در آن نومییدی‌ات، فریادرسی به سراغت می‌آید، که (خدای) لطیف استجابتگر بدو | بر تو | منت می‌نهد.
- 5: و همه سختیها چون به غایت رسند، گشایشی نزدیک بدانها دریابند.

۵۰

- 1: اگر روزگارت گزائید، گشایشی را چشم دار؛ که گشایش به کسی که او را چشم می‌دارد، می‌نگرد.
- 2: یا اگر گزندى به تو رسید و بدان دچار آمدی، بشکيب؛ که آسایش در پی آن است.
- 3: بسا عافیت یافته که از دگر شدن حال خویش نالیده، و بسا نالنده که از ابتلای بیخوابی به خواب نرفته.
- 4: و دیگری که شامگاه آسوده به سر می‌برد و شبگیر^۱ بلا به سوبش خزیده.
- 5: هرکه با روزگار همنشین شد، همنشینی‌اش را نکوهیده و زلالی و تیرگی‌اش (هر دو) را دیده.

۵۱

- 1: از لاغری و نزاری زاری و ناشکیبی مکن؛ که ای بسا فریه را سر بُرند و لاغر و نزار را تندرست بگذارند.
- 2: دل خود را فرود آمدن جای فروتنی ساز؛ که فروتنی، بزرگ را زیبد.
- 3: و هرگاه شبی فرمانروای گروهی شوی، بدان که درباره ایشان مورد پرسش قرار خواهی گرفت.

۱. «شبگیر» را پیشینیان به معنای «سحرگاه، هنگام سحر، صبح زود» به کار می‌بردند. ضمناً گفتنی است که ترجمه این بیت نه کاملاً موافق ضبط نسخ سلوة التَّیْبَة، که بنا بر «وَأَمِنْ» است که در بعضی مآخذ (نگر: أنوار العقول، ص ۳۰۱، هامش؛ و: إرشاد المؤمنین) آمده.

- 4: و چون جَنَازَه‌ای را تا گورها برگیری، بدان که پس از آن تو را برخوانند گرفت | و به سوی گور بُرده خواهی شد |.
- 5: ای خداوند آن گور که رویه‌اش نگارین است و ای بسا در زیرِ آن به غُل و زنجیر کشیده باشندش.

۵۲

- 1: تو را به جان خویش پاس می‌دارم ای برگزیده‌ای که رَحْمَن^۱ ما را به وسیلهٔ او از تاریکی نادانی (بَدْرَآورَد و) راه نمود،
- 2: و کسی که از آنگاه که کودک و نوجوانِ نورسیده بودم، مرا بود^۲، و گام به گام نزد خود مرا پرورش داد،^۳
- 3: و کسی که نیای او، نیای من، و برادرِ پدرش، برادرِ پدرِ من، و زاد و رود او، زاد و رودِ من، و دخترش، همسرِ من است،
- 4: و کسی که هنگامی که میانِ حاضرانِ پیمانِ برادری می‌بست، مرا فراخواند و با من پیمانِ برادری بست و پاره‌ای از ارج و برتریِ مرا هویدا فرمود.
- 5: ارج و برتریِ تُراست. ای آخرینِ فرستادگان! من تا زنده‌ام سپاسگزارِ به تمامت رسانیدنِ عطا و نعمتی هستم که ارزانی داشتی.

۵۳

- 1: دیدم که مشرکان بر ما ستم راندند و در بیراهی و گمراهی پای فشردند،
- 2: و گفتند: ما، به بامدادِ رزم، آنگاه که با نیزه‌های بلند روانهٔ پیکار شویم، بیش‌ایم.
- 3: پس اگر ستم رانید و به کشتنِ حمزه - که در کوشکهای بلند است - بر ما بنازید،

۱. «رَحْمَن» نوشتیم و پس؛ خاصه از آن روی که به نظر بعض افاضل، «الرَّحْمَن» در قرآن کریم - مانند «اللَّهِ» - عَلَمِ خدای تعالی است و نباید آن را به صورتِ وصفی ترجمه کرد و فی‌المثل نوشت: «خدای مهربان» (نگر: حاصل اوقات؛ و نیز: کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۶۳، ص ۹۵).

۲. یعنی توجّه تامّ و تمام به من داشت. ۳. حاصل معنا را نوشته‌ایم، نه ترجمه تحت‌اللفظی.

- 4: ^۱ روز بدر او عتبه را هلاک کرده و نابود نموده و بی فروگذاری کوشیده است.
5: و من - بحمدِ الله - مهترشان^۲، طَلَحَه، را کشته به آوردگاه باز نهادم.
6: به روی درافتاد و تیغ تیزدم صیقل یافته را از او برداشتم.

۵۴

- 1: آن که آبِ رویِ خود را به خواستن بریزد، هرچند با خواستن به کام رسد، برابری همسنگ نستانده است.
2: هرگاه خواستن را با عطا [در دو کفه ترازو نهی و] بسنجی، خواستن بچربد و عطا - هرچه باشد - سبک آید.
3: و هرگاه ناگزیر شوی آبِ رویِ خود را خواهشگرانه بریزی، آن را نزدِ والامنش بخشنده بریز.
4: بزرگوار، آنگاه که تو را وعده‌ای دهد، روان و بی امروز و فردا کردن آن را به تو عطا کند.

۵۵

- 1: ای عَمْرُو! سوارِ سرسخت و شکست‌ناپذیری را دیده‌ای که در کارزار باز حمله می‌آورد.
2: به دینِ خدا و یاریِ آن و به راه راست و هنجار و آئین اسلام فرا می‌خواند،
3: به تیغِ هندیِ بسیار بُرّانِ تیزدم و درخشان که مهره‌های پشت را تراش می‌دهد.
4: و محمد [صلی الله علیه و آله] در میانِ ماست که گوئی پیشانی اش خورشیدی است که از میانِ ابر رخ نموده است.
5: و خداوند یارِ دین و پیمبرِ خویش و مُعینِ هر یگانه‌پرستِ بیباک است.
6: قریش و قبیله‌ها، همه، گواهند که کسی که در جایِ من ایستد (/ جایگزینِ من تواند شد)، در میانشان نیست.

۱. بنابر ضبط «فقد» (أنوار العقول، ص ۳۲۴) ترجمه شده، نه ضبط سلوه.

۲. از برای «مهترشان». ضمناً، نگر: پانوشست بیت یکم از فقره ۱۳.

۵۶

- ۱: آیا ندیدی خداوند فرستاده‌اش را چنان نعمت داد که چیره‌ای توانمند و احسانگر نعمت می‌دهد،
- ۲: به آن که کافران را به سرایِ خواری فرود آورد، و چه با اسارت و چه با کشته شدن، خوار و بیمقدار شدند،
- ۳: و روزِ بدر فرستادهٔ خویش و مردمانی دلیر و سلاح‌ور را - که کردارشان بهترین کردار است - فرمانروا و صاحب‌اختیارِ ایشان ساخت.
- ۴: تیغ‌هائی سبک و بُران - که جلا و صیقل داده بودند - به دستِ ایشان بود.
- ۵: بسا نوحاستهٔ پُرشور و بسا دلاورِ میانسال از آنان که از پادرامده وانهادند.
- ۶: نوحه‌گرانی بر عتبهٔ گمراه و پسرش و شیبیه می‌گریستند؛ بر او می‌گریستند و بر ابوجهل.

۵۷

- ۱: هر گردآمدنِ دو دوست را جدائی هست، و هر آنچه کمتر از مرگ باشد ناچیز است.
- ۲: و این که من پس از احمد [صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَام] فاطمه [سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا] را از دست دادم، نشان می‌دهد که هیچ دوست نیاید.

۵۸

- ۱: پسرکم! آنگاه که تُرکان به جوش آیند، فرمانروائی مَهدی (/ رهیافته) ای را چشم‌دار که برخیزد و داد‌کُند؛
- ۲: و شاهانِ زمین که از خاندانِ هاشم باشند، خوار شوند^۱ و باکسی از ایشان بیعت کنند که بیداد و کُزروی کند^۲؛
- ۳: آنجاست که قائمِ راستینِ شما قیام کند؛ حق را برایتان می‌آورد و خود بر اساسِ حق رفتار می‌کند.

۱. آقای دکتر امامی اینگونه دریافته‌اند که: «آنگاه که شاهانِ هاشمی در زمینِ خوار شوند...» (دیوان، ص ۴۶۱).

۲. «یعدل» را از «عُدول» گرفته‌ایم؛ چنان که در حاشیهٔ بعضیِ اصولِ مخطوطه خاطر نشان شده است.

4: همانام پیامبرِ خدا - که جانم به فدای او باد! -؛ پس ای پسرانِ من! او را وانگذارید و بشتابید.

۵۹

- 1: خداوند، زنده، دیرین^۱، توانا و بی‌نیاز است؛ و در فرمانروائی‌اش هیچکس هُنبازِ او نیست.
- 2: اوست که فرودآمدنِ گاهِ کافران را به ایشان شناسانیده، و مؤمنان را - چنان که وعده داده شده‌اند - پاداش دهد.
- 3: اگر گردشی باشد، آن گردش ما را اندرز است. آیا ممکن است در گمراهی‌اش ره‌یافتی باشد؟
- 4: خداوند آن را که دوستش بدارد یاری می‌رساند. او را یاری کردنی است. و کافران را چون از راه بگردند کیفر می‌کند.
- 5: ای ناکسان! اگر درباره‌ی آن برادرانمان که اُحد در میان گرفته | و در آنجا به خاک رفته‌اند | سخنی بنازش رانید،
- 6: | به یاد داشته باشید | ما طلحه را بر زمین فتاده و انهدیم، در حالی که شمشیرهایِ پهن را آتشی بود که میانِ ما زبانه می‌کشید.
- 7: و آن مرد، عثمان، را سرنیزه‌هایِ ما هلاک کرد که وقتی به زنش خبر بردند گریانش پاره‌پاره شد.
- 8: اینان بزرگان و گرامی‌ترانِ قبیلهٔ فِهر بودند، و الامقامان و آنجا که شاخه و شمار هست.^۲
- 9: و احمدِ نکو | صلی الله علیه و آله | بشتاب اُبی را - که تَقَلّا می‌کرد - در زیر گرد و خاک به هلاکت رسانید.
- 10: پس پرندگان و کفتاران بر (جنازه) او می‌نشستند. برخی پاره‌ای برمی‌گرفتند و برخی جا خوش می‌کردند.

۱. «دیرین» را در ترجمهٔ «قدیم» آورده‌ایم؛ و شاید «ناآفریده» مناسب‌تر باشد.

۲. خستو می‌شوم که دریافتِ چندان روشنی از مصراع دوم ندارم و برخی معاصر نیز چندان به توضیح و توجیه این ضبط مدد نمی‌رسانند؛ و العصمة لأهلها.

- 11: و آنان که شما از ما بکشتید - برغم شگفتی اش - ، خود به نیکی رسیدند و براستی بهروز گشتند.
- 12: ایشان را باغهایی خوش باشد از بهشت که در آن نه گرما یابند و نه سرما.
- 13: هرگاه یاد کرده شوند، درود خداوند بر ایشان باد! بسا انجمن (/ انجمن گاه) های نیکو که پیش از آن بدان حاضر آمدند!
- 14: مردمانی که پیمان رسول خدا را نگاه داشتند و [بدین کار] در پی پاداش (/ پاداش اُخروی) برآمدند؛ سپیدرویان که حمزه، آن شیر، از ایشان است؛
- 15: اینان، چون کشتگان کُفار نیستند که خداوند به آتش دوزخ درآوردشان و بر درهای آن نگهبانان هستند.

۶۰

- 1: فرزندان را در خُردی به ادب آموزی برانگیز تا در بزرگی چشمانت بدیشان روشن شود.
- 2: مَثَلِ دانسته ها و آموخته هائی که در آغاز کودکی گیرد کنی، چون نقش حک شده در سنگ است.
- 3: این دانسته ها و آموخته ها، گنجینه هائی است که اندوخته هایش افزون می شود و از پیشآمدهای گوناگون بر آنها بیم نمی رود.
- 4: فرهیخته را اگر پای بلغزد، بر بسترهای دیبا و تختها فرو می افتد.
- 5: مردمان دو گروه اند: دانشور و شنونده فراگیرنده، و دیگران چون رمه گوسپند و گله اُشتراند.

۶۱

- 1: دوستی و برادری دگرگون گردید، و راستی اندک شد، و امید بگسست.
- 2: روزگار مرا به دوستی سپرد که بسیار پیمان شکن است و وفا ندارد.
- 3: و بسا برادر باوفا که با او وفا کردم، لیک نمی پاید و بقا ندارد.
- 4: مادام که مرا ببینند دوستی را پی می گیرند و چندان که دیدار بپاید دوستی بیاست.

5: زودا که آنکه او را از من بی نیاز داشته است، بی نیازم دارد؛ که نه درویشی بماند و نه توانگری.

6: هر زخمی را داروئی هست، و خوی بد را داروئی نیست.

7: هیچ نعمت و ناز جاودانه نمی ماند. بدینسان، سختی نیز پاینده نیست.

۶۲

1: ای فاطمه! این شمشیر را بستان، نانکوهیده؛ که من نه هراسانم و نه فرومایه.

2: به جانِ خودم سوگند که در یاریِ احمد [صلی الله علیه و آله] و طاعتِ پروردگاری که

به بندگان (و کار و بارِ ایشان) داناست، بجان کوشیده‌ام.

تعلیقات پژوهنده

نمودجات: «النَّمُودَج» مُعَرَّبٌ «نَمُودَه» | / «نموده» | یِ پارسی است که به شکل «نَمُودَجَات» و «نَمَادَج» جمع بسته می‌شود. «النَّمُودَج» هم ریختِ دیگرِ مُعَرَّبِ همان واژه است. (نگر: المعجم الوسیط، ص ۹۵۶؛ و: أَقْرَبُ الْمَوَارِد).

امیرالمؤمنین: راغب اصفهانی در یکی از ابوابِ محاضرات، وقتی از شهرتهای مختص به شخصِ خاص سخن می‌گوید، آغازِ کلامِ خویش را این مطلب قرار می‌دهد که: «إِذَا قِيلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُطْلَقًا، فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (محاضرات الأدباء، ۳/۳۴۱).

نه تنها در عرف نگارشهای اسلامی - اعمّ از شیعی و سنی - هنجاری که راغب یاد کرده است منظور و ملحوظ می‌بوده، بلکه «از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد می‌گردد که لفظ «امیرالمؤمنین» مخصوص حضرت علی علیه السلام بود، مانند اختصاص لفظ «الله» و «خدا» به جناب اقدس الهی، و لفظ «خاتم النبیین» به حضرت رسالت‌پناهی صلی الله علیه و آله؛ حتّی آنکه جایز نیست اطلاق «امیرالمؤمنین» بر حسنین علیهما السلام و سایر اولاد آن حضرت، هرچند که صاحب سلطنت ظاهریّه شوند» (مقام الفضل، آقا محمدعلی کرمانشاهی، ۲/۴۸۸؛ با اندکی تصرّف).

در باره این لقب والا و شریف، همچنین، نگر: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب (ره)، ط. دارالأضواء، ۳/۶۵ - ۶۸؛ و: رسالة السبعین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، میرسید علی همدانی (ره)، ترجمه و شرح دکتر محمدیوسف نیری،

صص ۱۵۲-۱۵۵.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نوشتن عبارت دعائی «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» - و یا عبارت مُجَبَّاه تَر «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» (درباره آن، نگر: تصحیح تراثنا الرجالی ۱/ ۴۹۷ - ۵۰۲؛ و: مطلوب کُل طالب، ط. عابدی، ص ۱۷۲) - در برابر نام امیر مؤمنان - علیه السَّلام -، شیوه ای سَنَیانه است و از فنجگردی - که علی الظَّاهر شیعه است - کاریست این شیوه دور می نماید.

به زعمِ راقم، این «رضی الله عنه» را احتمالاً کاتبی سُنّی، بجای «علیه الصَّلاة و السَّلام» یا مانند آن، در خطبه سلوة الشَّیعة نوشته. اینگونه تصرّفاتِ متعصّبانه در نظام نسخه نویسی قدیم بسیار شایع بوده است و «بررسی تصرّفاتِ که کاتبان بر مبنای حبّ و بغض مذهبی انجام داده اند، نشان می دهد که بیشتر این تصرّفات در محدوده تغییر دادنِ پاره ای از اسامی و یا قسمتی از اعلام کسان بوده، و یا حذف و تبدیل عبارات دعایی و وصفی در خصوص بزرگان فرقه های مذهبی» (تاریخ نسخه پردازی و...، ص ۲۴۵).

متأسفانه در نسخه معتبر S، بخش دیباجه افتاده است؛ نسخه D هم رونویس بی ارزشی است از M. بنا بر این تا به دست افتادنِ نسخه ای دیگر از سلوة الشَّیعة تنها بنا بر یک نسخه (M) به ضبط این «رضی الله عنه» می پردازیم؛ و در تأیید نظر خود - که این عبارت را از کاتب سُنّی و تصرّف مذهبی او احتمال می دهیم - خاطر نشان می کنیم:

در آغاز تمام فقره های شعری در دستنوشته S از امیر مؤمنان - علیه السَّلام - با صلاة و سلام یاد شده است ولی در M هیچ نشانی از درود و سرنویس در آغاز فقره های شعری نیست. به عبارت دیگر M فضای غیر متشیّعانه تر کم مهرتری را فرانموده است که احتمال تشیع زدائی از خطبه کتاب را تقویت می کند؛ والعلم عند الله.

یَسَار: چنان که در سازواره انتقادی مذکور افتاد، در بعضی نسخ، «یسار» به «بشار» بدل گردیده. از برای نمونه دیگر تصحیف «یسار» به «بشار»، نگر: الرِّجال، ابن الغضائری، تحقیق: السَّید محمّد رضا الحسینی الجلالی، ط: ۱، قم: دارالحديث، ص ۹۸.

رضا به قضای الهی و شکر نعم و الطاف نامتناهی».

۲

عنوان شعر در شرح میبیدی (ص ۷۲۸): «خطاب عتاب آمیز به معاویه و مفاخرت به مناقب عالیه».

از اینگونه مفاخرت باز هم در اشعار آن حضرت - علیه الصّلاة و السّلام - دیده می شود؛ نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۸/ ۴۳۰؛ و: أنوار العقول، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۱/۲: أَخِي: ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه - سه وجه در اخوت امیر مؤمنان - علیه السّلام - با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می آورد (نگر: مناقب آل ابي طالب عليهم السّلام، ط. دارالأضواء، ۲/ ۲۱۰)؛ که البته مشهورترین آنها همانا پیمان اخوت میان آن دو بزرگوار - علیهما و علی آلهما الصّلاة و السّلام - می باشد (نگر: تعلیقات نقض، ۱/ ۳۶۱ و ۳۶۲).

درباره حدیث مؤاخات و بازتاب آن در نصوص حدیثی و ادبی، نگر: حدیث برادری در سیره نبوی صلی الله علیه و آله، محمد رضا هدایت پناه، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳ ه. ش.

۱/۲: سَيِّدُ الشُّهَدَاء: لقب «سَيِّدُ الشُّهَدَاء» در صدر اسلام، ابتدا از آن حضرت حمزه - علیه السّلام - بود (نگر: فرهنگ عاشورا، ص ۲۵۳). خود امام حسین - علیه السّلام - هم که بدین لقب نامبردار شدند، در خطبه (/ خطبه نخست) روز عاشورا شان از حضرت حمزه به همین عنوان یاد فرمودند: «... أَوْ لَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي؟!...» (یوم الطفّ، ص ۲۳).

شهادت حضرت حمزه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - بسیار ناگوار بود. چون پیامبر - صلی الله علیه و آله - از غزوة أُحُد به مدینه بازگشتند، بانگ شیون و گریه از بسیاری خانه ها بلند بود؛ فرمودند: «لَكِنْ حَمْزَةٌ لَا بَوَاكِي لَهُ» (یعنی: لیک حمزه گریندگانی ندارد)؛ انصار چون این سخن را شنیدند به خانه های خود رفتند و زنان را گفتند که نخست به خانه حمزه شوید و بر او بگریید، آنگاه بر کشتگان خویش نوحه نمائید. این سنت پسندیده در اهل مدینه باقی ماند که در هر مصیبت ابتدا بر حضرت حمزه بگریند و سپس بر مصیبت خویش. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهیدان تأکید داشتند. اهل بیت آن حضرت - علیه و علیهم السّلام - نیز بسیار به

زیارت قبر حضرت حمزه می‌رفتند. علی‌الخصوص حضرت زهراء مرضیه -سلام الله علیها- از تربت حمزه -علیه السلام- تسبیحی نیز ساخته بودند. (نگر: دائرة المعارف تشیع، ۵۲۱/۶).

باری، با رخداد خونبار کربلا در سال ۶۱ هـ. ق.، حماسه و ایثار امام حسین -علیه السلام- او را بر همه شهیدان برتری داد و بطبع آن حضرت «سالار شهیدان» اسلام -بل تاریخ- شد. پیامبر خدا -صلی الله علیه و آله- نیز پیشتر -هنگامی که به نقل از جبرئیل از شهادت این فرزند گرامی خبر می‌داد- به دعا از خداوند خواسته بودند که حسین -علیه السلام- را از «سروران شهیدان» قرار دهد: «اللَّهُمَّ قَبَارِكُ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ». میثم تمار -که خود پیش از رخداد عاشورا به شهادت رسید- (نگر: الکئی والألقاب ۲۱۸/۳) -در سخنانی که با جبله مکّیه گفت، همین تعبیر را در باره آن حضرت به کار برد: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (نگر: فرهنگ عاشورا، ص ۲۵۳). امام صادق -علیه السلام- به امّ سعید احمسیه که مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه بر سر قبور شهدا برود، فرمود: آیا به تو خبر دهم که سرور شهیدان (سید الشهداء) کیست؟ گفت: آری. فرمود: حسین بن علی است. پرسید: او سید الشهداءست؟ فرمود: آری... (نگر: همان، همان ص).

۲/۲: يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ: در حدیثی از امام باقر -علیه السلام- منقول است که روزی جبرئیل بر پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- نازل شد و گفت: خداوند فرماید: چهار خصلتی را که در جعفر بن ابی طالب است تقدیر می‌کنم. پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- جعفر را فراخواند و از آن خصلتها جويا شد. جعفر عرضه داشت: چنانچه خداوند خبر نداده بود، من آنها را اظهار نمی‌کردم؛ ای رسول خدا! من هرگز بُت نپرستیدم، زیرا که دانستم بت سود و زیانی ندارد؛ هرگز شراب ننوشیدم، چون دانستم که شراب عقل را از بین می‌برد؛ هرگز زنا نکردم، چون دانستم که اگر به ناموس کسی خیانت کنم نسبت به ناموس من هم خیانت خواهد شد؛ و هرگز دروغ نگفتم چون دانستم که دروغ مایه از بین رفتن جوانمردی من است. پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- دست به شانه جعفر زد و فرمود: از خداوند می‌خواهم که تو را دو بال کرامت فرماید تا همچون فرشتگان به پرواز درآئی. از همین روی جعفر لقب «طیار» و «ذوالجناحین» یافت؛ بخصوص پس از شهادت

که پیامبر -صلی الله علیه و آله- بر این مطلب تأکید فرمود. (دائرة المعارف تشیع ۳۷۷/۵ و ۳۷۸).

در حدیثی از کتاب شریف کافی (باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته، حدیث ۳۴) -که در آن هفت تن از زاد و رود عبدالمطلب که بهترین مردمان اند شناسانیده شده اند-، از حضرت جعفر بن ابی طالب -علیهما السلام- اینگونه یاد شده است: «وَجَعَفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِييَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُنَحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ».

(در متن وافی فیض -قدس سره- بجای «لَمْ يُنَحَلْ أَحَدٌ»، «لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ» است و «لَمْ يُنَحَلْ أَحَدٌ» به عنوان نسخه بدل در هامش ضبط شده. نگر: الوافی ط. مکتبه الإمام امیرالمؤمنین علی علیه السلام العامة، اصفهان، ۷۱۳/۳).

حدیث شناس خبیر، مولانا علامه محمدباقر مجلسی -رَوَّحَ اللهُ روحه العزیز- در گزارش این حدیث می نگارد: «... ویمکن حملهُ علی أَنَّهُ لَمْ يُنَحَلْ أَحَدٌ قَبْلَهُ أَوْ مِنْ جُمْلَةِ الصَّحَابَةِ، فَلَا يُنَافِي إعْطَاؤُهُمَا الْعَبَّاسَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَهُمَا السَّلَامُ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَبَرِ، وَإِعْطَاءُ الْجَنَاحَيْنِ إِمَّا فِي الْجَسَدِ الْأَصْلِيِّ فِي الْآخِرَةِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ، أَوْ فِي الْجَسَدِ الْمِثَالِيِّ فِي الْبَرَزَخِ فِي جَنَّةِ الدُّنْيَا، أَوْ الْجَسَدِ الْأَصْلِيِّ أَيْضًا فِي الْبَرَزَخِ...» (مرآة العقول، ۲۶۳/۵).

همو در توضیح صفت «خضییان» می نویسد: «أَيُّ مُلَوَّنَانِ يَلَوْنِ دَمِهِ» (همان، همان ج، همان ص).

۲/۲: ابن اُمّی: میدی گوید: «عدول از «أخي» به «ابن اُمّی» برای إشعار است به آن که جعفر از جانب مادر هم برادر مرتضی بوده؛ چه اخوت ایشان از جانب پدر مشهور و معروف است.» (شرح، ص ۷۲۸).

مانند این تعبیر در قرآن کریم هم به کار رفته است: «... وَالْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي...» (س ۷ ی ۱۵۰). «قَالَ يَبْنُوْهُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِخِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي...» (س ۲۰ ی ۹۴).

۶/۲: فَأَوْجِبْ...: اشارت است به مدلول حدیث غدیر و این که مولویتی امیر مؤمنان علی -علیه السلام- همان مولویتی پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- است (نگر: الإسلام

و الشيعة، الشهابي، ۲/ ۲۶ - ۲۸).

«... در غدیر خم ... خدای - تعالی - جبرئیل فرستاد و با رسول گفت: بیعت امامت امیرالمؤمنین از صحابه بخواه. رسول منبری از پالان اشتران بیست و بران منبر رفت و امیرالمؤمنین را با خود بران منبر برد و دستها بر دوشهای وی نهاد و بر خدای - تعالی - ثنا گفت. بعد از ثناء خدا گفت: ای مردم! من نه به شما از نفسهای شما سزاوارترم؟ گفتند: بلی، یا رسول الله! پس گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.... صحابه همه بیعت کردند.» (دقائق التأویل، ص ۱۱۱).

۳

عنوان در شرح میبیدی (ص ۶۳۶): «نکوهش سؤال ندامت مآل».

میبیدی در شرح (ص ۶۳۶ و ۶۳۷) می نویسد: «قطب ابرار و عارف اسرار، شیخ فریدالدین عطار، در الهی نامه گوید:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است	امیرالمؤمنین حیدر تمام است
اگر علمش شدی بحر مصور	درو یک قطره بودی بحر اخضر
چو هیچش طاقت منت نبودی	ز همت گشت مزدور جهودی
کسی گفتش چرا کردی؟ برآشفت	زبان بگشاد چون تیغ و چنین گفت

لنقل الصخر من قلل الجبال (إلى آخره).

(از برای این بیتها، نگر: الهی نامه، تحقیق ه. ریتز، ص ۲۶ و ۲۷).

ه. ریتز، پس از اشاره به حکایت عطار تصریح می کند که حکایات مُشعر به کار کردن حضرت علی - علیه السلام - را در برابر مُزد در حلیة الأولیاء دیده، ولی می نویسد: «این را که او در پیش جهودی به مزدوری پرداخته است من تاکنون در جایی نیافته ام.» (دریای جان، ۳۳۳/۱، هامش).

۱/۳: مِنْ قُلُل: میبیدی نویسد: «اگر گوئی: نقل صخر از قله مشکل نیست، چه طبیعی است، و مشکل نقل به قله است که قسری است، گوئیم: نظر ناظم به قرب و بعد مسافت است، نه طبع و قسر.» (شرح، ص ۶۳۷).

در شرح میبیدی (ص ۶۱۷) عنوان دارد: «خطاب به جابر بن عبدالله انصاری و ارشاد به کرم و شکر باری».

این سازگار با سرنویسی است که در بعضی نسخ أنوارالعقول هست به این مضمون: «وفي التفسير المنسوب إلى الإمام الزكي الحسن العسكري: دخل جابر بن عبدالله الأنصاري علي أمير المؤمنين -عليه السلام- فقال: يا جابر، قوام الدُّنيا بأربعة: عالم يستعمل علمه، و جاهل لا يستكف أن يتعلم، و غني جواد بمعروف، و فقير لا يبيع آخرته بدنیا غیره. يا جابر، من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس إليه، فإن فعل ما يجب الله عليه عرفها للدوام والبقاء، فإن قَصَرَ ما يجب الله عليه عرضها لله وأم والبقاء [كذا في المطبوع]!، فإن قَصَرَ ما يجب الله عليه عرفها للزوال والفناء وأنشأ -عليه السلام- يقول:» (أنوارالعقول، ص ۳۱۰، هامش).

در مصراع «فأحذر زوال الفضل يا جائراً» (بنا بر ضبط سلوة)، أنوارالعقول (ص ۳۱۰) و شرح میبیدی (ص ۶۱۷) «یا جابر» نوشته‌اند و میبیدی در شرح (ص ۶۱۸) توضیح داده است که «جابر: ابو عبدالله پسر عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری از بنی سلمه، و پدر او از اکابر صحابه بود و در أحد کشته شد و عمر جابر نود و چهار سال بود و در سنه ثمان و سبعین در مدینه وفات یافت.».

بجاست در اینجا اصل گفتاورد پیشگفته را -به طور کامل- از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری -عليه الصلوة والسلام- نقل کنیم: «دخل جابر بن عبدالله الأنصاري علي أمير المؤمنين -عليه السلام- فقال له أمير المؤمنين -عليه السلام-: يا جابر قوام هذه الدُّنيا بأربعة: عالم يستعمل علمه، و جاهل لا يستكف أن يتعلم، و غني جواد بمعروفه، و فقير لا يبيع آخرته بدنیا غیره. يا جابر من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس إليه، فإن فعل ما يجب لله عليه عرضها للدوام والبقاء، وإن قَصَرَ فيما يجب لله عليه عرضها للزوال والفناء. وأنشأ يقول شعراً:

ما أحسن الدنيا وإقبالها	إذا أطاع الله من نالها
من لم يواس الناس من فضله	عرض للإدبار إقبالها
فاحذر زوال الفضل يا جابر	وأعط من الدنيا لمن سالها [كذا]
فإن ذي العرش جزيل العطاء	يضعف [كذا] بالجنة أمثالها

ثم قال أمير المؤمنين - عليه السلام -: فإذا كنتم العالم العلم أهله وزها الجاهل في تعلم ما لا بد منه، وبخل الغني بمعرفه، وباع الفقير دينه بدنيا غيره، حلّ البلاء وعظم العقاب...» (التفسير المنسوب ... ط. قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.، ص ۴۰۲ و ۴۰۳).

(می گویم: طابعان تفسیر منسوب، در هامش «الدنيا لمن» در مصراع دوم بیت سوم - که ما جلوی آن «کذا» نوشتیم -، نوشته اند: «دنياك من: بقية النسخ؛ و ما أثبتناه من د.»! وجه ترجیح ضبط وزن شکن نسخه «د» بر ضبط صحیح و موزون و مستند دیگر نسخ دانسته نشد؛ همانگونه که تشدید روی عین «یضعف» نیز ناشی از بی التفاتی به وزن شعر به نظر رسید - والله أعلم).

از برای تحلیل بلاغی در باب دو بیت این سروده، نگر: بلاغت نهج البلاغه، ص ۲۶ و ۲۷.

۴/۴: این بیت - چنان که میدی نیز در شرح (ص ۶۱۸) خاطر نشان کرده است - اشارت دارد به آیه کریمه «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» (س ۲ ی ۲۶۱).

۵

در شرح میدی (ص ۷۰۱) عنوان دارد: «امر به شکر نعم ذوالجلال و بیان انتهای هر کمالی به زوال».

۳/۵: الشُّهُد: چُنین است (به ضمّ شین) در اساس. ابن منظور در لسان العرب می نویسد: «الشُّهُد والشُّهُد: الْعَسَلُ مادامَ لَمْ يُعْصَرْ مِنْ شَمْعِهِ، وَاحِدَتُهُ شَهْدَةٌ وَشُهُدَةٌ، وَيُكْسَرُ عَلَى الشَّهَادِ... وَقِيلَ: الشُّهُد والشُّهُد والشُّهُدَة والشُّهُدَة الْعَسَلُ مَا كَانَ.» (لسان، ذیل «شهد»).

فیو می در المصباح المنیر (ط. دارالهجرة، ص ۳۲۴)، زیر واژه «الشُّهُد» می نویسد: «... فيه لُغَتَانِ فَتُحْتَمِلُ الشَّيْنُ لِتَمِيمٍ وَضَمُّهَا لِأَهْلِ الْعَالِيَةِ».

۴/۵: این بیت، حالِ مثلِ سائر دارد. در خزينة الأمثالِ حقیقت (به اهتمام احمد مجاهد، ص ۱۸)، مصراع یکم - با لحتکی

تفاوت - به عنوان مثل مذکور است: «إِذَا تَمَّ أَمْرٌ، بَدَأَ نَقْصُهُ». هرگاه امری تمام شود، نقصان او ظاهر شود.».

ابوالقاء صالح بن شریف رندی (درگذشته به سال ۷۹۸ ه. ق.) در آغازۀ چکامۀ بلندآوازه‌ای که در مرثیۀ آندلس سروده است، گویا به اقتفای همین بیت، گفته:

لِكُلِّ شَيْءٍ إِذَا مَا تَمَّ نَقْصَانُ فَلَا يَغُزُّ بِطِيبِ الْعَيْشِ إِنْسَانُ
(جواهر الأدب، ص ۶۲۰).

و این آغازۀ را مرحوم استاد احمد ثرجانی زاده، استاد ممتاز دانشگاه تبریز، در ترجمۀ منظوم آن چکامه، اینگونه جامه پارسی پوشانیده است:

چو هر کمال سرانجام او بُود نقصان فریب رامش و پدرام چو خورد انسان
(زندگی‌نامه ... ثرجانی زاده، امید قنبری، ص ۴۱).

۶

در شرح میبدی (ص ۲۱۳) عنوان دارد: «نفی نسب طینی و اثبات حسب دینی». (در این موضوع، همچنین، نگر: نسخه برگردان مجمل الأقوال، ۲۵ الف - ۲۷ ب).

۱/۶: النَّاسُ مِنْ جَهَةِ: شعر مشهور سخن پرداز بنام اقلیم پارس، سعدی، را که می‌گوید: «بنی آدم اعضای یک پیکرند (یا: یکدیگرند) / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار / توکز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی»، ناظر به پاره‌ای از آیات و روایات قلم داده‌اند (نگر: ذکر جمیل سعدی، ۳۴/۲ و ۲۱۹)، از جمله به این بیت منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام (نگر: سیر شعر و ادب ...، ص ۴۳ و ۴۴). البته استنباط این ناقد ادبی و قائل این قول درست به نظر نمی‌رسد؛ موضوع شعر منسوب به مولی‌الموحّدين - علیه السلام - چیزی است و موضوع شعر سعدی چیز دیگر؛ واللّه اعلم.

۱/۶: أَبُوهُمْ: / «أَبُوهُمْ: بضم الميم، وكذا «لَهُمْ» و«إِنَّهُمْ»، لأن ميم الجمع أصلها الضمّ، ونظائرها كثيرة.» (الراح القراح، ص ۱۲)

۲/۶: حاجی سبزواری (ره) در الرّاح القراح (ص ۱۲) بجای «فإن يكن» در آغاز بیت،

«إِنْ لَمْ يَكُنْ» ضبط کرده و توضیح فیلسوفانه جالبی آورده که ضبط نسبتاً غریب او را توجیه می‌کند و در جای خویش خواندنی است: «فَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ لَمْ يَكُنْ... إِلَى آخِرِهِ»... أَي: إِنْ لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ مِنْ أَصْلِهِمُ الَّذِي هُوَ الْعَقْلُ الْكُلِّيُّ وَالنَّفْسُ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهَوِيَّةُ - كَمَا قَالَ تَعَالَى: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، وَقَالَ: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» - شَرَفٌ بِالتَّخَلُّقِ بِأَخْلَاقِهِ وَالِاتِّصَالِ بِهِ - كَمَا وَرَدَ: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ الشَّعَاعِ بِالشَّمْسِ» -، فَلَمْ يَكُونُوا إِلَّا الطَّيْنُ وَالْمَاءُ؛ وَالْمُرَادُ بِ«الْمَاءِ»: التَّطَفُّةُ. وَنِعْمَ مَا قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: «مَا لَا يَبْنِي آدَمَ وَالْفَخْرُ! أَوَّلُهُ نَظْفَةٌ قَذَرَةٌ وَآخِرُهُ جِيْفَةٌ قَذَرَةٌ»...» (الزَّاحِ الْقَرَّاحُ، ص ۱۲ و ۱۳).

۳/۶: لِأَهْلِ الْعِلْمِ: در شرح (ص ۲۲۰ و ۲۲۱) نویسد: «فَقَدْ كُنْتُ مَتَبَادِرُ بِهِ فَهْمُ أَزْ لَفْظِ «أَهْلِ الْعِلْمِ» عِلْمَايَ تَفْسِيرٍ وَحَدِيثٍ وَفَقْهِنْدِ. وَقَالَ الْغَزَالِيُّ فِي الْإِحْيَاءِ: «كَانَ اسْمُ الْفَقْهِ فِي الْعَصْرِ الْأَوَّلِ مُطْلَقًا عَلَى عِلْمِ طَرِيقِ الْآخِرَةِ وَمَعْرِفَةِ دَقَائِقِ آفَاتِ النَّفْسِ وَمُفْسَدَاتِ الْأَعْمَالِ وَقُوَّةِ الْإِحَاطَةِ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا وَشِدَّةِ التَّطَلُّعِ إِلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَاسْتِيلَاءِ الْخَوْفِ عَلَى الْقَلْبِ، وَيَدُلُّكَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» [التَّوْبَةُ / ۱۲۲] وَمَا [يَحْصُلُ] بِهِ الْإِنذَارُ وَالتَّخْوِيفُ هُوَ هَذَا الْعِلْمُ وَهَذَا الْفَقْهُ دُونَ تَفْرِيعَاتِ الطَّلَاقِ وَاللَّعَانِ وَالسَّلَامِ وَالْإِجَارَةِ، فَذَلِكَ لَا يَحْصُلُ بِهِ إِنذَارٌ وَتَخْوِيفٌ، بَلِ التَّجَرُّدُ لَهُ عَلَى الدَّوَامِ يُقْسِي الْقَلْبَ وَيَنْزِعُ الْخَشْيَةَ مِنْهُ، كَمَا نَشَاهِدُ مِنَ الْمُتَجَرِّدِينَ لَهُ.» وعلما که سید اصفیا ایشان را ورثه انبیا گفته محققان و مجتهدانند که حقایق و دقایق اشیا دانند و ایشان نسبت به انبیا وارثان معنوبند، و چنانچه صدقه و زکات صوری بر فرزندان صوری آن حضرت حرام است، صدقه و زکات معنوی که تتبع و تقلید غیرست در مسایل، بر فرزندان معنوی آن حضرت حرام. و علما تا به مقام تحقیق نرسند و از عقبه تقلید نگذرند، وارث نباشند. (پایان سخن مبینی).

۳/۶: إِنَّهُمْ: «إِنَّهُمْ فِي مَوْضِعِ التَّلِيلِ.» (الزَّاحِ الْقَرَّاحُ، ص ۱۳).

۴/۶: در حکم نهج البلاغه شریف آمده است: «قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُخْسِنُهُ» (ط. شهیدی، ج ۳، حکمت ۸۱، ص ۳۷۳). شریف رضی - رضوان الله علیه - پس از یاد کرد این حدیث ارجمند می‌نویسد: «وَهَذِهِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ بِهَا كَلِمَةٌ.» (همان، همان ص).

جاحظ نیز در بیان و التّیین گوید: «اگر جز این کلمه نداشتیم، آن را شافی، کافی، بسنده و بی نیاز کننده می یافتیم، بلکه آن را افزون از کفایت می دیدیم، و نیکوترین سخن آن است که اندک آن تو را از بسیار آن بی نیاز سازد، و معنی آن در ظاهر لفظ بُود» (همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹).

«قِیمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» را، عیناً یا با لختی تفاوت، جاحظ در بیان و التّیین و ابن قُتیبه در عیون الأخبار و مُبرّد در الکامل و ابن عبد ربّه در العقد الفرید و حرّانی در نُحف العقول و شیخ صدوق در اُمالی و شیخ مفید در الإرشاد و أبوحیان توحیدی در البصائر و ابومنصور ثعالبی در الإیجاز و الإعجاز و بیهقی در المحاسن و المساوی و شیخ الطّائفه در اُمالی اش و ابوهلال عسکری در الصّناعین و شهید ثانی در منیه المریّد و شمس الدّین اُمّلی در نفّاس الفنون آورده اند. (نگر: استاد نهج البلاغه، ص ۸۹ و ۹۰؛ و: الإرشاد مفید، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السّلام لإحياء التّراث، ۱/۳۰۰؛ و: منیه المریّد، تحقیق رضا المختاری، ص ۱۱۰؛ و: نفّاس الفنون، ط. شعرانی ۱۵۹/۲).

ابن طباطبای این سخن را با لختی تصرّف در سُروده ای گنجانیده است:

فيا لاني دَغني اغال بقيمَي قِیمَةُ كُلِّ النَّاسِ ما يُحْسِنُونَهُ

(استاد نهج البلاغه، ص ۹۰، هامش).

در خزینة الأمثال حقیقت (ط. مجاهد، ص ۱۴۳) «قِیمَةُ الْمَرْءِ ما يُحْسِنُهُ» به عنوان مَثَل یاد گردیده (و چنین ترجمه شده: «قیمت مرد چیزی است که او را آراسته کند»!). از خلیل بن احمد نقل کرده اند که گفته است: أَفْضَلُ كَلِمَةٍ يُرْعَبُ الْإِنْسَانُ إِلَى طَلَبِ الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السّلام): قَدْزُرُ كُلِّ امْرِئٍ ما يُحْسِنُ (مجموعه آثار، شیخ عبّاس قمی، تصحیح ولی فاطمی، ص ۲۲۱).

حاج ملاهادی سبزواری - قُدّس سرّه -، «وقِیمَةُ الْمَرْءِ ما قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ» را، بر بنیاد گرایشهای فلسفی و عرفانی خویش، اینگونه شرح گفته است: «أَيُّ قِیمَةِ كُلِّ امْرِئٍ ما يَتَوَجَّه قَلْبُهُ شَطْرَهُ وَيَتَرَي بِزَيِّهِ وَيَتَصَوَّرُ بِصُورَتِهِ وَتَمَكَّنَ فِيهِ، لِأَنَّ الْقَلْبَ مَادَّةٌ وَصُورَةُ الْعِلْمِيَّةِ صُورَةٌ لَهُ، فَمَا كَانَ هَمَّةُ الْقَلْبِ مَصْرُوفَةً إِلَيْهِ هُوَ قِیمَتُهُ؛ قَالَ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»، وَهَذِهِ الْجَنَّةُ أَعَمُّ مِنَ جَنَّةِ الْأَفْعَالِ وَجَنَّةِ الصِّفَاتِ - أَعْنِي: التَّخَلُّقُ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ -، فَهَذَا هُوَ أَعْلَى الْهَمَمِّ وَأَعْلَى الْقِيَمِ! بَلْ لَا قِیمَةَ لِهَذَا الْمَرْءِ الَّذِي هَذَا هَمَّتُهُ إِلَّا الْهَدْيَةَ،

كما أَنَّ القرآنَ لقيمة له بل له الهدية؛ وفي الحديث القدسي: «مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيْتِهِ وَمَنْ عَلَيَّ دِيْتُهُ فَأَنَا دِيْتُهُ»! والمُرَادُ مِنْ «الاستراء» في الآية، أَنْ يَقْرَبُوا أَنْفُسَهُمُ الْحَيَوَانِيَّةَ لِلْحَبِيبِ قُرْبَانًا، و«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الزَّاحِ الفَرَّاح، ص ۱۳).

احمد بن احمد بن احمد دمانيسي سيواسي در مُجمل الأقوال می نویسد: «و مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ -كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ-: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَعْلَمُهُ» یعنی قدر و قیمت هر مردی باندازه دانش اوست. اگر بسیار داند قیمت او نزد عقلا بسیار بود و اگر اندک داند اندک است. و اندرین معنی گفته اند:

اعتبارت بدان قَدَرِ علمست که تو خود را بدان بیارایی
خلق در قیمتت بیفزایند چون تو در علم خود بیفزایی
(نسخه برگردانِ مجمل الأقوال، ۲۳ الف).

در همان کتاب -بدون تصریح به نام قائل - آمده:

«وَقَدَرُ كُلِّ امْرِءٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَاللَّهُ مَا عِلْمُهُ إِلَّا يَزَيِّنُهُ

[ترجمه زیرنویس:] و اندازه هر مردی است آنچه بود داننده آن، بخدای نیست دانش او مگر آراینده او.»

(همان نسخه برگردان، ۲۵ ب).

ناصر خسرو هم طَبِی دوییت از چکامه‌ای، این حدیث و حدیث نبوی «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» را، بدین سان یاد کرده است:

عِلْمَ را فرمودمان جُستنِ رسول جُست بایدت ار نباشد جُز به چین
قیمتِ هرکس به قدرِ علمِ اوست همچنین گفته ست امیرالمؤمنین
(دیوان ناصر خسرو، به اهتمام دکتر شعار و دکتر احمدنژاد، چ ۱، ۱۳۷۸ ه. ش. ص ۵۲۸)

و اما در باره مصراع دوم:

قاضی میبدی در شرح (ص ۲۲۲) نویسد: «تقديم لِأَهْلِ الْعِلْمِ بِرَأْغِدَاءٍ» برای افاده اختصاص [است]، یعنی جاهلان دشمنان اهل علمند و بس؛ چه جاهل به حکم جنسیت با جاهل خوش است و صحبت عالم با جاهل چون امتزاج آب و آتش است». در شمارِ حِکَمِ نهج البلاغة شریف می خوانیم: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» (ط. شهیدی،

چ ۳، ص ۳۹۲ و ۴۴۰، حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸؛ و - چنان که مرحوم شیخ عباس قمی (نگر: شرح حکم نهج البلاغه، ص ۲۵۴؛ و: مجموعه آثار، ص ۲۵۶) خاطر نشان کرده - یادآور همین مصراع «وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ» است.

در سده های دورتر احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی، بر تناسب این مصراع با آن حکمت و همچنین دیگر حدیث علوی «مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ»، انگشت نهاده بود (نگر: نسخه برگردان مجمل الأقوال، ۳۱ ب).

حاج ملاهادی سبزواری - طاب ثراه - در تنبیهی عارف میثانه در باب این مصراع گفته است: «إِنَّمَا لَمْ يَنْسَبِ الْعَدَاوَةَ إِلَى الطَّرَفَيْنِ تَنْبِيهًا عَلَى أَنَّ الْعَالِمَ بِاللَّهِ تَعَالَى لَا اعْتِرَاضَ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَالْكُلُّ عِنْدَهُ مَظَاهِرُ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى، وَلِهَذَا قِيلَ: الرَّهَآذُ يَسْتَفْرِغُونَ وَسَعَهُمْ لِيَرْضَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَالسَّلَاحُ مِنَ الْعُرْفَاءِ يَبْذُلُونَ جَهْدَهُمْ لِيَرْضَوْا عَنْهُ تَعَالَى (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ). فَالْجَاهِلُ عِنْدَ الْعَالِمِ بِاللَّهِ مَعْذُورٌ وَسَعِيهِ فِي تَحْقِيقِ الْعِلْمِ وَتَعْيِيرِهِ مَشْكُورٌ، فَإِنَّ الْعَالِمَ لَهُ مَقَامٌ شَامِعٌ إِذَا كَانَ لَهُ فِي الْعِرْفَانِ قَدَمٌ رَاسِخٌ! قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ بِنِ سِينَا فِي «مَقَامَاتِ الْعَارِفِينَ» مِنَ الْإِشَارَاتِ: «الْعَارِفُ هَشٌّ بَشٌّ بَسَامٌ يُبْجَلُ الصَّغِيرُ مِنْ تَوَاضَعِهِ كَمَا يُبْجَلُ الْكَبِيرُ وَيَنْبَسِطُ مِنَ الْخَامِلِ مِثْلُ مَا يَنْبَسِطُ مِنَ النَّبِيهِ، وَكَيْفَ لَا يَهْشُ وَهُوَ فَرَحَانٌ بِالْحَقِّ وَبِكُلِّ شَيْءٍ؟! فَإِنَّهُ يَرَى فِيهِ الْحَقَّ؛ وَكَيْفَ لَا يَسُوَّى وَالْجَمِيعَ عِنْدَهُ سَوَاسِيَةً أَهْلٌ لِلرَّحْمَةِ قَدْ شَغَلُوا بِالْبَاطِلِ» و...» (الفرّاح، ص ۱۴).

ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن علی بن سکون حلی نیلی کاتب (درگذشته به ۶۰۰ ه. ق.) با نظر به همان «الناس أعداء ما جهلوا»، سروده است:

يَا سَائِلِي عَنْ عَلِيٍّ وَالْأَوَّلَى عَمَلُوا بِهِ مِنَ الشَّرِّ مَا قَالُوا وَمَا فَعَلُوا
لَمْ يَعْرِفُوهُ فَعَادُوهُ لِجَهْلِهِمْ وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا
(الطليعة، سماوی، ۸۲/۲).

باری، در باب دشمنی جاهلان با علم و عالم، نگر: مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۳۰ الف و ۳۱ ب)؛ خاصه این دو بیت:

«مردمان دشمنند علمی را که ز نقصان خود ندانندش
علم گرچه خلاصه دینست چون ندانند کُفر خوانندش»

۷

در شرحِ میبدی (ص ۶۳۳) عنوان دارد: «ارشاد به علو همت و تجمل و هدایت به شکیبائی و تحمل».

۳/۷: امیر مؤمنان - علیه السلام - در خطبه متقین (/ همّام) درباره پارسایان فرموده‌اند: «فَمِنْ عِلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ... وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ...» (نهج البلاغه، ط. شهیدی، ص ۲۲۶).

۸

در شرحِ میبدی (ص ۳۸۱) عنوان دارد: «مرثیه حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم»؛ ولی این به شرطی می‌تواند درست باشد که در بیت دوم - مانند میبدی - «بَعْدَكَ» ضبط کنیم، نه چنان که در نسخه اساس ماست: «بَعْدَكَ».

این دو بیت - طبعاً با قرائت «بَعْدَكَ» - از زبان حضرت زهراى مرضیه - سلام الله علیها - هم، در مرثیه حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله -، نقل گردیده است (نگر: فاطمة الزهراء علیها السلام بهجة قلب المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم، الشیخ أحمد الرحمانی الهمدانی، ص ۳۱۲).

از برای مرثیه نبوی از زبان اهل بیت - علیهم السلام -، نگر: مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ط. دارالأضواء، ۱/ ۲۹۷ - ۳۰۰.

۹

در شرحِ میبدی (ص ۳۱۶) عنوان دارد: «بیان زوال جاه و مال و نفی حرص ندامت مآل».

۱/۹: میبدی در شرح (ص ۳۱۶) نویسد: «مصرع اول مطابق حدیث «یشیب ابن آدم و یشیبُ فیهِ نخلستان: الحرصُ وطولُ الأملِ» [است]».

احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی در یکی از ابوابِ مُجمل الأقوال شماری از احادیث و اخبار را با اشعار متناسب با آنها گرد آورده و در کنار هم نهاده است. در همان

باب می نویسد: «و قال - علیه السّلم -: يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَالْأَمَلُ.
قال الشاعرُ بمعناه:

قَدْ شَابَ رَأْسِي وَرَأْسُ الْحِرْصِ لَمْ يَشِبْ إِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبٍ
لَوْ كَانَ يَصْدُقُنِي ذَهْنِي وَفِكْرَتُهُ مَا اشْتَدَّ حِرْصِي عَلَى الدُّنْيَا وَلَا نَصَبِي»
(نسخه برگردان، ۱۴۰ ب).

و اما در باب این که «راس» ضبط کرده ایم (و نه «رأس»):
اولاً، ما از ضبط دستنوشتهای سه گانه مینا (D, S, M) پیروی کرده ایم.
ثانیاً، هنجارهای صرفی زبان عربی هر دو ضبط را روا می داشته است، و باعثی برای
تصرف در ضبط دستنوشتهها نبوده است.

۲/۹: میبیدی در شرح (ص ۳۱۶) نویسد: «بیت ثانی از قبیل «إِيَّاكَ أَعْنِي، فاسمعي يا
جارية» است؛ چه حضرت ناظم هرگز مایل به جاه دنیوی نبوده.».

۲/۹: «أَرَانِي: «أراني: أعلم نفسي.» (الزّاح القراح، ص ۱۲۳)

۲/۹: إِذَا مَا: «كلمة «ما» بعد «إذا» زائدة.» (الزّاح القراح، ص ۱۲۳).

۱۰

ظاهراً همین شعر است که در بعضی نسخ أنوار العقول (نگر: ص ۴۱۵) و نیز در شرح
میبیدی (۷۵۸ و ۷۵۹) چنین آمده:

أَتَانِي يُهْدِدُنِي بِالنُّجُومِ وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهَا (میبیدی: شَرِّه) كَائِنُ
ذُنُوبِي أَخَافُ فَأَمَّا النُّجُومُ فَأِنِّي (میبیدی: فَأِنِّي) مِنْ شَرِّهَا آمِنُ

در أنوار العقول، مصحح، هر دو شعر را به طور جداگانه (به شماره های ۴۴۳ و ۴۴۴)
ضبط کرده است؛ ولی علی الظاهر یک شعر نسخه بدل آن دیگری باید محسوب شود، و
در واقع این دو ضبط، دو روایت از یک شعر باشند. چه در میان دستنوشتهای أنوار العقول
هم دقیقاً همان نُسخ که روایت نخست را دارند، روایت دوم را ندارند، و بالعکس (نگر:
أنوار، ص ۴۱۴ و ۴۱۵).

بنا بر این، کارِ مصحح أنوار العقول در ضبط جداگانه هر روایت به عنوان شعری مستقل

صحیح نبوده و می باید یکی نسخه بدل دیگری به شمار می آمده است - واللّٰهُ اَعْلَمُ .
و اما در باره مضمون و درونمایه شعر:

میبدی می نگارد: «ازین دو بیت توهم نکنی که کواکب را هیچ اثر نیست، آری انسان کامل به مرتبه ای می رسد که کواکب درو اثر نمی توانند کرد، چنانچه شنیده باشی که بعضی از صحابه زهر خوردند و دریشان اثر نکرد» (شرح، ص ۷۵۹). از همین رو هم عنوان شعر را چنین نهاده است: «نفی تأثیر نجوم در اهل حقایق و علوم» (همان، ص ۷۵۸).

ابن طاووس - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و اَرْضاه - می نویسد: «إِنَّ الْعَقْلَ وَالشَّرْعَ لَا يَمْنَعُ مِنْ أَنْ تَكُونَ النُّجُومُ دَلَالَاتٍ وَأَمَارَاتٍ عَلَى أُمُورٍ مُتَجَدِّدَاتٍ، وَقَدْ يَكُونُ مِثْلُ ذَلِكَ فِي الْمَنَامَاتِ، وَالْبَاطِلُ مِنَ حَدِيثِ النُّجُومِ قَوْلٌ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهَا عَلَلٌ مُوجِبَاتٍ، أَوْ إِنَّهَا فَاعِلَاتٍ مُخْتَارَاتٍ، وَهَذَا مِنَ الْمُحَالَاتِ الْمُحَرَّمَاتِ» (کشف المحجّة، تحقیق محمد الحسّون، ص ۱۹۴).

می نویسم: بسیاری از دانشمندان و اخترپژوهان دنیای قدیم پیشبینیهای اخترگویانه را مُنکر بوده اند؛ چنان که نظامی عروضی سمرقندی درباره حکیم عمر خیّامی گفته: «... ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی، و از بزرگان هیچ کس ندیدم و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت» (چهار مقاله، ط. معین، ص ۱۰۱).

کم نبودند اخترشناسانی که به احکام نجومی باور نداشتند و در واقع می گفتند: «النُّجُومُ حَقٌّ وَأَحْكَامُهُ بَاطِلٌ» (نگر: گزیده رسائل إخوان الصّفا، حلبی، ط. اساطیر، ص ۱۷۶، هامش).

ابوریحان بیرونی را نیز چندان اعتقادی به احکام نجوم نبوده و بابی که در این باره در التّفهیم پرداخته است، حکایت «سخنانی» است «که میان مُنجمان رود اندر احکام نجوم» (التّفهیم، ط. همائی، ص ۳۱۶).

وی می گوید: «نزدیکِ بیشترین مردمان، احکام نجوم، ثمره علمهای ریاضی است، هرچند که اعتقاد ما اندرین ثمره و اندرین صناعت، مانده اعتقاد کمترین مردمان است.» (همان، همان ص).

در مقابل این گروه، شماری از عالمان قرار دارند که اینگونه به احکام نجوم و دریافتهای منجمانه بی اعتماد و بی اعتقاد نیستند (نگر: کتابخانه ابن طاووس، ص ۴۶؛ و:

سید بن طاووس در عرصه علم و عمل، ص ۹۷) و شمارشان نیز اندک نیست. تحلیل و تفسیر نصوص دینی موجود در این باب نیز - که طبیعتاً به تناسب پیشفرضها و باورداشتهای هر گروه صورت بسته است -، البته مغفول نبوده. نمونه را، نگر: معارج نهج البلاغه، تحقیق أسعد الطّیّب، صص ۳۶۰ - ۳۶۷؛ و: شرح نهج البلاغه ابن میثم، ط. قم، ۲/ ۲۱۶ - ۲۲۲؛ و: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دار إحياء التراث العربی (افست از روی طبع قدیم چهار جلدی)، ۲/ ۷۱ - ۷۶؛ و: إرشاد المؤمنین، ۱/ ۶۶۳ و ۶۶۴؛ و: مینة المرید، تحقیق رضا المختاری، ص ۳۸۱؛ و: آداب المتعلّمین، تحقیق: السید محمد رضا الحسینی الجلالی، ص ۶۱ (متن و هامش)؛ و: گزیده رسائل إخوان الصّفا، حلبی، ط. اساطیر، صص ۱۸۳ - ۱۹۱ و ص ۶۴ و ۶۵)؛ و: کشف النّصائح الإیمائیة، ترجمه معلّم یزدی، ص ۲۸۲.

عَلَامَةُ مُحَدِّثٍ خَبِيرٍ، سید عبد الله شُبَّر - قدّس الله روحه العزیز - در کتاب نفیس مصابیح الأنوار فی حلّ مشکلات الأخبار (۲/ ۲۷۸ - ۲۹۴)، تحقیق مبسوطی حول تعلّم علم نجوم و چون و چند آن از دیدگاه حدیث آورده که شایان مراجعه می باشد.

۱/۱۰: میبیدی می نویسد: «در بعضی نسخ بجای کائِن، «کامِن» [است] و این انسب است به قافیة ثانیة.» (شرح، ص ۷۵۹).

۱۱

در شرح میبیدی (ص ۶۳۴) عنوان دارد: «ترغیب نفس به جانب رجا و نهی یأس به حکم خدا».

۱/۱۱: سنجیدنی است با:

إِنْ يَكُ هَذَا الدَّهْرُ قَدْ سَاءَ نِي فَطَالَ مَا قَدْ سَرَرَنِي الدَّهْرُ
(رَوْضُ الْجَنان، ط. آستان قدس، ۲/ ۲۸۸).

۴/۱۱: وَقَوْلُ اللَّهِ - همانگونه که شارح میبیدی نیز در شرح خود (ص ۶۳۴) خاطر نشان کرده است - این مصراع، نگرنده است به آیه کریمه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (س ۹۴ ی ۶ / یعنی: هرآینه با سختی آسانی است)؛ و می افزایم که همچنین نگرنده است به

تکرارِ همین مضمون، در آیتِ پیشین از همان سوره خجسته.

۱۲

در شرحِ میبدی (ص ۳۷۴) عنوان دارد: «وصف دنیا به عدم ثبوت و تشبیه او به خانه عنکبوت».

از برای تحلیلی بلاغی در بابِ این شعر، نگر: بلاغتِ نهج البلاغه، دکتر جلیل تجلیل، ص ۲۱.

۲/۱۲: گفته‌اند که در این بیت تلمیحی است به آیه ۴۱ از سوره عنکبوت: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» (نگر: بلاغتِ نهج البلاغه، ص ۲۱).

۳/۱۲: لَعْمَرِي: «خبر لعمری محذوف، اى لعمری ما أقسم به. والعمر والعمر بمعنی، ولا يستعمل مع اللام إلا المفتوح، لأن القسم موضع التّخفيف لكثرة استعماله» (شرحِ میبدی، ص ۳۷۵).

۳/۱۲: كُلُّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ: گفته‌اند که در این مصراع، تلمیحی به کریمه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (س ۵۵ ی ۲۶) هست (نگر: بلاغتِ نهج البلاغه، ص ۲۱).

۱۳

در شرحِ میبدی (ص ۳۹۴) عنوان دارد: «شرح مقاتله ليلة الهيرير در صفین و وصف مقابله و مقاتله اعدای دین».

۲/۱۳: فَمَنْ نَجَا...: «مَنْ نَجَى بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَجَحَ» را شمس‌الدین آملی در نفائس‌الغنون (ط. شعرانی، ۲۲۸/۱) در شمارِ امثال و اقوال سائره آورده است.

۱۴

در شرحِ میبدی (ص ۴۱۶) عنوان دارد: «بیان احاطه مرگ اندوه‌آساز به هرکه ولادت یافت از افراد ناس».

۲/۱۴: بینی که شمس‌الدین آملی در نفائس‌الفنون آورده با ما نحن فيه مناسبت دارد، و آن این است:

فَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَدْوُمُ بِأَهْلِهَا لَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِيهَا مُخَلَّدًا

(ط. شعرانی، ۱/۲۶۱).

(این بیت - با ضبط «ولو...» در کشکول شیخ بهاء‌الدین عاملی - قُدَس سِرُّهُ الشَّریف -، ط. أعلمی، ۲/۹۶، از قول «حسن» آمده است).

۱۵

در شرح میبیدی (ص ۴۲۱) عنوان دارد: «مرثیه [کذا، با تشدید!] سیده فحیمی، شریفه عظمی، فاطمه زهرا در وقت حمی» - که با ضبط شعر در آن شرح هم تناسب دارد. در ضبط ما (سَلَوَةُ الشَّيعَةِ مَخْطُوطٌ مَجْلِس / M) به نظر نمی‌رسد که این شعر مرثیه باشد.

۱۶

در شرح میبیدی (ص ۳۲۶) دو بیت نخست عنوان دارد: «خطاب به فاطمه بعد از وفات او و تذکار وفاداری و ثبات او»؛ عنوان سه بیت باز پسین نیز چنین است: «جواب از زبان زهرا رضي الله تعالى عنها». همو نوشته: «بعضی برآند که این سه بیت از زبان هاتفی غیبی مسموع شد.» (همان، ص ۳۲۷).

۱۷

در شرح میبیدی (ص ۳۰۴) عنوان دارد: «امر به ستر عیوب و عفو ذنوب».

۱۸

در شرح میبیدی (ص ۳۷۵) عنوان دارد: «بیان تغیر احوال زمان و تبدل اطوار جهان». ۱/۱۸: یُکْرَن: در شرح میبیدی آمده: «به ضمّ اوّل از کَرّ به معنی بازگردانیدن، یا به فتح از کَرّ یا از کروّ به معنی بازگردیدن... و اوّل انساب است.» (ص ۳۷۵).

به هر روی، ضرورتی در تغییر ضبط نسخه مورد اعتماد ما نبود -والله أعلم.

۱۹

در شرح میبیدی (ص ۴۱۳) عنوان دارد: «تنبيه بر فناء عالم و زوال بنی آدم». همو در شرح (ص ۴۱۴) نویسد: «ابن اعثم گوید: چون مرتضی در وقت توجه شام به مداین رسید، جریر بن سهم بن طریف تمیمی آثار کسری می دید و بیت ثانی این قطعه می خواند، مرتضی فرمود: وَيَحْك! فُلُو قُلْتُ لَهُمْ: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» هؤلاء قوم كانوا وارثين، فأصبخوا موروثين، لم يشكروا النعمة، فحلَّتْ بهم التَّعَمُّةُ وسلبوا دنياهم بالمعصية، فإيتاكم وكُفِرَ التَّعَمُّ، لا يحلُّ بكم التَّعَمُّ...» (نیز نگر: حاصل اوقات، ص ۳۴۵ و ۳۸۰ و ۳۸۱).

استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی - أطال الله بقاءه - احتمال می دهند الهام بخش خاقانی در چکامه ایوان مدائنش، آنجا که می گوید: «زَرَيْنِ تره کو بر خوان؟ رو كَمْ تَرَكُوا بر خوان»، همین نقل تاریخی باشد، نه صرف آیه شریفه قرآن کریم. (نگر: حاصل اوقات، ص ۳۴۵).

آنگونه که از منابع مُستفاد می شود این بیت که - بنا بر نقل - جریر بن سهم خوانده، از قصیده بس شیوا و حکیمانه اسود بن یَعْفَر است که به پاره ای از ابیات آن در کتب ادب و سیر فراوان استشهد شده و مقبولیت بسیار داشته. گویند: سوار بن عبدالله، قاضی معروف عهد منصور عباسی، شهادت مردی را از قبیله اسود (بنی دارم) که این قصیده را از بر نداشت نپذیرفت و به او گفت به شعور و درست رایی تو شک می کنم!!! (نگر: حاصل اوقات، ص ۳۸۰، هامش).

۲۰

میبیدی در شرح خود (ص ۴۶۵) به این شعر عنوان داده: «خطاب به اشعث بن قیس در صفین و ارشاد او به صبر و تمکین».

۲/۲۰: در یکی از فرموده های امام کاظم - علیه السلام - (در شمار احادیث مُستطرفات

سراثر آمده است: «... وَإِيَّاكَ وَالضَّجْرَ وَالْكَسَلَ، فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ حَظَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (آداب المتعلمين، تحقیق جلالی، ص ۸۱، هامش).

۲۱

در شرح میبیدی (ص ۴۶۹) عنوان دارد: «بیان احوال دنیا که صفای او گرد کدورت انگيخته و شهد او با زهر قاتل آميخته».

۲۲

در شرح میبیدی (ص ۴۶۶) عنوان دارد: «امر به صبر و تحمل و ارشاد به تفویض و توکل».

۲۳

در شرح میبیدی (ص ۴۷۶) عنوان دارد: «تنبيه بر فنای دنیا که بهشت غافلان است و منع دشمنان از شماتت که خوی جاهلان است».

۲/۲۳: فَإِنَّ تَوَاتِبَ...: این مصراع و مصراع دوم بیت پیش یادآورِ بیتی دیگر از دیوان منسوب به مولی الموحّدين - علیه السلام - هستند؛ و اینک آن بیت:

رَأَيْتُ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ فَلَا حُزْنَ يَدُومُ وَلَا سُرُورَ

(أنوارالعقول، ص ۲۰۰).

۲۴

در شرح میبیدی (ص ۲۹۷) عنوان دارد: «اظهار استحقاق و حرمان و ایمان به تقدیر رحمن».

سعدی در گلستان (باب نخست، حکایت ۳۹) می فرماید:

بخت و دولت به کاردانی نیست	جُز به تأیید آسمانی نیست
اوفتاده ست در جهان بسیار	بی تمیز ارجمند و عاقل خوار
کیمیاگر به غصّه مُرده و رنج	ابله اندر خرابه یافته گنج

۲/۲۴: «في أوائل كتاب المكاسب من التهذيب، عن جعفر بن محمد الصادق -عليه السلام- أنه كان يقول: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاسِعَ أَرْزَاقِ الْحَقِّ لِيَعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ وَيَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يَنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ» (كشكول شيخ بهاء الدين عاملی -قُدَّسَ سِرُّهُ-، ط. اعلمی، ۴۵۲/۳).

۲۵

در شرح میبیدی (ص ۴۹۹) عنوان دارد: «خطاب ظفر مآب به مَرَحِبِ خَیْرِی و جوابِ جوابِ او به اظهار دلاوری».

۱/۲۵: أَنَا الَّذِي سَمَّنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ: میبیدی در شرح خود (ص ۵۰۰) می نویسد: «في الصَّحاح: الحَيْدَرَةُ: الأسد، وقال أمير المؤمنين: أنا الَّذِي سَمَّنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ، لِأَنَّ أُمَّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ لَمَّا وَلَدَتْهُ وَأَبُوطَالِبٌ غَائِبٌ، سَمَّاهُ بِاسْمِ أَبِيهَا، فَلَمَّا قَدِمَ أَبُو طَالِبٍ، كَرِهَ هَذَا الْإِسْمَ فَسَمَّاهُ عَلِيًّا». (نیز نگر: الرّاح القَرّاح، ص ۱۲۳ و ۱۲۴).

در اشعار حضرت ابوطالب -عليه السلام- آمده است:

سَمَّيْتُهُ بِعَلِيٍّ كَيْ يَدُومَ لَهُ عِزُّ الْعُلُوِّ وَ فَخْرُ الْعِزِّ أَدُومُهُ

(نگر: الرّاح القَرّاح، ص ۱۲۴؛ هامش).

هم میبیدی می نویسد: «حافظ اسماعیل گوید: مَرَحِبِ مادرِ کاهنه داشت و با او می گفت: یا بنی، إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ رَجُلًا يَسْمِي نَفْسَهُ فِي الْحَرْبِ حَيْدَرَهُ، فَإِنْ سَمِعْتَ ذَلِكَ فَلَاتُبَارِزْهُ. و چون مرتضی -عليه السلام- این رجز بنیاد کرد، مَرَحِبِ بترسید و می خواست که بازگردد؛ پس حمیت جاهلیت مانع او شد و کشته گشت. و سیاق کلام مشعرست به آنکه حضرت مرتضی -عليه السلام- نیز برین معنی مطلع بوده.» (شرح دیوان، ص ۵۰۰).

میبیدی در شرح خود فائده زبانی -ادبی مهمی را در باره «سَمَّنِي» آورده است، از این قرار: «... وقال المرزوقي: كان القياس أن يقول: سَمَّاهُ، حَتَّى يَكُونَ فِي الصَّلَةِ مَا يَعُودُ إِلَى الْمَوْصُولِ، لَكِنَّهُ لَمَّا كَانَ الْقَصْدُ فِي الْإِخْبَارِ عَنْ نَفْسِهِ وَكَانَ الْآخِرُ هُوَ الْأَوَّلُ، لَمْ يَبَالِ بِرَدِّ الضَّمِيرِ عَلَى الْأَوَّلِ وَحَمَلَ الْكَلَامَ عَلَى الْمَعْنَى، لِأَمْنِهِ مِنَ الْإِلْبَاسِ.» (ص ۵۰۰).

این نکته و روائی هر دو گونه کاربرد در ادب تازی و پارسی (و حتی انگلیسی)، محل توجه بعض اهل این زبانها قرار گرفته است و قدیمًا و حدیثًا در باره آن اظهار نظر کرده اند. مجتبی مینوی هم مقاله «من آن کسم که...» را از سلسله «مباحث نحو فارسی» در همین

باب نوشته است (چاپ یکم در: هفتادسالگی فتح، چاپ دیگر در: مینوی برگستره ادبیات فارسی، صص ۵۳۷ - ۵۴۵) و ما اینک چند شاهی را از آن مقاله می آوریم تا تفاوت کاربردها روشن شود.

— منتبّی گفته:

كَفَى بِجِسْمِي نَحْوًا أَنِّي رَجُلٌ لَوْلَا مَخَاطِبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي

حال آن که لفظ «رجل» غایب است و ارجاع ضمیر متکلم به او صورت گرفته. در غیر این صورت بایست «لولا مخاطبته إیّاك لم تره» گفته باشد.

همین منتبّی در شعر دیگر مراعات غایب و متکلم کرده و گفته:

إِلَيْكَ فَإِنِّي لَسْتُ مِمَّنْ إِذَا اتَّقَى عِضَاضُ الْأَفَاعِي نَامَ فَوْقَ الْعِقَارِبِ

که در آن فعلهای غایب «اتقی» و «نام» به «من» راجع است.

— در لغت فرس اسدی از قول فرخی آمده:

زو دوستترم هیچ کسی نیست و گر هست آنم که همی گویم پازند قران است!
در حالی که اگر مراعات غایب و متکلم می کرد، می گفت: «آنم که همی گوید».

در مقابل، مولوی گفته:

ما نه زان مُحْتَشِمَانِیم که ساغر گیرند ونه زان مُفْلِسْکَان که بُزِ لاغر گیرند
و اگر مراعات غایب و متکلم نکرده بود، می گفت: ما نه زان محتشمانیم که ساغر گیریم...

فی الجملة، از شواهد متعدّد ادب تازی و پارسی و گفتار شارحان و ناقدان، معلوم می شود که فصّحای هر دو ادب، عدول از مناسبت منطقی فعل و فاعل یا مسند الیه غایب و متکلم را (احیائاً به ملاحظات بلاغی) روا داشته اند؛ و سخن همان است که «قاعده منطقی دیگر است و قواعد زبانی و ادبی دیگر» و چنان نیست که قواعد زبانی همه جا از مناسبات منطقی پیروی کنند.

۱/۲۵: آجام: در الرّاح التّراح (ص ۱۲۴) می خوانیم: «الآجام: جمع الأُجُم - بضمّین - أي الحصن؛ أو: جمع الأجمة، أي الشّجر الكثير الملتف».

۱/۲۵: قسوّزه: در الرّاح التّراح (ص ۱۲۴) می خوانیم: «القسورة: الرّماة من الصّیادین».

۲/۲۵: أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ: ميبدي در شرح خود (ص ۵۰۱) نوشته است: «في الصحاح: قول علي - عليه السلام -: أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ، يُقَالُ: هِيَ مَكِيلٌ ضَخْمٌ. وقال النووي في شرح صحيح مسلم: أَي أَقْتُلُ الْأَعْدَاءَ قِتْلًا وَاسِعًا، وَقِيلَ: هِيَ الْعَجَلَةُ، أَي أَقْتَلُهُمْ عَاجِلًا، وَقِيلَ: هِيَ شَجَرَةٌ قَوِيَّةٌ يُعْمَلُ مِنْهُ النَّبْلُ وَالْقَسِيُّ». (نيز نگر: الزاح القراح، ص ۱۲۴).

۲۶

در شرح ميبدي (ص ۴۸۸) عنوان دارد: «ترغيب به تحصيل دوستان حقيقت آثار و بيان آنکه هزار دوست کم است و یک دشمن بسيار». اين شعر (بويژه با ضبط نسخه بدل: عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّفَاءِ...)، بيش و کم، يادآور اين حديث علوی است: «عَلَيْكُمْ بِإِخْوَانِ الصِّدِّيقِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نسخه برگردان مجمل الأقوال، ۶۳ الف). در تفسير شيخ ابوالفتوح - قُدَسَ سِرُّهُ - پس از نقل اين دو بيت می خوانيم: «و اين معنى است قول رسول - عليه السلام -: الْمَرْءُ كَثِيرُ إِخْوَانِهِ؛ مرد به برادرش بسيار باشد، يعنى به برادر عزيز و قوى باشد، يعنى به معاونت و مظاهرت او.» (رَوْضُ الْجَنَانِ، ط. آستان قدس رضوى ع، ۴۱/۲).

۱/۲۶: اسْتَطَعْتُ: ميبدي نويسد: «اصل اسْتَطَعْتُ: اسْتَطَعْتُ، تاء محذوف شده، و «اسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ» شايع است.» (شرح، ص ۴۸۹). راغب اصفهانی گويد: «يُقَالُ: اسْتَطَاعَ وَاسْتَطَاعَ بِمَعْنَى، قَالَ تَعَالَى: «فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» [الكهف / ۹۷].» (مفردات ألفاظ القرآن، تحقيق داودى، ص ۵۳۱).

۲۷

در شرح ميبدي (ص ۵۳۷) عنوان دارد: «ترغيب به جستن کنج عافيت که مؤديست به سلامت عاقبت». «سلامت عاقبت».

در شرح میدی (ص ۵۵۴) عنوان دارد: «نهی از حرص و هوی و ترغیب به قناعت و رضا».

۲/۲۸: سنجیدنی است با:

أَمْوَالُنَا لِذَوِي الْمِيرَاثِ نَجْمَعُهَا وَدُورُنَا لِخَرَابِ الدَّهْرِ نَبْنِيهَا
(روض الجنان، ط. آستان قدس، ۲۲/۹).

۳/۲۸: خدای تعالی فرموده است: «وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ يَأْيَ أَرْضٍ تَمُوتُ» (س ۳۱ ی ۳۴).

۵/۲۸: حاجی سبزواری - طاب ثراه - می نویسد: «فَإِنَّ الطَّامِعَ مُحْتَاجٌ بِحَسَبِ مَا يَطْمَعُ جوعان بقدره. بل عبد ذلیل له، بخلاف القانع، فَإِنَّ لَهُ مَقَامَ الْخُرَيْتَةِ عَنِ الْأَكْوَانِ، وَقد ورد: «القناعة كنز لا ينفد»؛ فهو غني عن الأكوان فقير إلى الله تعالى» (الراح القراح ص ۳۹۳)؛ و مشهور است که «ذَلْ مِنْ طَمَعٍ عَزَّ مِنْ قَنَعٍ» (نگر: الراح القراح، ص ۴۱۴).

این بیت یادآور کلمات و مأثوراتی چند است که در اینجا از مُجَمَّل الْأَقْوَالِ احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی بازمی نویسیم:

— «مِنَ الْأَخْبَارِ ... : «الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ» گفت: قناعت گنجی است که هرگز سپری نگردد.» (نسخه برگردان، ۴۰ ب).

— «مِنَ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: «الْقَنَاعَةُ مَقْرُونٌ بِالْغِنَى» گفت: قناعت به توانگری پیوسته است، یعنی: هرکه قانع است، بحقیقت توانگر اوست، و هرکه طامع است، اگر ملکی عالم او راست، که درویش است.

— وَ مِنْ كَلَامِهِ: «مَنْ قَنَعَ اشْتَعْنَى».

— ... وَ مِنْ كَلَامِهِ الْقَانِعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فِي حَذَائِقِ النَّعَمِ» گفت: هرکه قانع و پسندیده کارست بدانج او را روزیست او همیشه در بستانسرای نعمت است.» (نسخه برگردان، ۴۰ ب و الف).

— «مِنَ كَلَامِ الْحُكَمَاءِ ... : «الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَإِنْ كَانَ جَائِعًا وَالْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَإِنْ كَانَ مَالِكًا لِلدُّنْيَا» (نسخه برگردان، ۴۰ الف).

همچنین از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - روایت شده که آن حضرت فرمودند:

«إِيَّاكَ وَالطَّمَعُ؛ فَإِنَّهُ فَقَرَّ حَاضِرٌ» (آداب المتعلّمين، تحقيق جلالی، ص ۱۰۱).
 درباره تعبیر «گنجِ قناعت» که از سنت شریف به ادب عربی و پارسی راه یافته است،
 نگر: کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۷۰ (مرداد ۱۳۸۲ هـ. ش.)، صص ۳۶-۴۳ (مقاله «گنجِ
 قناعت یا گنجِ قناعت؟» به قلم استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی).

۲۹

در شرح میبدی (ص ۵۹۴) عنوان دارد: «اظهار کمال کیاست خود و بیان تضادّ میان
 غنی و خرد».
 گفته‌اند: «نظیر این معنی در فارسی سخن شهید بلخی است که معروف است و همه
 می‌دانند:

دانش و خواسته‌ست نرگس و گل	که به یک جای نشکفند به هم
هرکه را دانش است خواسته نیست	هرکه را خواسته‌ست دانش کم
و خاقانی گوید:	
دولت اندر هنر بسی جُستم	هر دو را یک مکان نمی‌یابم
گویا آب و آتش اند این دو	که به هم صلحشان نمی‌یابم
و سعدی گوید:	

یکی از بخت کامران بینی	دیگری تنگ‌عیش و کوتاه‌دست
آن در آن چاه خویشتن نَفْتاد	وین برین تخت خویشتن نشست
تاج دولت خدای می‌بخشد	هرکه را این مقام و رُتبت هست»

(تفسیر کبیر، ترجمه حلبی، هامش ص ۳۲۹۴؛ با تلخیص).

۱/۲۹: تَعَلَّقَى: می‌نویسد: «تَعَلَّقَى بدل از ضمیر متکلم که مفعول وَجَدَتْ است،
 یا مفعول مطلق مُتَعَلِّقًا مَقْدَرٌ که مفعول ثانی اوست.» (شرح، ص ۵۹۴).

۳۰

در شرح میبدی (ص ۶۰۶) عنوان دارد: «مدح عساکر ظفر مآثر».

۳۱

در شرح میبیدی (ص ۶۰۷) این شعر - که چهار بیتِ دیگر هم در آنجا در پی دارد - مُعَنُون است به: «تنبیه نفس خویش به رسیدن اجل و قطع سلسله رجا و سر رشته امل». همو می نویسد: «قال ابن أعثم: جاء علي في صبح شهادته إلى باب داره، ففتحه ليخرج فتعلق الباب بميزره، فجعل يشد ميزره وهو يقول هذه الأبيات» (همان، ص ۶۰۸).

۱/۳۱: در نفائس الفنون، در بخش عروض، می خوانیم: «گاه باشد که در اول بیت جهت معنی چیزی زیاده کنند و او را خزم [فی المطبوع: «حزم»] - که ضبط مختار طابع است. نگر: ۱/۱۵۴ خوانند و در تقطیع داخل نباشد، چنان که از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نقل می کند |ظ: می کنند| که فرمود:

(بیت)

أشدُّ حَيَاظِيكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكِيكَ وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ وَإِنْ حَلَّ بِوَادِيكَ
اشدد در این بیت زیاده است و تا هفت حروف |کذا| روا داشته اند» (ط. شعرانی، ۱/۱۳۲ و ۱۳۳).

در العمدۀ ابن رشيق قیروانی می خوانیم: «وَلَيْسَ الْخَزْمُ عِنْدَهُمْ بِعَيْبٍ... وَلَمْ يَأْتُوا بِأَكْثَرِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَحْزُفٍ...» (ط. مصر، ۱/۱۴۱).

باید توجه داشت که در مُصطلح عروض میان «خزم» و «خرم» فرق است (نگر: العمدۀ، ابن رشيق، ط. مصر، ۱/۱۴۱؛ و سنج: نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱/۱۵۴). ابن رشيق در باره «أشدُّ» که در ما نحن فيه زیادت است، می نویسد: «فزاد» (اشدد) بیانا للمعنی لآئه هو المراد. (العمدۀ، ط. مصر، ۱/۱۴۱).

از برای «خزم»، نیز نگر: عروض و قافیه عربی، حمید حسنی، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۳۲

در شرح میبیدی (ص ۶۰۵) عنوان دارد: «نهی مردم برگشته روزگار از اضطراب منتهی به اضطرار».

۲/۳۲: بِالْحَرَكَ: میبیدی می نویسد: «الْحَرَكَ (بافتح): الحركة» (شرح، ص ۶۰۵).

۳۳

در شرح میبیدی (ص ۶۱۲) عنوان دارد: «بیدارساختن نفس غدار از خواب غفلت و پندار».

۳۴

در شرح میبیدی (ص ۴۴۹) عنوان دارد: «تعریض به عبدالرحمن بن ملجم مرادی و اشعار به تسلیم و نامرادی».

تفسیر صوفی پسند این معنا را که چرا مولی‌الموحدین - علیه السلام - به قاتل خود چنین سخنی فرموده، نگر: مشارق الدراری، مقدمه و تعلیقات: سید جلال‌الدین آشتیانی، ط: ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۱۸۶ (هامش).

از برای تفصیل بیشتر، درباره‌ی چون و چند آگاهی امیر مؤمنان - علیه الصلاة والسلام - از شهادتشان، نگر: مصابیح الأنوار، شبر، ۱/ ۳۶۶ - ۳۶۸ (که در آن حدیث چهارم باب أن الأئمة عليهم السلام - يعلمون متى يموتون ... را از کافی شریف، شرح کرده است)؛ و: ذهبی (محمد بن احمد بن عثمان / ۶۷۳ - ۷۴۸ هـ. ق.) پاره‌ای از این بیت را در سروده‌ای تضمین کرده و گفته است:

إذا قرأ الحديث على شخص وأخلى موضعاً لوفاة مثلي
فما جازى بإحسانٍ لآتي أريد حياته ويريد قتلي
(شذرات الذهب، ۶/ ۱۵۶).

۳۵

در شرح میبیدی (ص ۶۵۵) عنوان دارد: «اظهار دلیری و دعوی شیری».

همو، با نظر به مضمون شعر، چه زیبا سروده:

آن روز که من هوای نخجیر کنم خرگوش ضعیف را چه تسخیر کنم
شیران و دلیران جهان را یک یک از اسب فرو آرم و زنجیر کنم
(همان، همان ص).

حاجی سبزواری - قدس سره - می‌نویسد: «وکیف لایکون كذلك؟! وهو - علیه السلام -

مجلی مشیة الله ومظهر قدرة الله، وحين قلع باب خبير قال: «قلعتها بقدره ربانية لا بقوة جسدانية»؛ وهو يد الله وعين الله. (الزاح القراح، ص ۱۶۱).

۳۶

در شرح میبیدی (ص ۶۴۴) عنوان دارد: «اعتراف به جرم و گناه و انتظار فضل اله».

۱/۳۶: در این شعر لَف و نشر هست، از آن نوع که نشر بر غیر ترتیب لَف است (یعنی: لَف و نشر غیر مُرتَّب) (نگر: الزاح القراح، ص ۱۴۴). آی: «أخاف عقابه وأرجو عفوّه» (الزاح القراح، ص ۱۴۴).

۲/۳۶: وَإِنْ يَكُ تَعْذِيبٌ فَإِنِّي لَهُ أَهْلٌ: حاجی سبزواری - قُدس سرّه - نوشته است: «فإنَّ سبب التّعذیب - وهو السّیئة - من نفس الإنسان، وقد ورد أنَّ من یجد خیراً فی نفسه فلیحمد الله ومن یجد شراً فلا یلومن إلا نفسه، وفی دعاء الافتتاح: الخیر بیدیک والشرُّ لیس إلیک.»؛ آنگاه شرحی فیلسوف مآبانه در باره عقاب و معاقب فرموده. (نگر: الزاح القراح ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

۳۷

در شرح میبیدی (ص ۲۳۳) عنوان دارد: «شکوه از زنان بی وفا که نه صدق دارند و نه صفا».

از منظر میبیدی «هَن» در «ذِکْرُهُنَّ»، «راجع است به مطلق زنان» (شرح ص ۲۳۳). در دیدگاه او «اگر گوئی بعضی زنان اهل کمال بوده اند، مثل مریم و فاطمه [علیهما السلام]...، گوئیم: مراد آن است که شأن زنان اتّصاف به صفات بدست و شأن مردان اتّصال به سعادت ابد و تخلف در هر دو به واسطه عوارض واقع می شود؛ و نظیر این صورت آنکه فضیلت انسان مسلم جمیع خلائق است و حقّ - تعالی - در شأن بعضی می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [س أعراف، ی ۱۷۹].» (شرح، ص ۲۳۵ و ۲۳۶).

پوشیده نیست پیشینیانی که «أُنُوَّت» را «مستلزم نقص و اذلال» می دیدند (نفائس الفنون، ط. شعرانی، ۱۶/۲)، بدینسان آیات و روایات و مآثورات را تفسیر و

گزارش می‌کرده‌اند؛ لیک کسانی که برکنار از این پیشفرضها به گزارش مآثورات می‌پردازند، سخنی دیگر دارند.

باید دانست:

اولاً، برخی از احادیثِ مُشعر به نکوهش زنان درست معنا نشده‌اند؛ ثانیاً، پاره‌ای از این احادیث ناظر به شرائط اجتماعی خاص یا مصادیق ویژه بوده‌اند؛ ثالثاً، انتساب پاره‌ای از آنها به پیشوایان دینی از بُن مخدوش است. (نگر: زن در اندیشه اسلامی، صص ۳۴-۳۶؛ و: حدیث پژوهی، مهریزی، ۱/ ۲۴۷-۳۱۲).

به هر روی، و گذشته از بحث در صحّت روایت یا چگونگی دلالت این شعر یا مآثوراتی از این قبیل، باید به یاد داشت که -به قول علامه طباطبائی (قُدّس سرّه)- «مشاهده و تجربه حکم می‌کند که زن و مرد دو فرد از نوع واحد هستند، یعنی دو فرد انسانی. ... و ... کمالات نوعی که برای یک صنف میسور است برای صنف دیگر نیز دست‌یافتنی است. ...» (زن در اندیشه اسلامی، ص ۳۲).

نظر به نصوص مآثورات در روند تاریخی صدور و نقل و ثبتشان ما را به ظرائف فراوانی توجّه می‌دهد که در مواجهه با مآثورات ضرور هستند.

ابوهریره از رسول خدا -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «شومی در سه چیز است: وسیله نقلیه، زن و خانه». عایشه خاطر نشان می‌کند: «پیامبر این گفته را به عنوان سخن اهل جاهلیت نقل کرده و راوی ابتدای سخن پیامبر را نقل نکرده است». (نگر: زن در اندیشه اسلامی، ص ۳۵ و ۳۶).

همین نمونه کافی است تا ما را به جستجوی «شأن صدور» احادیث و فضای گفتار وادارد و از «رد» یا «قبول» یا تفسیر شتابکارانه جلوگیری کند.

در این ابواب، همچنین بنگرید به: شخصیت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه. ش.

۲/۳۷: يَكْمِزْنَ قَلْبَكَ ... میبیدی می‌نویسد: «از نسبت کسر به قلب فهم می‌شود که تشبیه قلب به شیشه فرموده و وجه شبه روشنی و رقت و لطافت است، و چنانچه شیشه رنگ مظروف می‌گیرد، به مرتبه‌ای که شیشه نمی‌نماید، دل عالم صورت معلوم می‌پذیرد و به رنگ او درمی‌آید.

رَقِّ الزُّجَاجِ وَ رَاقَتِ الْخَمْرِ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الْأَمْرِ
فَكَأَنَّمَا خَمْرٌ وَلَا قَدَحٌ وَكَأَنَّمَا قَدَحٌ وَلَا خَمْرٌ
از صفای می و لطافتِ جام با هم آمیخت رنگِ جام و مدام
همه جام است و نیست گوئی می یا مُدام است و نیست گوئی جام

و اگر کسی را کاری به دشواری از دست آید، شکایت ازو نتوان کرد که چرا برای کسی مرتکب آن کار نمی شود، لیکن اگر به سهولت میسر باشد، محلّ شکوه است؛ پس شکایت ثانیه از عدم جبر، اشارتست به آنکه جبر دلهای شکسته از دست ایشان آسان می آید.» (شرح، ص ۲۳۴).

۳۸

در شرح میبدی (ص ۶۱۳) عنوان دارد: «ترجیح آخرت بر دنیا به ابین اشارات و تقبیح حرص و بخل به احسن عبارات».

۳۹

در شرح میبدی (ص ۶۹۷) عنوان دارد: «بیان آنکه عقل برای اقامت رسم عبودیت است، نه برای ادراک سرّ الوهیت».

۲/۳۹: ... فِي الْقَدَمِ: میبدی می نویسد: «تخصیصِ قَدَم از صفاتِ حَقّ - تعالی - به ذکر، برای آنست که انسان مظهرِ عکوسِ اشعّۀ اکثرِ صفاتست و هر صفت که پرتو آن بر انسان افتاده ادراک آن می تواند کرد و هر صفت که او مظهر آن نیست، مثل وجوب وجود و قَدَم، از ادراک آن عاجزست.» (شرح، ص ۶۹۷).

۴۰

در شرح میبدی (ص ۷۰۰) عنوان دارد: «مذمّت دنیا که دام فریب و کان آسیب است».

۴۱

در شرح میبدی (ص ۷۰۵) عنوان دارد: «نهی از گفتن اسرار با غیر کرام و ابرار».

ابن یمین فریومدی مفهوم این دو بیت را چنین به نظم پارسی درآورده است:
 نزدِ کریم راز و دیعت اگر نهی نزدِ کرامِ خَلق بُود راز سر به مُهر
 در خانه ایست بسته دروگم شده کلید رازی که نزد من بود، آن خانه در به مُهر
 (دیوان ابن یمین، ص ۶۱۷).

۴۲

در شرح میبیدی (ص ۶۹۸) عنوان دارد: «بیان عجز انسان و ایمان به قضای یزدان». حکایتِ برخورداری مردم نادان و نابرخورداری دانایان و دانشوران، از مضامینِ رایج در ادب پارسی و تازی است که سرایندهگانِ هریک از منظرِ باورها و جهان‌بینی خویش بدان پرداخته و نظر انداخته‌اند:

آنجا که ابوالعلائی مَعَرّی -از سرِ آن تیره‌نگری که درو هست- گفته است:

کَمْ عَالَمٍ عَالَمٍ أَغْنَيْتَ مَذَاهِبُهُ وَ جَاهِلٍ جَاهِلٍ تَلَقَّاهُ مَرْزُوقًا
 هَذَا الَّذِي جَعَلَ الْأَوْهَامَ حَازِرَةً وَ صَيَّرَ الْعَالِمَ التَّحْرِيرَ زَنْدِيقًا

سعدی از چشم‌اندازِ موقنانه و دین‌ورزانه خویش می‌گوید:

اگر دانش به روزی درفرودی ز نادانِ تنگ‌روزی‌تر نبود
 به نادانِ آنچنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند

(نگر: سیر شعر و ادب ...، انوار، ص ۲۹).

نیز سنج: الإصباح علی المصباح ...، المؤیّدی، ص ۱۰۰.

۴۳

در شرح میبیدی (ص ۵۰۷) عنوان دارد: «باز نمودن شجاعت و قوّت و آشکار کردن فتوّت و مروّت». «مَعَدَّ (بفتح المیم): أبو العرب وهو معْدُن عدنان. وَمَذْجِج (بفتح المیم و تقدیم الحاء المهملة): أبو قبيلة.» (شرح، ص ۵۰۷).

۱/۴۳: «مَعَدَّ (بفتح المیم): أبو العرب وهو معْدُن عدنان. وَمَذْجِج (بفتح المیم و تقدیم الحاء المهملة): أبو قبيلة.» (شرح، ص ۵۰۷).

۳/۴۳: میبیدی می‌نویسد: «بیت ثانی دالّ بر آنکه حضرت ناظم در حرب نمی‌گریخته، و ثالث بر اینکه از پی لشکر گریخته نمی‌رفته، و این در قتال اهل بغی است؛ قال الشّافعی

رحمة الله عليه - : أخذ المسلمون السيرة في قتال المشركين من رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وأخذوا السيرة في قتال البغاة من علي - عليه السلام .
و ابن اعثم گوید: مرتضی در صفین با لشکر خود گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! انظروا لا تقاتلوا القومَ حتَّى يبدؤكم بالقتال، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ وَبِقِيَةٍ، وَإِذَا أَنْتُمْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَهَزِمْتُمُوهُمْ فَلَا تَقْتُلُوا مُذْبِرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَشْكُفُوا عَوْرَةً، وَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِجَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتَكُوا سِتْرًا وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا إِلَّا بِإِذْنٍ وَلَا تَأْخُذُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ شَيْئًا إِلَّا مَا أَصَبْتُمُوهُ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلَا تَكَلِّمُوا النِّسَاءَ وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ.»
(شرح، ص ۵۰۸)

۴۴

شرح میبیدی (ص ۷۵۱) عنوان دارد: «نهی از فروتنی با مردم دنی و تنبیه بر تفویض امر به قیاض غنی».

۴۵

در شرح میبیدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «اشارت به رضا و آسودن و منع از جان به غصه فرسودن».

۲/۴۵: بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّونِ: میبیدی می نویسد: «اشارت [است] به آیت «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [س نحل ی ۴۰]، و قال الكاشي في الاصطلاحات: كلمة كُنْ صُورَةُ الْإِرَادَةِ الْكَلْبِيَّةِ وَيَسْمُونَهَا كَلِمَةَ الْحَضَرَةِ.» (شرح، ص ۷۵۱).

۳/۴۵: در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۱۱۲ الف) - بدون یادکرد نام گوینده - آمده:
«مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا وَأَفْضَحَ الْكُفْرَ وَالْإِفْلَاسَ بِالرَّجُلِ»
که مصراع یکم آن، آشکارا، همان مصراع متن ماست.

۴۶

در شرح میبیدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «اشارت به رضا و آسودن و منع از جان به

غَصَّه فَرَسُودَن».

۴۷

در شرح میبیدی (ص ۷۴۹) عنوان دارد: «امر به غنیمت شمردن اقبال و نواختن درویشان به افضال».

یادآور این دو بیت تازی است:

«قَدِمَ جَمِيلًا إِذَا مَا شِئْتَ تَفْعَلُهُ وَلَا تُؤَخِّرُ فَنِي التَّأْخِيرِ آفَاتُ
أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ دُوْغِيْرٍ وَلِلْمَكَارِمِ وَالْإِحْسَانِ أَوْقَاتُ»
(روض الجنان، ط. آستان قدس، ۱۱۴/۲).

و شاید سعدی به چنین پیشینه‌ای نظر داشته و سروده:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
ابن‌یمین فریومدی در بخشی از دیوانش که برخی قطعات و اشعار عربی را آورده و به نظم پارسی ترجمه کرده است، این دو بیت را چنین آورده:

إِذَا هَبَّتْ رِيَّاحُكَ فَاغْتَنِمَهَا فَإِنَّ لِكُلِّ عَاصِفَةٍ سَكُونُ
فَلَا تَغْفَلْ عَنِ الْإِحْسَانِ فِيهَا فَلَا تَدْرِي السَّكُونُ مَتَى يَكُونُ

و اینگونه ترجمه کرده است:

چون جَست بادِ دولِتِ تو مغتنم شمار زیرا که هست عاصفه را بی‌گمان سکون
غافل مباش نیز ز احسان در آن زمان زیرا که آن سکون شناسد که کی و چون
(دیوان ابن‌یمین، ط. باستانی‌راد، صص ۶۱۵-۶۱۶).

۱/۴۷: إِذَا هَبَّتْ...: شیخ ابوالفتوح رازی - قُدَّسَ سِرُّهُ - نوشته: «در عرف معروف است که چون کسی را کاری روان باشد، گویند: «الرَّيْحُ لَهُ وَتَهَبُ لَهُ الرِّيحُ». و به زبان ما [= پارسی] گویند: باد بادِ اوست.» (روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۲۵/۹)، و آنگاه چند شاهد شعری آورده است، از جمله همین فقره متن ما.

همو جای دیگر (روض الجنان، همان طبع، ۱۱۴/۲) از این تعبیر بهره می‌جوید و می‌گوید: «... تا کارت روان است، و بادت جهان است، و هوایت صافی است، و آب به جوی تو است، پیش از آن که آبت برود و بادت بنشیند و کارت فرو ماند».

۲/۴۷: «خَافَقَةً صَفَتْ رِيحٍ مَقْدَرُكَهٗ مُؤَنَّثٌ سَمَاعِيٌّ اسْتِ، وَ ضَمِيرُهَا رَاجِعٌ بَعْدَ «و»»
(شرح میبدی، ص ۷۵۰).

۴۸

در شرح میبدی (ص ۲۴۵) عنوان دارد: «بیان اختیار ایام اُسبوع به طرزی مقبول مطبوع».

۲/۴۸: تَبَدَّى اللّٰهُ...: «همزه تَبَدَّى به الف مقلوب شده و به التقای ساکنین افتاده،...»
(شرح میبدی، ص ۲۴۶).

میبدی می نویسد: «اینجا شبهه ایست مشهور که چون وجود روز و شب موقوف حرکت فلک شمس است، پس چگونه بنیاد آفریدن سما در روز یکشنبه بوده باشد. و شیخ در فتوحات رفع شبهه به آن فرموده که فرق است میان یوم و نهار، و وجود یوم از یک دوره فلک اطلس است و او سما نیست، بلکه سما منحصرست در افلاک کواکب سیاره، و وجود نهار و لیل از حرکت فلک شمس است. و این بیت دلیل جمعی است که می گویند خلق سما مقدم بوده بر خلق ارض...» (شرح، ص ۲۴۶ و ۲۴۷).

می نویسم: این که آفرینش در چند روز صورت پذیرفته، و مراد از «روز» در مسأله خلقت چیست، و اگر روزهای آفرینش با روزهای دنیوی معهود نزد ما قابل تطبیق یا تبیین است، این تطبیق یا تبیین چگونه خواهد بود، معرکه آراء پیشینیان و پسینیان است. از برای پاره ای آگاهیها در این باره، نگر: قرآن کریم، با ترجمه و توضیحات و واژه نامه بهاء الدین خرّمشاهی، ج ۴: ۱۳۸۱ ه. ش.، ص ۱۵۷ (تفسیر س ۷ ی ۵۴)؛ و: نثر طوبی، شعرانی، ۳۴۲/۱ و ۳۴۳، ذیل «سِت»؛ و:

حق آن است که - به قول علامه مولانا محسن فیض کاشانی - آیات و اخبار مربوط به اینگونه مقولات از «متشابهات» محسوب اند (نگر: الصّافی، تحقیق الامینی، ۱۸۵/۳ و ۱۸۶).

۴/۴۸: قَالَتِلَّاءُ: «ثَلَاثَاءُ»، در لغت، هم به فتح یکم و هم به ضم یکم، ضبط شده است (نگر: اقرب الموارد) و ما از ضبط نسخه اسامان پیروی کرده ایم.

۶/۴۸: الحاجةُ إلى الشَّيءِ: الفقرُ إليه معَ مَحَبَّتِهِ، والحاجُّ جمعُها. (شرح میبدی، ص ۲۴۹)؛ «حاجات و حاج جمع حاجة و حوائج غلط» (کشکول شیخ بهاء الدین عاملی - قدس سره -، ط. اعلمی، ۴۲۸/۳).

۴۹

در شرح میبدی (ص ۲۹۳) عنوان دارد: «بیان آنکه فرح لازم ترح است و یسر تابع عسر».

۱/۴۹: الیاس: بنا بر هنجارها و رواداری‌های صرفی عربی، نیازی به تصرّف در ضبط دستنوشته‌ها و برافزودن «ء» نبود؛ فتأمّل.

۳/۴۹: در غالب منابع و مصادر و بیشترین دستنوشته‌های أنوارالعقول که این شعر را آورده‌اند، بجای «الأدیب»، «الأریب» آمده (نگر: شرح میبدی، ص ۲۹۳؛ و: أنوارالعقول، ص ۱۱۵) - که ظاهراً انساب است؛ و الله أعلم.

۵/۴۹: سنجیدنی است با:

إِذَا الْحَادِثَاتُ بَلَغْنَ الْمَدَى وَكَادَتْ لَهُنَّ تَذُوبُ الْمُهَجِ
وَجَلَّ الْبَلَاءُ وَقَلَّ الْعَزَاءُ فَعِنْدَ التَّنَاهِي يَكُونُ الْفَرَجُ

(روض الجنان، ط. آستان قدس، ۳۲۶/۲).

۵۰

در شرح میبدی (ص ۴۶۷) عنوان دارد: «بیان اطوار سرای سپنج که رنج او با راحت است و راحت او با رنج».

۴/۵۰: بعض شراح نهج البلاغه حکمت «لَا يَتَنَغَّى لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْفَنَى؛ يَبِينَا تَرَاهُ مُعَافًى إِذْ سَقِمَ، وَيَبِينَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ» را، با این بیت (البته با ضبط: «و آمن...»)، سنجیدنی یافته است. نگر: إرشاد المؤمنین، ط. جلالی، ص ۵۴۰ و ۵۴۱.

۵۱

در شرح میبیدی (ص ۶۱۶) عنوان دارد: «ارشاد نفس به صفات فاخر و تنبیه بر مرگ و روز آخر».

دو بیت دیگر که در أنوارالعقول (ص ۳۱۵) و شرح میبیدی (ص ۶۱۷) در ادامه این پنج بیت آمده، برای تتمیم معنا، مناسب به نظر می‌رسد.

۴/۵۱: جِنَازَةُ: در M حرف یکم کسره نداشت و در لغت هم فتح و هم کسر آن رواست. «الجِنَازَةُ بالكسر ويُفتح: المیت؛ وقيل الجِنَازَةُ بالكسر: المیت وبالفتح: السریر، وقيل العکس، وقيل الجِنَازَةُ بالكسر: السریر مع المیت وكل من يُشيعُهُ.» (أقرب الموارد).

۵۲

در شرح میبیدی (ص ۶۵۸) عنوان دارد: «دم زدن از محبت رسول که فرض عین است و در ذمت همّت همه به مثابه دین است».

۲/۵۲: وَمَنْ كَانَ لِي...: امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خطبه زرف و شگرف موسوم به «قاصعه» در باره همراهی با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و این که چگونه تحت نظر آن حضرت روزگار کودکی را گذرانیده و بالیده‌اند، سخنانی دلپذیر دارند که ترجمه پاره‌ای از آن از این قرار است: «... آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد، ... و من در پی او بودم [در سفر و حضر] چنانکه شتربچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت. هر سال در حراء خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای مسلمانانی راه نیافته بود؛ من سومین آنان بودم. روشنائی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم...» (نهج البلاغه، با ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ج ۳، ص ۱۹۲).

۲/۵۲: وَأَنْعَسَنِي بِالنَّهْلِ مِنْهُ وَبِالْعَلِّ: «الْعَلُّ: الشُّرْبُ الثَّانِي؛ وَالنَّهْلُ: الشُّرْبُ الْأَوَّلُ، فَإِنَّ الْإِبِلَ تَسْقَى فِي أَوَّلِ الْوَرْدِ فَتَرُدُّ إِلَى الْعَطْنِ، ثُمَّ تَسْقَى الثَّانِيَةَ فَتَرُدُّ إِلَى الْمَرْعَى.» (شرح میبیدی،

ص ۶۵۸).

۴/۵۲: آخانی: «اشارت است به عقد مؤاخات میان مهاجرین و انصار و میان محمد و علی | صلوات الله علیهما و علی آلهما | در سال هجرت» (شرح میبدی، ص ۶۵۸).

۵/۵۲: این اتمام انعام که امیر مؤمنان - صلوات الله و سلامه علیه - بدان اشارت می فرماید چیست؟

از یک منظر، می تواند اشارتی عام و فراگیر به تبلیغ تمام و کمال دین و ادای بی کم و کاست وظیفه رسالت باشد، که بجای خویش درست است.

از نظرگاه دیگر، می تواند معنائی خاص تر، یعنی همان چیز را که خداوند در قرآن کریم مایه اکمال دین قلمداد فرموده است، مورد اشارت و تنبیه قرار دهد.

آن معنای سترگ همانا «ولایت» است و خداوند اعلان ولایت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیهما السلام - را در روز غدیر مایه اکمال دین و اتمام نعمت قلمداد فرموده (نگر: س ۵ ی ۳؛ و نیز نگر: الصّافي في تفسير القرآن، تحقیق السید محسن الحسینی الأمینی، ۳/۳۷۵).

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (س ۵ ی ۳) «... خدای تعالی باز نمود که نعمت، نعمت دین است... و تمام این نعمت را که به اکمال دین مقرون کرد، به ولایت مردی تمام باز بست که رضای خدای تعالی به قبول ولای او حاصل توان کرد.» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۶/۲۴۷).

ابونعیم از ابوسعید خدری روایت کرده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَأَمَرَ بِقَلْعِ مَا تَحْتَ الشَّجَرِ مِنَ الشُّوْكِ، وَقَامَ فَدَعَا عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَام - فَأَخَذَ بِضَبْعِهِ حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى إِبْطِئِهِ وَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ أَنْصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». ثُمَّ لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِثْمَامِ النَّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي.» (تأويل الآيات الظاهرة، تحقیق حسین الأستاذولي، ص ۱۵۱ و ۱۵۲).

زبانِ حالِ راقمِ این سطور، در این مقام، سخن همان شاعر است که گفت:

مَوَاهِبُ اللَّهِ عِنْدِي جَاوَزَتْ أَمَلِي وَلَيْسَ يَبْلُغُهَا قَوْلِي وَلَا عَمَلِي
لَكِنَّ أَشْرَفَهَا عِنْدِي وَأَفْضَلَهَا وَلَا يَسْتِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

(مناقب آلِ ابی طالب علیهم السلام، ط. دارالاضواء، ۱۷۵/۲؛ و: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۲۴۷/۶).

۵۳

در شرحِ میبیدی (ص ۶۶۲) عنوان دارد: «حکایت غزای احد در حوالی مدینه و غالب شدن اهل کفر و کینه».

۵/۵۳: «کَبُش: سردار لشکر... و طَلَحَة عطف بیان کَبُشَهُمْ، و او را «کَبُشُ الکتیبه» گفتندی.» (شرحِ میبیدی، ص ۶۶۳).

۵۴

در شرحِ میبیدی (ص ۶۳۵) عنوان دارد: «منع از آتش حرص افروختن و آب و به مردم فروختن».

این شعر لَختی یادآور یکی از حِکَمِ تابناکِ نهجِ البلاغه‌ی شریف است: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا» (شرح حکم نهج البلاغه، الشَّيْخ عَبَّاسُ الْقُمِّي، ص ۱۵۴؛ و: نهج البلاغه، با ترجمه دکتَر شهیدی، ص ۳۷۰، حکمت ۶۶).

۵۵

در شرحِ میبیدی (ص ۷۲۲) عنوان دارد: «خطابِ مبنی بر اظهار حق به عمرو بن عبد الوَدِّ در غزای خندق».

حاج ملاحادی سبزواری - قُدَس سِرُّهُ الشَّرِیف - در گزارش این شعر، خاطر نشان می‌کند که این ابیات، حاوی اشاراتی به شرائطِ امامت و خلافت و فراهم بودنِ این شرائط در حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - است (تفصیل را، نگر: الرَّاحِ الْقَرَّاح، صص ۲۰۲-۲۰۶).

۱/۵۵: الإقدام: آنگونه که میبیدی در شرح خویش (ص ۷۲۲) و حاجی سبزواری در الرّاح القّراح (ص ۲۰۱) گفته‌اند، هم به کسرِ همزه می‌توان خواند و هم به فتحِ همزه. طبعاً ما باعثی برای تغییر ضبطِ نسخهٔ اساسمان ندیدیم.

۵/۵۵: مقدّم: حاجی سبزواری گفته است: «أي: في معرفة الله والعمل بمقتضاها.» (الرّاح القّراح، ص ۲۰۲).

۵۶

در شرح میبیدی (ص ۶۵۹) عنوان دارد: «حکایت غزای بدر و فتح رسول عالی قدر».

۵۷

شعرِ بلندی که این دو بیت در آن است، در شرح میبیدی (ص ۶۲۴)، عنوان دارد: «حکایت اشتیاق خویش به فاطمه و شکایت از فراق و محن متراکمه».

۲/۵۷: فَاطِمًا: «فاطم: مُرَحَّم فَاطِمَه، برای ضرورت شعر.» (شرح میبیدی، ص ۶۲۵).
در بابِ تَرْخِيم نگر: موسوعة النحوي والصرف والإعراب، الدكتور إميل بديع يعقوب، صص ۲۲۳-۲۲۵.

۵۸

در شرح میبیدی (ص ۶۵۱) عنوان دارد: «خبر دادن از خروج مهدی موعود به بخت فرّخ و طالع مسعود».

۴/۵۸: ... وَ عَجِلُوا: سزاوار آن است که واپسین سخنِ میبیدی را در شرح این شعر، ما نیز از صدقِ دل بازگوئیم و بازنویسیم: «امید به کرم و هَبْ نَعَمْ آنکه باصرهٔ ما از کحل الجواهر خاک آستان آن حضرت روشنی یابد و آفتاب عالم تاب حقیقت جامعهٔ او بر در و بام تشخّص ما تابد؛ «وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» [س ابراهیم ی ۲۰].» (شرح، ص ۶۵۲).

۵۹

در شرح میبیدی (ص ۴۳۳) عنوان دارد: «حکایت حوادث که در غزای احد رو نموده و

ابواب عبرت بر روی اهل خبرت گشوده».

۲/۵۹: وَالْمُؤْمِنِينَ ... وَعِدُوا: میدی گوید: «چون ابوسفیان و قریش از احد به جانب مکه مراجعت کردند، پشیمان شدند و می خواستند که بازگردند و به مدینه روند و چون این خبر به پیغمبر رسید، با هفتاد کس به حمراء اسد آمد که تا مدینه هشت میل است و خدا رعب در دل کفار شقاوت آثار انداخت و به مکه رفتند و آیتِ «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» [س ۳ ی ۱۷۲] نازل شد و مصراع رابع اشارت به این است.» (شرح، ص ۴۳۴).

۵/۵۹: لَا أَبَا لَكُمْ: «لَا أَبَا لَكَ» و «لَا أَبَا لَكُمْ» و نظائر آن، از تعابیر متداول در زبان تاریخی عربی است.

لغویان قدیم گفته اند: «قَدْ تَكَرَّرَ فِي الْحَدِيثِ: «لَا أَبَا لَكَ» وَهُوَ أَكْثَرُ مَا يُذَكَّرُ فِي الْمَدْحِ؛ أَيْ لَا كَافِي لَكَ غَيْرُ نَفْسِكَ. وَقَدْ يُذَكَّرُ فِي مَعْرُضِ الذَّمِّ كَمَا يُقَالُ: لَا أُمُّ لَكَ. وَقَدْ يُذَكَّرُ فِي مَعْرُضِ التَّعْجِبِ وَدَفْعًا لِلْعَيْنِ، كَقَوْلِهِمْ: لِلَّهِ دُرُّكَ. وَقَدْ يُذَكَّرُ بِمَعْنَى جِدِّ فِي أَمْرِكَ وَشَمِيرٍ؛ لِأَنَّ مَنْ لَهُ أَبٌ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ شَأْنِهِ. وَقَدْ تُخَذَفُ اللَّامُ فَيُقَالُ: «لَا أَبَاكَ» بِمَعْنَاهُ.» (لسان العرب، ذیل «أبی»؛ غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۳۴/۱؛ و نیز سنج: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۲۸/۱).

ابن منظور در لسان العرب فصلی مُشبعی در باره این تعبیر قلم فرسائی کرده که به جای خویش مراجعه کردنی است.

زمخشری گوید: «الأصلُ في قولهم: «لَا أَبَا لَكَ» و «لَا أُمُّ لَكَ»، نَفْيُ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَبٌ حُرٌّ وَأُمُّ حُرَّةً، وَهُوَ الْمُتَقَرِّفُ وَالْهَجِينُ الْمَذْمُومَانِ عِنْدَهُمْ. ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي مَوْضِعِ الْإِسْتِقْصَارِ وَالْإِسْتِبْطَاءِ، وَنَحْوِ ذَلِكَ، وَالْحَثُّ عَلَى مَا يَنَافِي حَالَ الْهَجَنَاءِ وَالْمَقَارِفِ.» (الفاثق، ۳/۳۳۶، ذیل «لهو»).

تعبیر «لَا أَبَا لَكُمْ» در نهج البلاغه ی شریف سه بار (در خطبه های ۳۶ و ۳۹ و ۱۲۷ بنا بر شماره گذاری نسخه مُعْجَم مُنْهَرَسِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ) به کار رفته است:

— «... وَلَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ - بُحْرًا، وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا.» (پایان خطبه ۳۶).

— «مَنْ يَتَّبِعُ مَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ، لَا أَبَا لَكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ؟...» (آغاز خطبه ۳۹)

— «... فَلَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا، وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ،...» (خطبه ۱۲۷).

ابن میثم بحرانی - قُدس سرّه - شارح والامقام نهج البلاغه، می نویسد: «قوله: لَا أَبَا لَكُمْ، كلمة اعتيدت في ألسنة العرب. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: يُرَادُ بِهَا الْمَدْحُ، وَقَالَ غَيْرُهُ: يُرَادُ بِهَا الذَّمُّ، فَإِنْ عَدِمَ اللَّحُوقُ بِأَبٍ يَسْتَلْزِمُ الْعَارَ وَالسَّبَّةَ، وَقِيلَ: هِيَ دَعَاءٌ عَلَى الْمَرْءِ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ أَبٌ يَعِزُّهُ وَيَشُدُّ ظَهْرَهُ وَتَقِيَّ الْأَبَ يَسْتَلْزِمُ نَفْيَ الْعَشِيرَةِ لَهُ فَكَأَنَّهُ دَعَاءٌ بِالذَّلِّ وَعَدَمِ النَّاصِرِ.» (شرح نهج البلاغه، ط. قم، ۹۲/۲).

بسی پیش از وی، شارح دیگر نهج البلاغه، علی بن زید بیهقی، مشهور به ابن فُنْدُق، درباره تعبیر «لَا أَبَا لَكُمْ»، نوشته است: «يذكر في المدح والذم: أَمَّا الذَّمُّ: فـ «لَا أُمَّ لَكَ تَقَرَّ عَيْنُهَا بِكَ أَوْ «لَا أُمَّ لَكَ» معروفة، يعني أنك لقيط، لا يُعْرِفُ لَكَ أُمٌّ وَلَا أَبٌ يَهْدِيَنِ الْمَعْنَيْنِ. أَوْ أَنَّكَ مِنْ سِفَاحٍ لَا مِنْ نِكَاحٍ. وَقَدْ يُورَدُ اسْتِدْفَاعًا لِلْمُعَاتَبَةِ، كَقَوْلِهِمْ: قَاتِلَكَ اللَّهُ. وَأَمَّا فِي الْمَدْحِ، فَلَا أُمَّ لَكَ، يعني أنك مُتَفَرِّدٌ فِي هَذَا الْأَمْرِ لَا نَظِيرَ لَكَ، كَأَنَّكَ لَمْ تَلِدْكَ أُمٌّ، وَهَذَا لَا يَكُونُ. وَمِنْ قَبِيلِ الْمَدْحِ: لَا أُمَّ لَكَ تُشْفِيكَ، وَلَا أَبٌ لَكَ يُوْرِنُكَ خَزِيًا وَعَارًا. وَيُقَالُ: لَا أَبَ لَكَ وَلَا أَبَا لَكَ، أَي لَا أَبَ يَكْفِيكَ، وَلَا كَافِي لَكَ إِلَّا أَنْتَ. وَيُقَالُ أَيْضًا: لَا أَبَاكَ.» (معارج نهج البلاغه، تحقيق أسعد الطيّب، ص ۳۱۷).

همو در جای دیگر از شرح نهج البلاغه اش (معارج، همان تحقيق، ص ۴۸۶) معنای «فَقَدَّتْ أُمَّكَ» را بر وجوه مذموم «لَا أُمَّ لَكَ» افزوده.

در اینجا آنچه را مترجمان نهج البلاغه در ترجمه «لَا أَبَا لَكُمْ» در سه فقره یادشده (خطبه های ۳۶ و ۳۹ و ۱۲۷ بنا بر شماره گذاری المعجم المنهّس) آورده اند، یاد می کنیم:

— ترجمه کهن (منسوب به سده های ۵ و ۶، تصحیح دکتر جوینی، ج ۲): «ای عجب از شما، پدر مباد شما را!» (ص ۸۰ و ۸۱)، «پدر مباد شما را، عَجَب مر شما را» (ص ۸۳)، «عَجَب از شما، پدر مباد شما را» (ص ۲۹۳).

— ترجمه استاد دکتر شهیدی (ج ۳): «ای ناکسان!» (ص ۳۷ و ص ۳۸ و ص ۱۲۶).

— ترجمه استاد علی اصغر فقیهی (ج ۱): «ای مردمی که پدر برایتان مباد» (ص ۸۵)،

«پدر برای شما مباد» (ص ۸۸)، «پدر برایتان مباد» (ص ۲۴۴).

— ترجمه شادروان فیض الاسلام: «ای بی پدرها» (ص ۱۲۱؛ با این توضیح که «جمله

لَا أَبَا لَكُمْ را عرب در موقع مذمت و نفرین گوید، زیرا پدرنداشتن نزدشان سبب ذلت و

خواری است؛ و ص ۱۲۴ و ص ۳۹۵).

— ترجمه دکتر محمودرضا افتخارزاده (چ ۱) «بی پدران» (ص ۳۷۵، و ص ۳۸۱، و ۳۶۷).

— ترجمه آقای عبدالمجید معادیخواه (چ ۶): «ای هرزاندیش‌های بی‌ریشه!» (ص ۶۴)، «ای بی‌تبارها!» (ص ۶۶)، «ای بی‌ریشه‌ها!» (ص ۱۵۹).

برابرنهاده‌های برخی از مترجمان را نیز که «لَا أَبَا لَكُمْ» را در بیت مورد بحث از سلوة الشّیعه ترجمه کرده‌اند، در اینجا می‌آوریم:

— ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی: «بی‌پدر شوید!» (دیوان امام علی علیه‌السلام، چ ۲، ص ۲۲۴).

— ترجمه شادروان مصطفی زمانی: «بی‌پدرشده‌ها» (دیوان امام علی علیه‌السلام، چ ۱، ط. نصایح، ص ۱۶۵).

— ترجمه قاضی حسین میدی: «مباد پدر مر شما را!» (شرح دیوان، ص ۴۳۵).
در ترجمه مرحوم محمدجواد نجفی هم بکلی عبارت به گونه دیگر فهمیده شده و بیت را اینگونه ترجمه کرده‌اند: «اگر زبان شما گویا شود به فخری که پدری از شما در میان آن برادرانی که قبر آنها را دربرگرفته وجود ندارد» (دیوان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، ص ۳۸). پوشیده نیست که ترجمه نادرست است.

۶/۵۹: طَلْحَة: «طلحه: پسر ابی طلحه بن عبد العزی» (شرح میدی، ص ۴۳۵).
«... در اُحد... اوّل طلحه بن ابی طلحه که او را از غایت شجاعت «کبش الکتیبه» گفتندی، به میدان آمد و مبارز جُست. و مرتضیٰ پیش رفت و به شمشیر فرق او را بشکافت و پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- شاد شد و مسلمانان تکبیر گفتند.» (شرح میدی، ص ۴۳۶).

نیز نگر: مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ابن شهر آشوب، ط. دارالأضواء، ۱۴۷/۳ و ۱۴۸؛ و: الإرشاد مفید، تحقیق مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۱/۸۰ و ۸۶؛ و: مغازی واقدی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ۱/۱۶۴.

۷/۵۹: عُثْمَان: در کارزار اُحد «پس از کشته شدن طلحه بن ابی طلحه» برادرش،

عثمان بن ابی طلحه، علم برداشت و گفت:

إِنَّ عَلَى أَهْلِ اللِّوَاءِ حَقًّا أَنْ يَخْضِبُوا الصُّغْدَةَ أَوْ تَنْدَقَّا

یعنی: پرچمداران را بایسته آن است که این نیزه‌های راست را از خون رنگین کنند یا نیزه‌ها شکسته شوند.

و مبارز جُست و علی پیش رفت و او را هم بکشت...؛ و بعضی گویند: قاتل عثمان حمزه بود. (شرح میبدی، ص ۴۳۶؛ نیز نگر: همان، ص ۶۶۴).
گُنیّه این عثمان، ابوشیبه بود (مغازی و اقدی، ترجمه مهدوی دامغانی، ۱/۱۶۴).

۸/۵۹: فِهْرٍ: (بکسر الفاء): ابوقبیلۀ من قریش، و هو فِهْر بن مالک بن النّضر. (شرح میبدی، ص ۴۳۵).

«... اگر گوئی: این جماعت از بنی عبدالدار بوده‌اند، و بیت... ناطق است به آنکه... از قبیلۀ فِهْرند، گوئیم: منافات نیست؛ چه عبدالدار پسر قُصی بن کلاب بن مُرّة بن کعب بن لُوی بن غالب بن فِهْر بوده.» (شرح میبدی، ص ۴۳۷).

۸/۵۹: شُمُّ الْأَنْوَفِ: «أَشْمٌ: بلندبینی، و شُمّ (بضم): جمع او؛ و أَشْمُ الْأَنْفِ: کنایت از شریف کریم، چه به حسب فراست بلندی بینی دلالت بر شرف و کرم دارد، و این مثل «عریض القفا» است که کنایت از ابله است، به سبب آنکه عرض قفا از روی فراست دلیل بلاهت و سفاهت است.» (شرح میبدی، ص ۴۳۵).

توضیح را، می‌افزایم: «فراست» (به کسر فاء؛ و نه به فتح فاء که به معنای «اسپ‌شناسی» است) نزد مسلمانان نام همان دانشی است که امروز «قیافه‌شناسی» (Physiognomy) خوانده می‌شود و عربها در روزگار جاهلیّت آن را «علم قیافه» می‌گفتند. در میان متصوّفان به «فراست» بسیار اهمیّت داده می‌شده است. نگر: دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ص ۲۰۹۶ و ۲۰۹۷؛ و: گزیده رسائلِ إخوان الصّفا، حلبی، چ اساطیر، ص ۱۷۲، هامش.

از برای آشنائی با مُجمَلی از مطالبِ علمِ فراست در فرهنگِ مسلمانان، نگر: نخائس الفنونِ شمس الدّین اُمّلی، ط. شعرانی، ۳/۲۷۱ - ۲۸۱.

۹/۵۹: أَحْمَدُ الْخَيْرِ: ما در کسره دادن به «خیر»، باعشی برای تغییر در ضبطِ نسخه

اساسمان ندیدیم. میبدی گوید: «خَيْرُ يَا مَرْفُوعٍ وَ نَعْتَ أَحْمَدُ، يَا مَجْرُورٍ وَ مَضَافٌ إِلَيْهِ
[است]، چنانچه عبدالمطلب را «شَيْبَةُ الْحَمْدِ» و هاشم را «عَمْرُو الْعُلَى» می گفتند.» (شرح،
ص ۴۳۷).

۹/۵۹: أُبَيُّ: «أُبَيُّ: پسر خلف بن وهب بن حذافه» (شرح میبدی، ص ۴۳۷).
«أُبَيُّ بْنُ خَلْفٍ دَر مَكَّةَ بِاِیْغَمْبَرٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَكْتَفَتْ: اسبی را به ارزن می پرورم
تا بر بالای آن اسب تو را قتل کنم. و پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَو سَلَّمَ - فرمود: بَل اَنَا
اَقْتُلُكَ، اِنْ شَاءَ اللّٰهُ.

و بعضی گویند: چون امیه برادرش در بدر کشته شد و او اسیر گشت و فدا بداد، این
سخنان اتفاق افتاد. و آن دم که قریش در احد بر لشکر اسلام غلبه کردند، أُبَيُّ حمله بر
پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَو سَلَّمَ - برد و پیغمبر حربه از دست حارث بن صمه یا
زبیر بن عوام بستد و بر أُبَيُّ زد و او را مجروح کرد و در مَرِّ الظُّهْرَانِ یا سَرَفِ بَمَرْدِ.
و این کثیر گوید: پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَو سَلَّمَ - به دست مبارک خود غیر أُبَيُّ را
نکشت.» (شرح میبدی، ص ۴۳۸).

همچنین نگر: مغازی و واقدی، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۱۷۶ و ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و:
مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ط. دارالاضواء، ۱۵۸/۱ و ۱۷۹؛ و:
نفاثات الفنون، ط. شعرانی، ۳۱۲/۲.

۱۲/۵۹: صَرَدَ: میبدی می نویسد: «صَرَدَ (به سکون راء): سرما، و فارسی معرَب است،
و به فتح: زود سرما یافتن» (شرح، ص ۴۳۸).

۱۳/۵۹: مَشْهَدٌ صِدْقٍ: شیخ فخرالدین طریحی - رضوان الله علیه - می نویسد: «كَلِمَا
نُسِبَ إِلَى الصَّلَاحِ وَالْخَيْرِ أُضِيفَ إِلَى الصِّدْقِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «مُبَوَّأٌ صِدْقٍ» [۹۳/۱۰] وَ كَقَوْلِهِمْ:
«دَارُ صِدْقٍ» وَ «فَرَسٌ صِدْقٍ.» (مجمع البحرين، إعداد محمود عادل، ۵۹۵/۲).

راغب اصفهانی گوید: «يُعْبَرُ عَنْ كُلِّ فِعْلٍ فَاضِلٍ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا بِالصِّدْقِ، فَيُضَافُ إِلَيْهِ ذَلِكَ
الْفِعْلُ الَّذِي يُوصَفُ بِهِ نَحْوُ قَوْلِهِ: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» [الْقَمَر ۵۵]، وَ عَلَى هَذَا:
«أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» [يونس ۲]، وَ قَوْلُهُ: «أَدْخَلَنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرَجَنِي مُخْرَجَ
صِدْقٍ» [الإِسْرَاءُ ۸۰]، «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» [الشُّعْرَاءُ ۸۴]، فَإِنَّ ذَلِكَ

سؤالُ أَنْ يَجْعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى صَالِحًا، يَحِثُّ إِذَا أَتْنِي عَلَيْهِ مَنْ بَعْدَهُ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الشَّاءَ كَذِبًا بَلْ يَكُونُ
كما قال الشاعر:

إِذَا نَحْنُ أَتَيْنَا عَلَيْكَ بِصَالِحٍ فَأَنْتَ الَّذِي تُشْنِي وَفَوْقَ الَّذِي تُشْنِي

(مفردات ألفاظ القرآن، تحقيق داودی، ص ۴۷۹ و ۴۸۰).

باری، فی الجملة «العرب إذا مدحت شيئاً أضافته إلى الصدق ليعلم أن كل ما يُطَنُّ به من
الخير ويطلب منه فإنه يصدق ذلك الظن ويوجد فيه، و منه في التنزيل: «قدم صدق» [يونس /
۲] و «لسان صدق» [الشعراء / ۸۴] و «مبوء صدق» [يونس / ۹۳] و «مقعد صدق» [القمر /
۱۵۵].

قال الرضي: والمراد بالصدق في مثل هذا المقام، مطلق الجودة، لا الصدق في الحديث،
وذلك مستحسن جيد عندهم حتى صاروا يستعملونه في مطلق الجودة، فيقال: ثوب صدق وخل
صادق الحموضة. (قاموس الصحيفة، الحسيني، ص ۲۳۷).

(افزودنی است علامه حاج میرزا ابوالفضل طهرانی - قدس سره - برداشتی متفاوت را
مجال طرح و ارائه داده است؛ نگر: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشر، ط. موحد ابطحی،
۵۳/۲ و ۵۴).

۶۰.

در شرح مبدی (ص ۴۶۳) عنوان دارد: «تحسين تحصيل ادب و زیرکی در صغر سن و
اول کودکی».

از برای تحلیلی بلاغی در باب این سروده، نگر: بلاغت نهج البلاغه، ص ۲۱-۲۳.

۱/۶۰: گفته اند که در این بیت تلمیحی هست به کریمه «... رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا
وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (س ۲۵ ی ۷۴) (نگر: بلاغت نهج البلاغه، ص ۲۲).

۲/۶۰: ... كَالنَّشْرِ فِي الْحَجَرِ: ابن عبد البر در جامع بیان العلم از رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
و آله - نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَهُوَ شَابٌّ، كَانَ كَوْشَمٍ فِي حَجَرٍ،
وَمَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يَدْخُلُ فِي السِّنِّ، كَانَ كَالْكِتَابِ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ.» (آداب المتعلمين، تحقيق
جلالی، ص ۸۴، هامش).

همو از ابو عبد الله نَفَطَوَيْهِ نقل کرده است:

أَرَانِي أَنَسَى مَا تَعَلَّمْتُ فِي الْكِبَرِ وَلَسْتُ بِنَاسٍ مَا تَعَلَّمْتُ فِي الصِّغَرِ
وَمَا الْعِلْمُ إِلَّا بِالتَّعَلُّمِ فِي الصَّبَا وَمَا الْجِلْمُ إِلَّا بِالتَّحَلُّمِ فِي الْكِبَرِ
وَلَوْ فُلِقَ الْقَلْبُ الْمُعَلَّمُ فِي الصَّبَا لَأُلْفِيَ فِيهِ الْعِلْمُ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ

(آداب المتعلمين، تحقیق جلالی، ص ۸۴، هامش)

ماوَرْدِي در أَدَبُ الدِّينِ و الدِّينِ از امیرالمؤمنین - علیه السَّلام - نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «قَلْبُ الْحَدِّثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ». آنگاه ماوَرْدِي خود توضیح داده است: وَإِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ لِأَنَّ الصَّغِيرَ أَفْرَغَ قَلْبًا، وَأَقْلُ شُغْلًا، وَ أَيْسَرُ تَبَدُّلًا، وَ أَكْثَرُ تَوَاضُّعًا. (آداب المتعلمين، تحقیق جلالی، ص ۸۳، هامش).

۵/۶۰: النَّاسُ اثْنَانِ...: یادآور این حدیث شریف عَلَوٰی است که: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ زَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيْهُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ». (نهج البلاغه، ط. شهیدی، ج ۳، ص ۳۸۷).

۶۱

در شرح میبدی (ص ۲۲۵) عنوان دارد: «شکایت روزگار غدار و حکایت دوستان بی اعتبار».

۱/۶۱: الْمَوَدَّةُ: میبدی گوید: «چون مهر در دل افتد، او را «هوئی» گویند، و چون ثابت شود، «وُد» و «وَداد» و «مَوَدَّة»، چون خالص شود از تعلقاتِ اغیار، «حُب» و «مَحَبَّة»، و چون بر دل پیچد - مانند لَبْلَابِ که بر درخت می پیچد - به مرتبه‌ای که دل را از غیر محبوب غایب سازد، «عشق»». (شرح، ص ۲۲۵).

۱/۶۱: انْقَطَعَ الرَّجَاءُ: میبدی گوید: «شاید که مراد انقطاع امید باشد از اصلاح خلائق و از هدایت ایشان به جانب خالق»». (شرح، ص ۲۲۵).

۲/۶۱: أَسْلَمَنِي الزَّمانُ: میبدی گوید: «اسناد أَسْلَمَ به زمان مجاز عقلی است»، چه فاعل نزد قائل حق است و بس - تعالی و تقدس. (شرح، ص ۲۲۶).

۳/۶۱: وَفِي: «وَفِي، صَفَةً بَعْدَ صَفَةٍ لِأَخ» (الزَّاحِ القَرَّاح، ص ۳۰).

۴/۶۱: حاجی سبزواری - قُدَس سِرُّهُ الشَّرِیف - نوشته است: «سَرِّ بقاءِ المحبَّة أو اشتدادها حينَ اللَّقاء، وزوالها أو فتورها في الغیبة، أَنَّ الرُّوحَ الإنسانیَّ في عینِ تنزُّهه انبسط اشراقه - لِسَعته - على الرُّوازن - أعني: المشاعر الحسَّیَّة -، و على ظواهر البدن، فعند اللَّقاء يحصل التَّآلف أو یزید، لتناسب الأرواح؛ وهذا معنی ما قالَ الشَّيْخُ الإِشراقِيّ في حكمة الإِشراق: إِنَّ إِشراقَ المَثَلِ الثُّوريَّةِ على ظواهر أبدانِ الشَّباب أكثر منه على ظواهر أبدانِ الشُّيوخ.» (الزَّاحِ القَرَّاح، ص ۳۰ و ۳۱).

۵/۶۱: سَيُغْنِينِي: «أَي: عنه» (الزَّاحِ القَرَّاح، ص ۳۰).

این بیت را روایت دیگری هست که بینِ نحویان مشهور است:

سِغْنِينِي الَّذِي أَغْنَاكَ عَنِّي فَلَا فَقْرٌ يَدُومُ وَلَا غِنَاءُ

(نگر: الزَّاحِ القَرَّاح، ص ۲۹).

۶/۶۱: خُلِقَ السُّوءُ: مِبْدَى می نویسد: «یقال هذا رجلُ السُّوءِ (بافتح) ولا یقال بالسُّوءِ».

(شرح، ص ۲۲۹ و ۲۳۰).

۶/۶۱: لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ: مِبْدَى گوید: «این سخن مبنی بر مبالغه است؛ چه خلاف کرده اند

که تغییر اخلاق ممکن است یا نه، و امام غزالی در احیاء و خواجه نصیرالدین در اخلاق ناصری بر آنند که ممکن است. و لهذا حضرت مصطفی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرموده: حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ. و بعضی گویند:

وَمَا هَذِهِ الْأَخْلَاقُ إِلَّا عَرَائِزُ فَمِنْهُمْ مَخْمُودٌ وَمِنْهَا مُدَمَّمٌ

وَلَنْ يَسْتَطِيعَ الدَّهْرُ تَغْيِيرَ خُلُقِهِ لَنْ يَسْتَطِيعَهُ مُتَكَرِّمٌ

و امام راغب در ذریعه گوید: أَرَى أَنْ مَنْ مَنَعَ مِنْ تَغْيِيرِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُ اعْتَبَرَ الْقُوَّةَ نَفْسَهَا وَهَذَا صَحِيحٌ، فَإِنَّ النَّوْیَ مُحَالٌ أَنْ يُنْبِتَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ تَفَاحًا، وَمَنْ أَجَارَ تَغْيِيرَهُ فَإِنَّهُ اعْتَبَرَ إِمْكَانَ إِخْرَاجِ مَا فِي الْقُوَّةِ إِلَى الْوُجُودِ وَإِسَادِهِ بِإِهْمَالِهِ، نَحْوُ النَّوْیِ؛ فَإِنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يَتَفَقَّدَ فَيَجْعَلَ نَخْلًا وَأَنْ يَتْرَكَ مَهْمَلًا حَتَّى يَعْفَنَ، وَهَذَا صَحِيحٌ أَيْضًا، فَإِذَا اخْتَلَفَتُمَا بِحَسَبِ اخْتِلَافِ نَظَرَتُمَا.» (شرح، ص ۲۳۰).

۷/۶۱: وَلَيْسَ بِذَاتِهِ...: مِبْدَى خاطر نشان می کند که لُبِّد بن رَبِیعَه می خواند:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ

و هر چند مصراع دوم او هم مضمون مصراع نخست این بیت است، مراد حضرت امیر - علیه السلام -، نَعِيمِ دُنْیوی است و مُرَادِ او مَطْلَقِ نَعِيمِ. (نگر: شرح، ص ۲۲۷).
گفته اند: «رسول - صلی الله علیه و علی آله و سلم - فرمود که راست ترین کلمه ای که شعرا گفتند، گفتار لبید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ

(مفتاح الهدایة، تصحیح مظفریان، ص ۱۸۴). (نیز نگر: نسخه برگردان مجمل الأقوال، ۱۳ الف.).

۶۲

در شرح میبیدی (ص ۷۱۹) عنوان دارد: «مباهات به شجاعت و افعال ستوده در وقتی که از احد مراجعت نموده».

میبیدی در پایان گزارش این شعر - که در آنجا هشت بیت دارد -، می نویسد: «مروست که چون مرتضی این ابیات فرمود، مصطفی - صلی الله علیه و آله - با فاطمه گفت: خُدَیْه، یا فاطمه، فقد أدَّى بعلک ما علیه وقد قتل الله صنادید قُرَیشِ بَیْدَیْه. و زید بن وهب از عبدالله بن مسعود روایت کند: انهزم الناس يوم أخذ إلّا عليّ وخذه. فقلت: إن ثبوت عليّ في ذلك المقام لَعَجَبٌ. قال: إن تعجبت منه، فقد تعجبت الملائكة. أما علمت أن جبريل قال في ذلك اليوم، وهو يرجع إلى السماء: «لا سيف إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا عليّ»؟ و عكرمه از مرتضی روایت کند که چون در أحد به دفع و منع کفار قیام نمودم، مصطفی - صلی الله علیه و سلم - فرمود: أما تسمع مدیخک فی السماء؟ إن ملکاً اسمه رضوان ینادی: لا سيف إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا عليّ.

و گویند: در این روز حضرت مصطفی - صلی الله علیه و علی آله و سلم - از عالم غیب مخاطب شد به: نادِ عَلِیًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ، تَجِدْهُ عَوْنًا لَكَ فِي التَّوَائِبِ، كُلُّ غَمٍّ وَهَمٍّ سَيَنْجِلِي بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِیُّ!

و قال بعضهم: اللهم عبارة عن الفكر في مكروه يخاف الإنسان خدوته ويرجو فواته، فيكون مركبًا من الخوف والرجاء، والغم لا فكر فيه، لأنه إنما يكون فيما مضى. (شرح، ص ۷۲۰ و ۷۲۱).

بازجُستِ منابع / تخریج

※ آنچه درونِ کمانکانِ شکسته آمده، از یادداشت‌های طابعِ أنوارالعقول، آفایِ کاملِ سلمان جبوری، برگرفته شده است.

۱. أنوارالعقول: ص ۲۹۶، ش ۲۸۶.

الاثنی عشریة فی المواعظ العددیة، ص ۳۰۴ (با عنوان «قال الشاعر»؛ و: کتاب الأوائِلِ مقدّس اصفهانی، ص ۵۷۶ (به نقل از الاثنی عشریة عینائی)؛ و: تذکرة الشعراء دولتشاه، ص ۲۱) (با تصریح نسبت آن به امیر مؤمنان علیه السلام).

۲. أنوارالعقول: صص ۳۶۶ - ۳۶۹.

در أنوارالعقول می‌خوانیم: «وقد اشتهرت الروایات، وشاعت بین الخواصّ والعوامّ، أنّ معاویة كتب إلى أمير المؤمنين علي - رضي الله عنه - : يا أبا الحسن! إنّ لي فضائل كثيرة: كان أبي سيّدًا في الجاهلیّة، وصهر رسول الله - صلّى الله علیه وآله وسلّم -، وأنا كاتب الوحي. فأجابه أمير المؤمنين - رضي الله عنه - : محمّد النبیّ أخي وصهري...» و آنگاه این شعر را (در ده بیت) آورده است به نحوی که در خطّ طولی و عرضی با ضبطِ سلوة الشّیعة تفاوت دارد.

>بیت یا بیت‌هایی از این شعر در این مآخذ آمده:

روضة الواعظین، العیون و المحاسن، کنز العمال، الفصول المهمة، بحار الأنوار، شرح نهج البلاغة ابن اَبی الحدید، الزّهرة، معجم الأدباء، مطالب السؤل، جواهر المطالب، کنز الفوائد، الاحتجاج طبرسی، تذکرة الخواص، السيرة الحلیّة، تاریخ دمشق ابن عساکر، الفصول المختارة، ینایع المودة،

مناقب آل أبي طالب <عليهم السلام> | ط. دارالأضواء، ۱۹۴/۲ و ۱۹۵، البداية والنهاية، النباهي ابن اثير، نظم دُرِّ السَّمْطَيْن، أربعين تاج الإسلام خدابادی بخاری. دیده نشده که ابیات این شعر در مأخذی به کسی جز امیر مؤمنان - علیه السلام - نسبت داده شود >.

(می توان گفت نسبت این شعر به امیر مؤمنان - علیه السلام - بسیار قوی است.) بیت پنجم دوبار از قول امیر مؤمنان - علیه السلام - در روض الجنان (ط. آستان قدس، ۱۳/۷۶ و ۱۸/۲۹۹) آمده. در کتاب نقض هم، یک جا (ص ۵۴۸) مصراع نخست بیت نخست، و جای دیگر (ص ۱۷۷) بیت پنجم، بیامده است.

استطرد را، می نویسم: این که معاویه بتواند به کتابت وحی بنازد و این که از بن وی کاتب وحی بوده باشد، محل تردید و تأمل جداگانه است (نگر: پژوهش در تاریخ قرآن، دکتر حبّتی، چ ۵، صص ۲۰۵ - ۲۱۰؛ و: شفاء الصدور، تصحیح سید علی موحد ابطحی، ۱۹۷/۲).

چون در تعلیقات تصحیح تجارب السلف هندوشاه نخجوانی در این باب سخن رانده ایم، در اینجا بیشترک تفصیل نمی دهیم؛ و العلم عند الله تعالی.

۳. أنوار العقول، ص ۳۱۳.

این دو بیت در مفاتیح الأرزاق نوری (۴/۱) هم آمده و به امام - علیه السلام - نسبت داده شده. همچنین در الهی نامه عطار (ط. ریتز، ص ۲۸ و ۲۸) آمده است. < حیاة الحیوان ۲/۳۵۶: بدون نسبت >.

۴. أنوار العقول، ص ۳۱۰ و ۳۱۱، ش ۳۱۴.

< التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري - جنان که در یک دو مخطوطه دیوان آمده -، تذکرة الخواص، مناقب الخوارزمي، جواهر المطالب، روضة العقلاء، الفصول المهمة، نور الأبصار. بیشترین این منابع هر چهار بیت را دارند >.

۵. أنوار العقول، ص ۳۵۶، ش ۳۷۷ (۹ بیت دارد).

< بیت یا ابیاتی از آن در این منابع آمده: الفصول المهمة، نور الأبصار، الکشکول شیخ بهاء الدین عاملی، مجانی الأدب، أدب الدنیا والدین، المستطرف >.

ابیات مذکور در متن در نفائس الفنون آملی (ط. شعرانی، ۱/۲۴۹) هم به نقل از دیوان منسوب به امام - علیه السلام - آمده است.

بیت چهارم - بی یادکرد نام گوینده - در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۷۵ الف) و مرموزات اسدی در مرموزات داودی (چ سخن، ص ۱۴۴) آمده.

همین بیت چهارم در فرائد غیائی، یکجا (۱/۶۱) با تصریح به نام امیر مؤمنان - علیه السلام - به عنوان قائل، و جای دیگر (نگر: ۲/۴۹۵ و ۴۹۷) بدون تصریح به نام قائل، آمده است. همچنین در شذرات الذهب (۵/۲۷۳) بی تصریح به نام قائل آمده.

بیتهای دوم تا چهارم در موضعی از روض الجنان (ط. آستان قدس، ۸/۱۵۷) با لختی تفاوت و بدون یادکرد از گوینده آمده است. در دو موضع دیگر آن (۱۱/۱۱۷ و ۲۰/۴۳۹) بیت چهارم به عنوان «چنان که شاعر گفت» آمده.

۶. أنوارالعقول، ص ۹۵، ش ۱ (۷ بیت دارد).

> بیت یا ابیاتی از آن در این منابع آمده: الفقیه و المتفق، إحياء علوم الدین، تذکرة الخواص، مجانی الأدب، شرح المقامات الحریریة، نور الأبصار، قناطر الخیرات، منهاج الیقین، جواهر الأدب، جامع بیان العلم و فضله، جواهر العقدين.

همچنین در: الزاح القراح، ص ۱۱ و ۱۲؛ و: نفائس الفنون آملی، ط. شعرانی ۱/۲۴۵ و ۲۴۶؛ و: الکشکول شیخ ابراهیم آل عرفات، صص ۹۶ - ۹۷ (به نقل از دیوان منسوب)؛ و: هامش أنوارالعرفان اسفراینی، ص ۴۴ (به نقل از دیوان منسوب).

بیتهای یکم و دوم - با اندکی تفاوت - در روض الجنان (ط. آستان قدس، ۵/۲۱۸) آمده (به عنوان «چنان که شاعر گفت:...»).

بیتهای یکم و دوم و چهارم (دوبار) - بدون تصریح به نام قائل و به عنوان «قال الشاعر...» در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۲۶ الف و ب، و ۳۱ ب) آمده است.

بیت آخر بدون تصریح به نام قائل در بخش دیگر نفائس الفنون (ط. شعرانی ۲/۱۵۹) هم آمده است.

مصراع آخر آن (: «و الجاهلون لأهل...») - بدون تصریح به نام قائل در دقائق التأویل (ص ۲۱۳) آمده.

بیت دوم - به نقل از شرح دیوان - در کشکول شیخ بهاء الدین (ط. اعلمی ۳/۱۱۷) آمده

است.

۷. أنوارالعقول، ۳۱۷ و ۳۱۸ (۷ بیت دارد).

> بیت یا ابیاتی از آن در این منابع آمده است: نور الأبصار، مجانی الأدب، الفصول المهمة، شرح المقامات، مناقب الشافعی بیهقی، مناقب الشافعی رازی، الآداب الشرعیة، المقطوعات الأدبیة، المخلعة.

در بعض این منابع قائل آن را «شافعی» دانسته‌اند <.

۸. أنوارالعقول، ص ۱۵۵، ش ۹۲. سرنویس دارد: «وله في مرثية النبي -صلى الله عليه وآله وسلم».

این دو بیت در مناقب آل ابی طالب <علیهم السلام> (ط. دارالاضواء، ۱/ ۲۹۷ و ۲۹۸) هم آمده است.

۹. أنوارالعقول، ص ۱۱۹، ش ۳۳ (۶ بیت دارد).

> دو بیت نخست این شعر، در روضة العقلاء و نیز تكملة دیوان ابوالعتاهیه آمده و از این شاعر دانسته شده است <.

در الزاح القراح (ص ۱۲۲ و ۱۲۳) طیب شش بیت آمده و به امیر مؤمنان -علیه السلام- نسبت داده شده است. در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۱۴۰ ب) بیت یکم و بیتی دیگر آمده و به نام گوینده تصریحی نرفته است.

در روض الجنان (ط. آستان قدس، ۱۲/ ۳۵۸) هم از این شعر دو بیت آمده است: «محمّد بن الحسین بن عبید گفت: بر کوشکی دیدم نوشته -بأعالي الأحبار- این بیتها:

بِاللّٰهِ رَبِّكَ كَمْ قَضَرْتُ مَرْزُتُ بِهِ قَدْ كَانَ يُعَمَّرُ بِاللَّذَاتِ وَالطَّرِبِ
طَارَتْ عَقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِبِهِ فَصَارَ مِنْ بَعْدِهِ لِلْوَيْلِ وَالْخَرَبِ».

۱۰. أنوارالعقول، ص ۴۱۴، ش ۴۴۳.

۱۱. أنوارالعقول، ص ۳۱۶ و ۳۱۷، ش ۳۲۲.

> همه یا بعض ابیات آن آمده است در: جواهر المطالب، البدایه ابن کثیر، الفرج بعد الشدة، بحار الأنوار، المستطرف، نثر النظم و حلّ العقد، ترجمة الإمام علي بن أبي طالب [علیهما السلام]

من تاریخ دمشق.

در بعضِ منابع، این شعر از امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل شده است. <

۱۲. أنوارالعقول، ص ۱۵۴، ش ۹۰ (۶ بیت دارد).

< چهار بیت آن در کشکولِ شیخ بهاء الدین عاملی و سه بیت آن در مجانی‌الادب آمده، و به نام قائل تصریح نشده است. >

دو بیت نخست دو بار در روض الجنان (ط. آستان، ۲۲۴/۵ و ۲۷۱/۷) آمده، بدونِ این که به نام قائل تصریح شود.

۱۳. أنوارالعقول، ص ۱۶۶، ش ۱۱۲ (پنج مصراع است).

< متن کامل یا مصراع‌هایی از این رَجَز در حیاة الحیوان، حماسة الظرفاء، العقد الفرید، و مناقب آل ابی طالب < علیهم السلام >، آمده است. >

ابن شهر آشوب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - این رَجَز را به عنوانِ «انشاد» یاد کرده (نگر: مناقب آل ابی طالب < علیهم السلام >، ط. دارالأضواء، ۲۱۰/۳).

۱۴. أنوارالعقول، ص ۱۷۲، ش ۱۱۹.

< در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام | ط. دارالأضواء، ۲۹۴/۱ و ۲۹۵ |، هر سه بیت آمده است. بیت سوم نیز بدون تصریح به نام قائل در المستطرف آمده. >
همچنین هر سه بیت آمده است در: الرّاح القَرّاح (ص ۲۴۰).

۱۵. أنوارالعقول، ص ۱۸۳، ش ۱۳۸ (پنج بیت است).

در متنِ أنوارالعقول پیش از متنِ ابیات آمده: «رُوي عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال: عاد النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عليه وآله وسلّم - عليًا، فوجد رأسه في حجر فاطمة - رضي الله عنهما - و هو يشكو شدة الحمى ويقول» و پس از نقل پنج بیت آمده است: «قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عليه وآله وسلّم: الحمى منقذة كلِّ مؤمن من النَّار يا علي».

در یکی از دست‌نوشته‌ها نیز سرنویس دیگری بوده که طابعِ أنوارالعقول در هاشم آورده است (فلیراجع).

۱۶. أنوارالعقول، ص ۱۲۲ و ۱۲۳، ش ۳۷.

در متن أنوارالعقول پیش از دو بیت نخست نوشته شده: «وقال -رضي الله عنه- عند قبر فاطمة -رضي الله تعالى عنهما-» و پس از آن دو بیت نوشته شده است: «فسمع هاتفاً يقول». > همه یا بعض این بیتها آمده است در: روضة الريحان، الفصول المهمة، الكشكول بحرانى، مجاني الأدب <.

۱۷. أنوارالعقول، ص ۱۲۰، ش ۳۴.

> در عيون أخبار الرضا عليه السلام و بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله لشيعة المرتضى عليه السلام و أدب الدّين والدّنيا آمده است که شخصی در مجلس حضرت امام علی بن موسی الرضا -علیهما السلام- از برادرش شکایت کرد؛ آن حضرت این شعر را خواندند (البته با قدری اختلاف در ضبط نص). در عيون و بشارة سخن از «فأنشأ يقول» است، ولی در أدب الدّین، از «فأنشد يقول» <.

۱۸. أنوارالعقول، ص ۱۵۵، ش ۹۱.

این دوبیت در کشکول شیخ بهاء الدّین عاملی -قدّس سرّه- (ط. اعلمی، ۱۹/۳) هم به نقل از دیوان آمده است.

۱۹. أنوارالعقول، ص ۱۷۰ و ۱۷۱، ش ۱۱۷ (سه بیت).

بیت دوم بدون تصریح به نام قائل و با تفاوتی جزئی، دوبار در روض الجنان آمده (ط. آستان قدس، ۱۲۳/۹ و ۳۳۴/۱۵).

> هر دو بیت مذکور در سلوة در کشکول شیخ بهاء الدّین عاملی [ط. اعلمی، ۲۰۴/۱] به نقل از دیوان منسوب آمده است، ولی بیت دوم در المنازل و الدّیار و الشعر و الشعراء و شرح ما يقع فيه التصحيف، و همچنین، هر دو بیت، در دیوان أسود بن یَعْفَر، به نام این شاعر آمده است. در صفین بیت دوم به نام ابن یعقوب بن تمیمی آمده.

همچنین در منابع متعدّد دیگر بیت یا بیتهایی از این شعر آمده که برای تفصیلشان باید به هوامش أنوارالعقول رجوع کرد.

در بعض منابع آمده که مردی در حضور امیر مؤمنان -علیه السلام- بیت یا بیتهایی از این شعر را خوانده و... (نگر: المنازل و الدّیار، و: الکنی و الألقاب) <. آیا ممکن است

انتساب این دو بیت (یا چنان که در أنوارالعقول است: سه بیت) به مولی الموحّدين - علیه السلام - از اینجا ناشی شده باشد؟
نیز نگر: تعلیقات.

۲۰. أنوارالعقول، ص ۲۰۵ و ۲۰۶، ش ۱۶۵.

در أنوارالعقول پیش از متن شعر آمده: «روي أن الأشعث بن قيس [الکندی] دخل على أميرالمؤمنين - عليه السلام - بصفيّين، وهو قائم يصلّي ظهره، [فقال]: قلت: يا أميرالمؤمنين أدّووب بالليل ودّووب بالنهار! قال: فأنسلّ من صلاته وهو يقول:»
>سنجیدنی است با آنچه در دستور معالم الحكم آمده.

این شعر در تذکرة الخواصّ و مطالب السؤل و ترجمة الإمام علي بن أبي طالب [عليهما السلام] من تاريخ دمشق و بهجة المجالس و المحاسن و المساوى، و بيتی از آن در جواهر المطالب، آمده، و به امير مؤمنان - عليه السلام - نسبت داده شده است. در الکشکول شيخ بهاءالدين عاملي و مجاني الأدب نیز به نقل از ديوان منسوب آمده. در برخی متون ديگر چون روضة العقلاء و الفرج بعد الشدة و... نیز همه یا پاره‌ای از ابیات این شعر هست. <
بيتهاى سوم و چهارم این شعر - بی‌یادکرد نام‌گوینده - در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۳۶ ب) آمده.

۲۱. أنوارالعقول، ص ۲۰۸، ش ۱۶۹.

۲۲. أنوارالعقول، ص ۲۰۶، ش ۱۶۶.

>در مجاني الأدب هم این دو بیت آمده و به امير مؤمنان - عليه السلام - نسبت داده شده است. <

۲۳. أنوارالعقول، ص ۲۰۷، ش ۱۶۷ (سه بیت).

>در حماسة الظرفاء این دو بیت آمده و گفته شده که برگور امير ابواسحاق مکتوب بوده است. در تنبيه المغتربین هم بدون نسبت به قائل خاص آمده. <
در نفائس الفنون (ط. شعرانی، ۱/۲۵۳) هم بدون نسبت آمده است.

۲۴. أنوارالعقول، ص ۱۱۷، ش ۲۹.

۲۵. أنوارالعقول، ص ۲۳۶ و ۲۳۷، ش ۲۰۴.

در أنوارالعقول نخست رَجَزِي از مرحب يهودي ياد شده و آنگاه در پاسخ آن، اين رجز (در ۱۳ مصراع).

> همه يا پاره‌اي از اين مصاريح آمده است در: خزنة الأدب، ارشاد مفيد، تاج العروس، مستدرک حاکم، بصائر ذوي التمييز، كنز العمال، مناقب خوارزمي، بحار الأنوار، البداية والنهاية ابن كثير، كشف الغممة، السيرة الحلیّة، تاريخ الطبري، لسان العرب، أدب الكاتب، كفاية الطالب، تذكرة الخواص، مقاتل الطالبين، السيرة النبوية والآثار المحمدية، ينابيع المودة، تهذيب اللغة، الروض الأنف، معجم الشعراء، الكامل ابن اثير، الدرر اللوامع، صفين، مناقب آل أبي طالب > عليهم السلام | < ط. دارالأضواء، ۱۵۴/۳، جمع الهوامع.

در تاج العروس - که سه مصراع از تهُ مصراع أنوارالعقول در آن آمده - گفتاوردي از ثعلب هست بدین قرار: «لم تختلف الرواة في أن هذه الأبيات لعلي بن أبي طالب». > همچنين اين رَجَز در ۱۳ مصراع آمده است در: الرّاح القَرّاح، ص ۱۲۳.

۲۶. أنوارالعقول، ص ۲۰۳، ش ۱۶۳.

> در أمالي صدوق و المستطرف و الموشى به امير مؤمنان علي - عليه السلام - نسبت داده شده است.

در محاضرات الأدباء و ديوان محمود الزّاق به اين شاعر نسبت داده شده. در نورالقبس و نیز شعر الخليل بن أحمد از خليل بن احمد فراهيدي دانسته شده. در أدب الدنيا والدين، از ابن رومي، و در مناقب بيهقي و مناقب رازي و توالي التأسيس و تنبيه المغترين (که تنها بيت دوم را دارد) از شافعي شمرده شده است. در فاكهة الخلفاء (تنها بيت دوم) و روضة العقلاء و الصداقة والصديق و شرح المظنون به و اللطائف والطرائف و مجاني الأدب و الآداب الشرعية بدون اين كه به گوينده‌اي منتسب گردد، آمده است.

همچنين از برای اين شعر، نگر: بهجة المجالس و كنز الفوائد.

اين دو بيت در تفسير شيخ ابوالفتوح هم آمده (و البته آنجا به جاي «ظهور»، «ظهير» ضبط شده است). گويا شيخ گوينده اين دو بيت را نمي شناخته؛ چه فرموده: «و شاعر گفت: ...» (روض الجنان، ط. آستان قدس رضوي ع، ۴۱/۲). سيد احمد بن طاوس نيز در

زهرة الزیاض و نزهة المرئاض (ص ۱۰۸) هر دو بیت را -بدون تصریح به نام گوینده (و با ضبطی مانند ضبط روض الجنان)- آورده است.

صاحب مجمل الأقوال هم -بدون تصریح به نام گوینده- این دو بیت را آورده است (نگر: نسخه برگردان، ۶۴ الف).

مؤلف روض الأخبار این دو بیت را به محمود وراق نسبت داده. همچنین بیت دوم در مرزبان نامه وراوینی و هر دو بیت در شعب الایمان بیهقی آمده است. (نگر: حاصل اوقات، ص ۱۵۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸).

گفتنی است که هر چند در أدب الدنیا والدین ماوردی این شعر به ابن رومی نسبت داده شده، در دیوان مطبوع وی، این بیتها دیده نمی شود. (نگر: حاصل اوقات، ص ۱۵۶). در نورالحقیقه هم این دو بیت به ابن رومی نسبت داده شده است (نگر: زهرة الزیاض و نزهة المرئاض، ص ۱۰۸)، هاشم.

۲۷. أنوارالعقول، ص ۲۶۱، ش ۲۴۰ (چهاربیت).

در متن أنوارالعقول این سند پیش از ابیات آمده: «قال محمد بن عمرو البلخي، أنشدنا أبو محمد بن محمد القاضي عن أبيه عن جدّه، لأمير المؤمنين عليه السلام:»
(وسندی اندکک متفاوت در یکی از نسخه هاست -که در هاشم أنوارالعقول ضبط شده).

>بیت نخست موجود در سلوة الشیعه و بیت دیگری که در أنوار و در سلوة نیست، در مطالب السؤل هم به امیر مؤمنان -علیهم السلام- نسبت داده شده، ولی در بهجة المجالس هر چهار بیت مذکور در أنوار از محمود وراق دانسته شده.

۲۸. أنوارالعقول، ص ۲۶۹، ش ۲۴۹.

هر پنج بیت آن در جامع الأخبار (ط. علاء آل جعفر، ص ۲۹۴) و الزاج القراح (ص ۳۹۲؛ و نیز نگر: ص ۴۱۴)، هم آمده است. چهار بیت آن (یعنی: بیتهای ۱ و ۲ و ۴ و ۵) در روض الجنان (ط. آستان قدس رضوی، ۴/۲۶۰) آمده.

۲۹. أنوارالعقول، ص ۲۹۶، ش ۲۸۷.

فخر رازی این دو بیت را با بیتی دیگر در التفسیر الکبیر خود طی بحث درباره آیه ۲۶ از

سورة ۳ آورده و گوینده آن را «حکیم الشعراء» گفته است. آقای دکتر علی اصغر حلبی «حکیم الشعراء» را لقب منتبّی دانسته‌اند (نگر: تفسیر کبیر، ترجمه حلبی، صص ۳۲۹۳ - ۳۲۹۴؛ و: التفسیر الکبیر، ۷/۸).

۳۰. أنوار العقول، ص ۳۰۳، ش ۳۰۱.

۳۱. أنوار العقول، ص ۳۰۲ و ۳۰۳، ش ۲۹۹ (۶ بیت).

در أنوار العقول سرنویسی دارد از این قرار: «وله یخاطب نفسه فی اللیلة الّتی استشهد فی غداتها».

در مقتل الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام ابن ابی الدنیا در دو جا (ط. محمودی، ص ۲۹ و ۴۲) این دو بیت آمده و یکجا تصریح شده که آن حضرت به این دو بیت «تمثل» فرموده.

> در أنساب الأشراف (یک موضع) و طبقات ابن سعد گفته‌اند که آن حضرت به این شعر «تمثل» فرمود و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و جواهر المطالب به عنوان «انشاد» امیر مؤمنان - علیه السلام - آورده شده. در موضع دیگر از أنساب الأشراف هم این شعر از قول آن حضرت آمده.

در تذکرة الخواص و نیز در هامش عمدة الطالب این شعر را از ابو عمرو أخیة بن جراح اوسی انصاری دانسته‌اند. در غرر الخصائص بیت چهارم ضبط أنوار آمده و از سعدون دانسته شده است.

در إحياء علوم الدین (و تهذیب إحياء علوم الدین) و کنز العمال و النهایه ابن اثیر و الفصول المهمة و أسد الغابة و مروج الذهب و مناقب آل ابی طالب > علیهم السلام < | ط. دارالأضواء، ۳/۳۵۶ | و عمدة الطالب و الكامل مبرّد و العمدة ابن رشیق و | ط. مصر، ۱/۱۴۱ | و الإمامة والسیاسة و الإرشاد مفید و بحار الأنوار این دو بیت و در مقاتل الطالبیین تنها بیت یکم از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل گردیده است. در الزهرة نیز هر دو بیت آمده ولی به قائل آن تصریح نشده است. <.

در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی - قدس سرّه - می‌خوانیم: «... امیرالمؤمنین - علیه السلام - ... چون پسر ملجم را بدیدی گفتی:

أَشْدُّ حَيَازِمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَحْيِكَ
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ»

(روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۶۰/۲)

نیز نگر: روض الجنان، همان طبع، ۳۸۳/۱۵ و ۳۸۴.

در نفائس الفنون (ط. شعرانی، ۱۳۲/۱ و ۱۳۳) این اشعار آمده و منقول از امیر مؤمنان - علیه السلام - دانسته شده.

واعظ کاشفی در روضة الشهداء (ط. شعرانی، ص ۱۶۶) هر دو بیت را از قول امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل و به فارسی نیز ترجمه کرده است.

۳۲. أنوار العقول، ص ۳۰۶، ش ۳۰۷.

۳۳. أنوار العقول، ص ۳۱۲، ش ۳۱۶.

۳۴. أنوار العقول، ص ۱۸۵، ش ۱۳۹.

در أنوار العقول چنین سرنویسی دارد: «وكان - رضي الله عنه كثيرًا ما يتمثل بهذا البيت، وأراد به ابن ملجم».

در مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام ابن ابی الدنيا (ط. محمودی، ص ۴۳) این بیت آمده است و خاطر نشان شده که آن حضرت چون ابن ملجم را می دید این سخن منظوم را بر زبان می آورد.

> در إرشاد مفید و كشف الغمة و الفصول المهمة و تذكرة الخواص و طبقات ابن سعد و الكامل ابن اثیر و مطالب السؤل و أنساب الأشراف و مقاتل الطالبيين و شرح نهج البلاغی ابن ابی الحديد و نهاية الأرب و كنز العمال و نور الأبصار و بحار الأنوار و الزهرة این بیت را از امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل کرده اند.

در الكامل مبرّد و حیاة الحيوان الكبرى تصریح شده که آن حضرت به این بیت تمثّل فرموده و در سمط الآلای و خزنة الأدب و دیوان عمرو بن معدی کرب و حیاة الحيوان الكبرى، تصریح شده است که سراینده اصلی بیت، عمرو بن معدی کرب زیدی بوده.

در روض الجنان (ط. آستان قدس رضوی ع، ۲۸۴/۸ و ۳۸۴/۱۵) و منهج الصادقین (ط. شعرانی، ۶۲/۴) از زبان امیر مؤمنان - علیه السلام - در باب ابن ملجم - لعنة الله - نقل شده

(و به «انشاء» یا «انشاد» آن تصریحی نرفته). در مناقب ابن شهر آشوب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - (ط. دارالأضواء، ۳/۳۵۵) تصریح گردیده است که امام - علیه السّلام - بدین بیت «تمثّل» فرمودند.

در الهادی للشادی میدانی هم این بیت از قول امیرمؤمنان - علیه السّلام - آمده است. نگر: هزار و پانصد یادداشت، دکتر محقق، ص ۲۳۷.

۳۵. أنوارالعقول، ص ۳۴۰، ش ۳۵۲ (دوبیت).
این شعر همچنین آمده است در: الزّاح القّراح (ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

۳۶. أنوارالعقول، ص ۳۲۲، ش ۳۳۲.
این دو بیت نیز آمده است در: الزّاح القّراح (ص ۱۴۴).

۳۷. أنوارالعقول، ص ۹۹، ش ۶۶.
سرنویس دارد: «[وقال عليه السّلام] في مذمة النّساء».
نیز نگر: تعلیقات.

این دو بیت در فرائد السلوک هم آمده (ص ۳۷۰) و به امیرمؤمنان - علیه السّلام - نسبت داده شده است.

۳۸. أنوارالعقول، ص ۳۱۵ و ۳۱۶، ش ۳۲۱.
در یک دستنویستِ أنوارالعقول پیش از آیات، سندی آمده است از این قرار: «روی الأديب أبو علي أحمد محمد المرزوقي، عن أبي مسلم محمد بن بحر، عن أبي العیناء، أنّه قال عليه السّلام:»

> این چهار بیت در حماسة الظرفاء و ینایع المودّة به حضرت سیدالشهداء حسین بن علی - صلوات الله علیهما - نسبت داده شده <.

۳۹. أنوارالعقول، ص ۳۵۷، ش ۳۷۹.
> در مجانی الأدب و زهر الزّبیع هم این دو بیت آمده و به مولی الموحّدين - علیه السّلام - نسبت داده شده است <.

در یکی از دستنویستهای أنوارالعقول چنین سرنویسی آمده است: «و قال - علیه السّلام -

: إِنَّ الْعَقْلَ لِإِقَامَةِ رِسْمِ الْعِبُودِيَّةِ، لَا لِإِدْرَاكِ الرِّبَوِيَّةِ، وَأَنْشَأَ -عَلَيْهِ السَّلَام- يَقُولُ:»

بیت نخستِ این شعر -بدون تصریح به نام قائل و به عنوانِ «قال الشاعر»- در نفائسِ الفنون (ط. شعرانی، ۱۵۳/۲) آمده است.

بیت دوم -بدون تصریح به نام قائل و تحتِ عنوانِ «نظم»- در ترجمهٔ معلّم یزدی (قرن هشتم) از رشفِ النصائحِ الإيمانيّة (ص ۶۷) آمده.

۴۰. أنوار العقول، ص ۳۵۴، ش ۳۷۴.

> این دو بیت در أنوارالرّبيع به نقل از دیوانِ منسوب آمده است. <

۴۱. أنوار العقول، ص ۳۵۸، ش ۳۸۰.

> این دو بیت در ألف ليلة و ليلة بدونِ انتساب به گویندهٔ خاص آمده است. <

هر دو بیت را ابن‌یمین فریومدی، بدونِ انتساب به گویندهٔ خاص، نقل کرده است؛ نگر: دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۷.

۴۲. أنوار العقول، ص ۳۵۹، ش ۳۸۳.

> این شعر در الکشکولِ شیخ بهاءالدّین محمّد عاملی آمده [ط. اعلمی، ۲/۲۹۹] و از «قیراطی» دانسته شده است. < در مُجمل‌الأقوال (نسخه‌برگردان، ۳۰ ب) هم بدون تصریح به نام شاعر آمده.

۴۳. أنوار العقول، ص ۲۰۲، ش ۱۶۲.

۴۴. ظ. أنوار العقول و شرحِ میبدی هم مانند امامی این شعر را ندارد.

۴۵. أنوار العقول، ص ۴۰۳ و ۴۰۴، ش ۴۲۶ (۷ بیت).

> دو بیتِ نخستِ این شعر در تذکرة الخواصّ، و هر سه بیت با بیتِ دیگر در الفصول المهمّة، و دو بیتِ نخست با دو بیتِ دیگر در نورالأبصار و مناقبِ خوارزمی، به نقل از امیر مؤمنان -عَلَيْهِ السَّلَام- آمده است.

در مجانی‌الأدب، دو بیتِ نخست با بیتِ دیگر، از ابو محمد تیمی دانسته شده، و در روضة العقلاء و تکملة دیوانِ أبوالعتاهیه، نشانی هم از انتساب به أبوالعتاهیه هست.

دو بیتِ نخست در أدب الدّین و الدّین و عیون الأخبار و محاضرة الأبرار، بدون تصریح به انتسابِ خاص، آمده است. <

دو بیتِ نخست را شیخ ابوالفتوح هم دو بار در روض الجنان (ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۳۱/۲ و ۳۲۸/۴) - با لختی اختلاف در ضبط - آورده و گویا قائل آن را نمی شناخته است؛ چه یک جا نوشته: «شاعر در این باب گوید...»؛ و جای دیگر: «شاعر گوید...». در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۷۶ الف) دو بیتِ نخست به همراهِ بیتی دیگر آمده است با این عنوان: «لبعض الزّهاد فی قطع النّظر عن المخلوق».

۴۶. أنوار العقول، ص ۴۰۵، ش ۴۲۸ (سه بیت).

> در الکشکول شیخ بهاء الدّین عاملی هر سه بیت از دیوانِ منسوب نقل شده است. نیز هر سه بیت در دیوانِ اَبی العتاهیه آمده و در طراز المجالس هم بیتِ نخست با آن بیتِ دیگر که در سلوة نیست به نام اَبوالعتاهیه ضبط شده است. این شعر در الحماسة البصریة و معجم الشعراء از عمرو بن حلزة اخي الحارث بن حلزة الیشکری دانسته شده است.

در أدب الدّین و الدّین، هر سه بیت، و در کتابِ سیویه، بیتِ نخست و آن بیتِ دیگر که در سلوة نیست، بدونِ تصریح به انتساب آمده. <

۴۷. أنوار العقول، ص ۴۰۶، ش ۴۲۹.

هر دو بیت در روض الجنان (ط. آستان قدس، ۱۲۶/۹) بدونِ تصریح به نامِ سراینده آمده. همچنین هر دو بیت در تحفة الملوك (صص ۱۰۴ - ۱۰۵) آمده است و به امیر مؤمنان - علیه السلام - نسبت داده شده.

> این دو بیت در أدب الدّین و الدّین و محاضرات الأدباء و غرر الخصائص و المِخلّة و الفتوحات الوهّیة بدونِ انتساب به قائلِ خاص آمده است.

در مناقب الشّافعی بیهقی و مناقب الشّافعی رازی این دو بیت را از انشادِ شافعی دانسته‌اند. در شعر الشّافعی (مجاهد مصطفی بهجت) این دو بیت از شافعی شمرده شده.

در نهاية الارب این دو بیت از انشادِ یحیی بن خالد آمده است. <

در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۸۹ الف) بیتِ یکم آمده و به «ابومطیع» نسبت داده

شده.

ابن‌یمین هر دو بیت را بدون تصریح به نام سَراينده آورده است. نگر: دیوان ابن‌یمین، ص ۶۱۵.

۴۸. أنوارالعقول، ص ۹۸، ش ۵.

>در نورالأبصار این شعر به نقل از دیوانِ مشوب آمده است.<.

نیز-البته با تفاوت‌هایی در ضبط- آمده است در: مفاتیح‌الأرزاق نوری، ۱/ ۸۸؛ و: سفینه تبریز (نسخه برگردان، ص ۷۲۷)؛ و: أنوار العرفان اسفراینی، ص ۴۴، هامش.

۴۹. أنوارالعقول، ص ۱۱۵، ش ۲۶.

در أنوارالعقول سَرنویس دارد، از این قرار: «وله -كُرمَ الله وجهه- [عن الفرج بعد الضيق:]»

>در البداية و النهاية و تاريخ الخلفاء سیوطی و ترجمة الإمام عليّ بن أبي طالب [عليهما السلام] من تاريخ دمشق و الحماسة البصريّة این شعر از امیر مؤمنان -عليه السلام- دانسته شده. هر چند در الحماسة البصريّة آمده که از حَسَن بن ثابت انصاری هم روایت گردیده ولی طابع أنوار آن را در دیوانِ حَسَن نیافته است.

در الکشکول شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی [ط. اعلمی، ۲/ ۲۱۹] و مجانی‌الأدب، شعر از ابوتَمّام دانسته شده است که طابع أنوار آن را در دیوانِ ابی‌تَمّام نیز نیافته.

در المستطرف چهاربیتِ نخست، و در أدب الدّینا والدّین همه ابیات، از ابوحاتم شمرده شده، و در وفیات الأعیان و حياة الحيوان از ابن سکیت، و در سبط اللآلی از محمد بن یسیر، و در بهجة المجالس از احمد بن محمود یا احمد بن صالح.

در الفَرَج بعدَ الشّدة چهار بیت از آن از انشادِ ابن مُقله آمده است.

در أُمالی‌القالی و شرح المقامات و المستطرف نیز این شعر بیامده.<.

هر پنج بیت -بدون تصریح به نام گوینده- در مُجمل‌الأقوال (نسخه برگردان، ۳۸ الف آمده).

۵۰. أنوارالعقول، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، ش ۱۶۷.

>این شعر را تذکرة الخواصّ از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب -عليهما السلام- نقل کرده

است. <

بیت چهارم، به عنوان شعر منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام -، در إرشاد المؤمنین (۵۴۱/۳) آمده است.

۵۱. أنوار العقول، ص ۳۱۴ و ۳۱۵، ش ۳۲۰ (بیت ۷).

بیت دوم - بی یاد کرد نام گوینده - در مجمل الأقوال (نسخه برگردان، ۵۸ ب) آمده.
< این شعر در بحار الأنوار > ج ۴۱، ص ۵۸، چ ۱۱۰ جلدی < و مناقب آل أبي طالب علیهما السلام > به نقل از سلوة الشیعة آمده است. <

۵۲. أنوار العقول، ص ۳۳۶، ش ۳۴۴ (بیت ۶).

در یکی از دستنوشته‌های أنوار العقول چنین سرنویسی دارد: «رُوي أنَّ رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أخی بین أصحابه وترك عليًا، فقال له في ذلك، فقال: أنا آخرتك لنفسی، أنت أخی وأنا أخوك في الدنيا والآخرة، فبکی - علیه السلام - فقال:».

< این شعر در قالب ۶ بیت هم در مناقب آل أبي طالب > عليهم السلام < ط. دارالأضواء، ۲۱۲/۲ و ۲۱۳ > و هم در بحار الأنوار دیده می‌شود. <

در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی - قدس الله روحه العزیز - می‌خوانیم: «و در امالی عمم الشیخ المفید السعید ابو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسین النیسابوری - قدس الله روحه - دیدم به خط او که نوشته بود: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ مِنْ لَفْظِهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ النَّيْسَابُورِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْعَنْبَرِيَّ مُذَكِّرَ الْبَصْرَةِ، كَافَتْ: از عنبری که مُذَكِّر بصره بود شنیدم که: آن شب که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - بر جای رسول بخت، شب غار، این بیتها بگفت:

أَتَيْكَ بِنَفْسِي أَيُّهَا الْمُرْسَلُ الَّذِي	هَذَا نَا بِهِ الرَّحْمَنُ مِنْ عُمَةِ الْجَهْلِ
وَيَقْدِيكَ حَوْنَانِي وَمَا قَدَّرُ مُهْجَتِي	لِمَنْ أَتَمِّي مِنْهُ إِلَى الْفَرَعِ وَالْأَضَلِ
وَمَنْ ضَمَّنِي إِذْ كُنْتُ طِفْلاً وَيَافِعاً	وَأَنْعَسَنِي بِالْبِرِّ وَالْعَلِّ وَالنَّهْلِ
وَمَنْ جَدَّهُ جَدِّي وَمَنْ عَمُّهُ أَبِي	وَمَنْ أَهْلُهُ أُمِّي وَمَنْ بَنَتْهُ أَهْلِي
لَكَ الْخَيْرُ إِنِّي مَا حَبِيتُ لَشَاكِرٍ	لِإِحْسَانٍ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتِمَ الرُّسُلِ

و هم این ابیات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمی از صادق - علیه السلام -

از پدرانِش، از امیرالمؤمنین -علیهم السّلام- که در روز مؤاخات این بیتها گفت بگفتم، چون رسول -علیه السّلام- مرا گفت: **أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**، و پیش از بیت آخر این بیت زیادت:

وَمَنْ حِينَ أَخِي يَتَيْنَ مَنْ كَانَ حَاضِرًا دَعَانِي وَآخَانِي وَبَيَّنَّ مِنْ فَضْلِي

و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد [کذا فی المطبوع؛ ظ. : «انشاء»] کرده باشد، و این روز انشاد کرده، و این بیت الحاق کرده -واللّهُ أَعْلَمُ-.

(روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی، ع، ۱۶۱/۳ و ۱۶۲).

نیز نگر: تفسیر گارز، ط. محدث ارموی، ۲۵۹/۱.

۵۳. أنوار العقول، ص ۳۴۴ و ۳۴۵، ش ۳۵۶.

در أنوار العقول چنین سرنویسی دارد: «و قال أيضًا يوم أحد، رواه محمد بن إسحاق». <ابیاتی از این شعر در الزهراء، دستور معالم الحكم، مناقب آل أبي طالب >علیهم السّلام>، [ط. دارالأضواء، ۱/۲۴۵]، و مطالب التّؤلّ آمده است.

در الزهراء این شعر به عنوان مرثیه امام -علیه الصّلاة و السّلام- از برای حضرت حمزه -علیه السّلام- درج شده است.

۵۴. أنوار العقول، ص ۳۱۴، ش ۳۱۹.

<در المحاضرات دو بیت نخست و در دیوان أبي العتاهیه بیتهای یکم و سوم و چهارم و در أبو العتاهیه شکری فیصل، بیت سوم از أبو العتاهیه شمرده شده است.

در الموشی بیت یکم و دوم از علی بن ثابت کاتب دانسته شده.

بیت یا بیتهایی از این شعر نیز در زهر الآداب و الأمالی الخیسیّة و الزهراء و بهجة المجالس و لباب الآداب و المستطرف و شرح المقامات و المبحلة و روضة العقلاء آمده است، بی آنکه به گوینده خاصّی نسبت داده شود.

در تفسیر ابوالفتح رازی هر چهار بیت آمده ولی به نام قائل آن تصریح نگردیده است (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی، ع، ۳۱۶/۲).

همچنین دو بیت در تفسیر گارز (ط. محدث ارموی، ۲۰۴/۱) آمده است.

۵۵. أنوار العقول، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، ش ۴۰۴ (۷ بیت).

<ابیاتی از این شعر در مناقب آل ابي طالب > عليهم السلام > [به نقل از: أمالي نيسابوری / مناقب: ط. دارالأضواء، ۱۶۲/۳] و بحار الأنوار آمده است. >
این شعر در هفت بیت در الزاح الفراح (ص ۲۰۱) آمده.

۵۶. أنوارالعقول، ۳۴۱ و ۳۴۲، ش ۳۵۳ (۱۵ بیت).
أنوارالعقول چنین سرنویسی دارد: «وله -عليه السلام- يمدح النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- يوم بدر، رواه محمد بن إسحاق -رحمة الله عليه-».
> همه یا پاره‌ای از متن پانزده‌بیتی أنوارالعقول در این منابع آمده است: البداية و النهایه ابن کثیر، دستور معالم الحكم، تذكرة الخواص، مناقب آل ابي طالب > عليهم السلام >، [ط. دارالأضواء، ۱۲۰/۱ و ۱۷۰/۳]، بحار الأنوار >

۵۷. أنوارالعقول، صص ۳۳۱ - ۳۳۳، ش ۳۴۲ (۲۵ بیت).
> دو بیت در المستدرک حاکم و سراج الملوك و مطالب السؤل و الفصول المهمة و برد الأكباد و الأخبار الموقفات و زهر الآداب و مجانی الأدب و مروج الذهب و تذكرة الخواص و دستور معالم الحكم و البداية و النهایه ابن کثیر و ترجمة الإمام علی بن ابي طالب [عليهما السلام] من تاریخ دمشق، از امیر مؤمنان -عليه السلام- دانسته شده است.
در نهاية الأرب گفته شده که امام -عليه السلام- بدین دو بیت تمثّل فرموده‌اند.
همچنین این دو بیت را، نگر در: جواهر المطالب، و: الحماسة البصرية.
در حماسه‌ی بحرّی هم این دو بیت بدون انتساب به سَراینده خاص آمده است. >
در تفسیر شیخ ابو الفتح رازی -قُدّس سرّه- می‌خوانیم: «حمید طویل روایت کند از آنس مالک که گفت: چون فاطمه زهرا -عليها السلام- با جوار رحمت ایزدی شد، امیرالمؤمنین -عليه السلام- در مرثیه او این دو بیت گفت:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةً وَكُلِّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ
وَإِنْ أَفْتَقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

آنکه در گورستان رفت و گفت: السّلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ الْقُبُورِ، أَمْوَالُکُمْ قُسِمَتْ وَدِیَارُکُمْ سُكِنَتْ وَنِسَائُکُمْ نُكِحَتْ هَذَا خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرٌ مَا عِنْدَکُمْ؛ سلام بر شما باد ای اهل گورها، مالهایتان بازبخشیدند و سراهایتان در او نشستند، و زنانتان شوهران باز کردند.

این خبر آن است که بنزدیک ماست، خبر آنچه بنزدیک شماست چیست؟ هاتفی از کناری آواز داد: مَا أَكَلْنَا رِيحًا وَمَا قَدَّمْنَا وَجَدْنَا وَمَا خَلَّفْنَا حَسْرَةً! آنچه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش بفرستادیم یافتیم، و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم.» (روض الجنان، ط. آستان قدس رضوی ع، ۱۳/۲).

همچنین بیت دوم آمده است در: تجارب السلف (نسخه برگردان)، ص ۳۷.

۵۸. أنوار العقول، ص ۳۲۰، ش ۳۲۸ (۵ بیت).

۵۹. أنوار العقول، صص ۱۸۶ - ۱۸۸، ش ۱۴۲ (۱۷ بیت).

در أنوار العقول سرنویس دارد: «وله في يوم أحد».

> ابیاتی از این شعر در دستور معالم الحكم و تذكرة الخواص و مناقب آل أبي طالب <عليهم السلام> [ط. دارالأضواء، ۱/۱۶۸ و ۲۴۵] و نایب المودة آمده است.

۶۰. أنوار العقول، ص ۲۰۹ و ۲۱۰، ش ۱۷۳.

> بیت‌های یکم تا چهارم به نام امیر مؤمنان - علیه السلام - در مجانی‌الادب آمده است. < همچنین بیت‌های یکم تا چهارم در نفائس الفنون (ط. شعرانی، ۱/۲۴۵) به نقل از دیوان منسوب به امیر مؤمنان - علیه السلام - آمده.

۶۱. أنوار العقول، ص ۹۶ و ۹۷، ش ۳.

> بیت ۵ بنا بر ضبط سلوة، بدون تصریح به قائل در أخلاق الوزيرین آمده است، و بیت ۶ در الکشکول شیخ بهاء الدین محمد عاملی [ط. اعلیٰ ۳/۹۰] به نقل از دیوان منسوب. چند بیتی از این شعر در مفیدالعلوم خوارزمی (درگذشت: ۸۳۲ ه. ق.) به ابوبکر نسبت داده شده است.

این شعر طی دوازده بیت در الرّاح القّراح (ص ۲۹ و ۳۰) آمده است. چهار بیت نخست شعر - به نقل از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام - در نفائس الفنون (ط. شعرانی، ۱/۲۵۶) آمده.

۶۲. أنوار العقول، صص ۳۸۰ - ۳۸۲، ش ۴۰۳ (۸ بیت).

در أنوار العقول چنین سرنویس دارد: «ولمّا رجع من أحد، وناول سيفه فاطمة - رضي الله

عنها :-».

> این دویبت در آمالی شیخ طوسی و المستدرک حاکم و تاریخ طبری و إرشاد مفید و تذکرة الخواص و معجم الشعراء مرزبانی و مناقب آل أبي طالب < عليهم السلام > إبه نقل از طبری / مناقب: ط دارالأضواء، ۱/ ۲۴۳ و بشارة المصطفی < صلی الله علیه وآله > و مناقب خوارزمی و الفصول المهمة و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از امیر مؤمنان امام علی - علیه السلام - دانسته شده. <

همچنین آمده است در: تجارب السلف (نسخه برگردان)، ص ۳۷.

پیوستِ تعلیقات

حواشی و یادداشت‌هایی که در دست‌نوشته‌های سَلوة الشیعة آمده

التَّذْکِیر: در هامش M آمده: «التَّذْکِیر: با یاد دادن و پند دادن».

التَّبْصِیر: زیرِ سطر M آمده: «بینا کردن».

المُلْتَظَّة: در M حرفِ آخر هم ضمّه دارد و هم کسره و بالایش (ظ.) «معا» نوشته شده (یعنی به هر دو گونه می‌توان خواند).

يُنْصُهُ: در هامش M آمده است: «النَّص: آشکارا کردن».

۲

۱: مُحَمَّدُ النَّبِيُّ...: در هامش M نوشته شده است: «قیل: کتب معویه إلى أمير المؤمنين (ع): يا أبا الحسن! إن لي فضائل كثيرة كان أبي سيِّداً في الجاهليّة وصرْتُ ملكاً في الإسلام وأنا صهر رسول الله وخال المؤمنين وكاتب الوحي! فلما قرأ أمير المؤمنين (ع) كتابه، قال (ع): أبا الفضائل يفخر على إظ. ابن آكلة الأكباد؟ اكتب يا غلام، فأجابه إظ. (ع): محمد النبي [...]».

۲: مَسْطُوطٌ/ در هامش M آمده است: «السَّوْطُ: خلط الشيء...».

۴: سَيْطَانًا: در هامش M آمده: «السيط واحد الأسباط وهم وَلَدُ الولد والأسباط من بني إسرائيل كالقبائل من العرب ه».

- 4: تَجَلَّيْ: زیرِ سطرِ M آمده: «النَّجْلُ: الولد»؛ و در هامش آن نوشته شده: «... وَاحِدُ الْأَسْبَاطِ وَهُمْ وَلَدُ الْوَلَدِ وَالتَّجْلُ النَّسْلُ يُقَالُ تَجَلَّه أَبُوهُ أَي وَلَدَهُ ه».
- 4: سَهْمٌ: زیرِ سطرِ M آمده: «نصيب».
- 5: طُرًّا: در هامشِ M آمده، «طُرًّا أَي جَمِيعًا».

۳

- 1: نَقْلٌ: زیرِ سطرِ M، زیرِ «نَقْلٌ» نوشته شده: «مبتدا» و زیرِ «أَحَبُّ»، نوشته شده: «خبر».

۴

- 1: مَا أَحْسَنَ: زیرِ سطرِ M، زیرِ «مَنْ» نوشته شده: «فاعل»، و زیرِ «الدُّنْيَا» و «نَالَهَا» عددِ «۲» گذاشته شده (به این معنا که مرجع ضمیر، «الدُّنْيَا» است).

۶

- 3: أَدْلَاءُ: بالای سطرِ M نوشته شده: «جمع دلیل كأشْدَاء».

۷

- 2: نَكَبَات: در S ترجمه شده به «سختیها».
- 3: فَلَاتَرِيْنَ (S): و لَا تُرِيْنِ: در S ترجمه شده به «فرامنمای».
- 3: تَجَمُّلاً: در S توضیحاً زیرِ سطرِ نوشته شده: «نیکو حال».
- 4: فَلَا: در S ترجمه شده به «نیست».
- 4: اَمْرٍ: در S زیرِ این لفظ و زیرِ «مَالٌ» در مصراعِ دیگر علامتِ مشابهی گذاشته شده تا فاعلِ فعل را خاطر نشان کرده باشند.
- 4: مُتَلَوِّنَ: در S توضیحاً نوشته شده: «متغیر».
- 4: الرِّيحُ: در S هم زیرِ این لفظ و هم زیرِ «مَالٌ» عددِ مشترکی گذاشته شده تا فاعلِ «مَالٌ» روشن شود.

- 4: حَيْثُ تَمِيلُ: در S ترجمه شده به «هر کجا بجسبد باد».
- 5: جَوَادُ: در S توضیحاً نوشته شده: «ای هم جواد».
- 6: فَمَا أَكْثَرُ: در S-ظ. به عنوان ترجمه - نوشته شده: «جه بسیار کردند» یا «جه بسیار کرده‌اند» [؟].
- 6: حِينَ تَعْدُهُمْ: در S توضیحاً نوشته شده: «أَي حِينَ أَنْتَ تَعْدُهُمْ».
- 6: لَكُنْهُمْ: در S زیر این قسمت و «الإخوان» در مصراع پیش، عددِ مشترکی گذاشته شده، تا مرجع ضمیر روشن باشد.
- 6: النَّائِبَاتِ: S توضیحاً نوشته شده: «حادثات».

۸

- 1: نَفْسِي: در S زیر این قسمت و زیرِ «ها» ی «لَيْتَهَا»، عددِ مشترکی گذاشته شده است (به قصدِ تنبیه به مرجع ضمیر).
- 2: مَخَافَةً: در S ترجمه شده به «از ترس».

۹

- 1: مَالِي أَرَانِي: در S ترجمه شده: «چیست مرا می بینم خود را».
- 2: إِذَا مَا رُمْتُ: در S بالای «مَا» نوشته شده: «زاید»، و در توضیحِ «رُمْتُ» نوشته شده: «طلبْتُ».
- 2: فَنَلْتُهُا: در S توضیحاً نوشته شده: «وجدتها». همچنین زیرِ «ها» در اینجا و زیرِ «مَرْبُتَةً» در مصراع پیشین، عددِ مشترکی نهاده شده (به قصدِ تنبیه به مرجع ضمیر).
- 2: طَمَحَتْ: در S توضیحاً نوشته شده: «نظرتُ».
- 2: رُتِبَ: در S ترجمه شده به «مرتبه‌ها» [= مرتبه‌ها].
- 3: يَغْمُرُ: در S ترجمه شده به «آبادان کرده».
- 5: إِخْسِنُ: در S ترجمه شده به «بازدار».
- 5: لَا يَجْمَعُ (S: لَا تَجْمَعُ): در S ترجمه شده به «تا نکشد ترا».

۱۰

- ۱: ما: در S- از راه ترجمه - زیر آن نوشته شده: «آنچ».
 ۱: كَائِنُ: در S ترجمه شده به «بدید آبنده».

۱۱

- ۱: أَعْسَزَتْ: در S ترجمه شده به «درویش شوی».
 ۲: فَلَا تَيَأْسُ (S: وَلَا تَيَأْسُ): در S ترجمه شده به «نومید مباش».
 ۴: يَتَّبِعُهُ: در S ترجمه شده به «در پی او می آید».
 ۴: قِيلَ: در هامش M نوشته شده: «الْقِيلُ: الْقَوْلُ».

۱۲

- ۱: بَلَاءٌ (S: فَنَاءٌ): در S توضیحاً نوشته شده: «عدم».
 ۱: ثُبُوتٌ: در S ترجمه شده به «ایستادنی».
 ۲: نَسَبَتْهُ: در S ترجمه شده به «بافته باشد او را».
 ۴: يَكْفِيكَ: S ترجمه شده به «بس است».
 ۴: مِنْهَا (S: فِيهَا): در S توضیحاً نوشته شده: «دنیا» (یعنی: مرجع ضمیر، این لفظ است).

۱۳

- ۱: تَتَنَطَّحُ: در S ترجمه شده به «سرو می زنند».
 ۱: مَا أَرَاهَا: در S ترجمه آمده: «نمی بینم».
 ۲: فَمَنْ: در S ترجمه شده به «هرکه».
 ۲: رَيْحٌ: در S ترجمه شده به «سود کرد».
 ۲: مِنْهَا قِيَامٌ ثُمَّ مِنْهَا مُنْبَطِحٌ: زیر سطر M، زیر «مِنْهَا» نوشته شده: «کباش»، و در هامش M نوشته شده: «اللقاء على وجهه فانبطح» (که توضیح لغوی است).
 در S در توضیح این مصراع نوشته شده: «أَي مِنْهَا فَرِيقٌ قَائِمٌ وَفَرِيقٌ مُنْبَطِحٌ»؛ و در

ترجمه «فریق» - که بجای «مُنها» ی دوم کتابت کرده - نوشته: «گروهی». همچنین در ترجمه «مُنبطح» نوشته است: «افکنده».

۱۴

- ۱: یُتَبَّی: در S ترجمه شده به «باقی می‌گذارد».
- 1: هَذَا: در S ترجمه شده به «اینست».
- 2: خَلَدَ: در S ترجمه شده به «جاوید ماندی».
- 3: خَاطِئَةً: در S ترجمه شده به «خطا کننده».
- 3: فَاتَهُ: در هامش S نوشته شده: «فاته: درگذرد».

۱۵

- ۱: أَخْفَيْتَهُ: در S ترجمه شده به «باز می‌پوشم».
- 2: تَصَرَّعْنِي: در S ترجمه شده به «بیندازد مرا».
- 2: أَشْتَكِي: در S ترجمه شده به «شکایت کنم».
- 2: تَدِيدُ: زیر سطر M، نوشته شده: «الْبِدْ وَالتَّدِيدُ: المَثَلُ». در S ترجمه شده به «نظیر».
- 3: جَلِيدُ: بالای سطر M نوشته شده: «رجل جلید بَيْنَ الْجِلَادَةِ». در S توضیحاً نوشته شده است: «کوشیدن».
- 4: الْبَرَايَا: در حاشیه S نوشته شده: «البرایا: آفریدگان» (ظ).
- 4: قَائِدُ: در S توضیحاً نوشته شده: «جاذب».
- 4: بَرِيدُ: در S ترجمه شده به «پیک».

۱۶

- 2: أَمَلْتُ: در S توضیحاً نوشته شده: «أَيَّ أَسْتَمْتُ».
- 3: جَنَادِلُ: در S زیرش نوشته شده: «أَيَّ أَحْجَارَ».
- 4: أَثْرَابِي: در S ترجمه شده به «هم‌زادان من».

۱۷

- 1: اَشْتُزْ: در S ترجمه شده به «پوش».
- 1: غَطِّ: در S توضیحاً نوشته شده: «یعنی اُسْتَر».
- 2: خُطُوبَةُ: در S توضیحاً نوشته شده است: «الأمور العظيمة».
- 3: تَكْرُمًا: در هامش M (شاید به خطی اندکک متأخر) نوشته شده: «التَّكْرَم: بزرگی نمودن».
- 3: كِلِ الظُّلُومَ: در S ترجمه شده به «بازگذار ستمکار را»
- 3: حَسِيبَةُ: در S ترجمه شده به «شمارکننده او».

۱۸

- 1: يَكْرَانِ: در هامش M نوشته شده: «الكَرُّ: الرُّجُوعُ يُقَالُ: كَرَّهْ وَكَرَّ بِنَفْسِهِ يَتَعَدَّى وَلَا يَتَعَدَّى».
- در S ترجمه شده به «باز می گردند».
- 2: لَا بُدَّ: در S ترجمه شده به «چاره نیست».
- 2: لاجتماع: در هامش M (شاید به خطی اندکک متأخر) آمده: «الاجتماع: فراهم آمدن».
- 2: الشَّمْلُ: در S ترجمه شده به «پراکندگی».
- 2: شَتَّ: در S ترجمه شده به «پراکنده شدن».
- گفتنی است که: در S در هامش این سروده، یک حاشیه ناخوانا در محلِّ صحافی هست.

۱۹

- 1: اَشْتَمَتُوا: در هامش M (شاید به خطی اندکک متأخر) نوشته شده: «الاستمتاع: برخورداری کردن، و یعدی بالباء».
- 2: جَرَّتْ: در S ترجمه شده به «برفت».

۲۰

- 1: الإِدْلَاج: در هامش M نوشته شده: «أَدْلَجَ الْقَوْمُ إِذَا سَارُوا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ ه»، و شاید به قلمی تازه‌تر در کنارۀ صفحه آمده: «الإِدْلَاج: در اَوَّل شب رفتن».
- در S ترجمه شده است: «بشب رفتن».
- 1: لِلرَّوَّاحِ: در S ترجمه شده: «مر شبانگاه را».
- 1: الْبُكْرِ: در S ترجمه شده: «بامداد».
- 2: لَا تَضْجُرَنَّ: در S ترجمه شده: «دل تنگ مشو».
- 2: لَا يُعْجِزُكَ: در S ترجمه شده: «عاجز نکند ترا».
- 2: مَطْلَبُهَا: در S زیر «ها»، و زیر «الْحَاجَاتِ» در بیتِ پیشین، عددِ مشترکی گذاشته شده است تا مرجع ضمیر معلوم باشد.
- 2: فَالْتُّجُعُ: در S ترجمه شده: «ظفر یافتن».
- 3: عَاقِبَةُ: در هامش S توضیحاً نوشته شده: «العاقبة: سرانجام».
- 4: جَدَّ: در S ترجمه شده: «بکوشد».
- 4: فَاسْتَضَحَبَ: در S ترجمه شده: «یاری خواهد».
- 4: فَازَ: در S زیرش نوشته شده: «پیروزی».

۲۱

- 1: يَلَاكِدَرُ: در S ترجمه شده به «بی تبرکی» ا.ظ. = بی تیرگی ا.
- 1: فَايَسُنْ: در S ترجمه شده به «ناامید شو».
- 1: عَنِ (S: مِنَ) الظَّفَرِ: در S ترجمه شده به «از پیروزی».
- 2: مَا عُمِرَتْ: در S ترجمه شده به «مادام که زنده باشی».
- 2: مُمْتَحَنُ: در S ترجمه شده به «آزموده».
- 2: الْمَيْشُورُ: در S ترجمه شده به «آسانی».
- 3: أَنَّى: در S ترجمه شده است به «از کجا».
- 3: بِهَا: در S یک نشان زیر این «ها» گذاشته شده که همان نشان در بیتِ نخست زیر «الدُّنْيَا» نهاده شده است و در واقع مرجع ضمیر را نشان می‌دهد. در M هم روی «بِهَا»

- نشانه‌ای گذاشته شده است که عیناً روی «الدُّنْيَا» یِ مصراعِ یکمِ بیتِ نخست هم گذاشته شده (و نشان می‌داده است که مرجعِ ضمیرِ غائبِ مؤنث، «الدُّنْيَا» ست).
- 3: خُلِقَتْ: در S توضیحاً نوشته شده: «أَيِ الدُّنْيَا».
- 4: الْجُبْنِ: در S ترجمه شده: «بددلی».

۲۲

- 1: أَمْرٍ: در S هم زیرِ این لفظ و هم زیرِ «ه» یِ «لَهُ»، عددِ مشترکی نهاده شده است تا نشانگرِ ضمیر و مرجعِ ضمیر باشد.
- 2: لِلْمُهَيِّمِينَ: در S ترجمه شده: «خدایرا».

۲۳

- 2: لِلشَّامِتِينَ: در S به عنوانِ ترجمه نوشته شده: «شادکامی‌کنندگان را».
- 2: أَفِيقُوا: در هامشِ S نوشته شده: «أَفِيقُوا: با هوش آیید».
- 2: نَوَائِبُ: در S توضیحاً نوشته شده است: «حوادث».
- 2: تَدَوُّرُ: در S ترجمه شده به «بگردد».

۲۴

- 1: تَنَالُ: در S ترجمه شده است به «یافته شدی».

۲۵

- 2: عَبَلُ: در S هم این واژه و هم «شَبَّحَ» که در حاشیه نوشته شده، هر دو به «پهن» ترجمه شده‌اند.
- 2: شَدِيدُ الْقَصْرِ: در M بالای «الْقَصْرَةَ» نوشته شده: «أصل العنق وجمعها قَصَرٌ هـ». در S ترجمه شده به «بن گردن».
- 2: أُكِلُكُمْ: در S ترجمه شده است به «می‌پیمایم شما را».
- 2: السَّنْدَرَةُ: کنارش در M نوشته شده: «السندرة مكيال صَخْمٌ». در S ترجمه شده به

«تمام».

۲۶

- 1: عِمَادٌ: در S ترجمه شده است به «ستونها».
- 1: اسْتَجَدُّهُمْ: در S ترجمه شده است به «یاری خواهی». در M زیرش نوشته شده: «الاستنجاد: یاری خواستن».
- 2: فَمَا: در S ترجمه شده است به «نیست».
- 2: خَلٍ وَصَاحِبٍ: در S زیرش (درست زیر واو) نوشته شده است: «دوست».

۲۷

- 1: أَعْرِفُهُمْ: در S ترجمه شده: «شناسنده‌ترین ایشانست».
- 1: أَقْمَعُهُمْ: زیر سطر M نوشته شده: «القمع: القهر».
- در S ترجمه شده: «شکننده‌ترین ایشانست».
- 2: قَدَانٍ: در S ترجمه شده به «نزدیک شو».
- 2: فَأَقْصِبُهُ: کنارش در M نوشته شده است: «أَي أَبْعِدُهُ».
- در S ترجمه شده به «دورگردانش».
- 3: الْفَحْصُ: در هامش M نوشته شده: «الْفَحْصُ: البحث عن الشيء هـ» (در هامش D نیز مشابه همین حاشیه ولی بدون «هـ» ی پایانی آمده است). در S «وَحَلَّى الْفَحْصُ»، ترجمه شده است به «رهاکن واپژوهیدن را».
- 3: عَنْهُ: در S توضیحاً نوشته شده: «فحص» (یعنی: ضمیر راجع است به این واژه).
- 3: مُسْتَجْلِبٍ: در S ترجمه شده است به «گردکننده».
- 3: عَطَبًا: در S ترجمه شده است به «هلاکت را».
- 3: بِفَحْصِهِ: در S توضیحاً نوشته شده: «أَي بِتَفْحَصِهِ».

۲۸

- 2: لِمَنْ: در S ترجمه شده است: «از برای که».

- 3: غَيْرَهَا: در S در زیر «ها» و نیز زیر «أُضِيت»، نشانِ مشترکی گذاشته شده که رجوع ضمیر را نشان می‌دهد.
- 3: تُضَرِّعُ: در S ترجمه شده است: «افکنده شوی تو».
- 4: كَذُّ: در S ترجمه شده است: «رنج».
- 5: غِنِيَّ كُلِّ مَنْ يَنْتَعِ: در M، زیر سطر، آمده: «وَمِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ (ع): الْقِنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْدُ» (بدون نقطه گذاری کامل).
- در حاشیه D نیز همین نوشته به طرزی مغلوط و لایقراء آمده است؛ ظاهراً کاتب قادر به خواندن نبوده، لذا از روی نسخه اساسش نقاشی کرده.

۲۹

- 1: لَوْجَدْتُني: در S ترجمه شده: «یافتی مرا».
- 1: أَقْطَارِ: در S ترجمه شده: «کنارهای».
- 1: تَعْلُقِي: در S ترجمه شده: «چنگ در زدن من».
- 2: الْحِجَى: S توضیحاً نوشته شده است: «عقل».
- 2: الْغِنَى: در S کنار «اللَّهِ» که در هامش نوشته شده است، توضیحاً نوشته شده: «من المال».
- 2: مُفْتَرِقَانِ: در S ترجمه شده به «جداشونده».
- 2: أَيَّ تَفَرُّقٍ: در S ترجمه شده به «چه جداشدنی».

۳۰

- 1: اشْتَبَكَ الْقَنَا: در S ترجمه شده به «بهم در شود نیزها [= نیزه‌ها]». زیر «القَنَا» و «ها» ی «لَهَا» هم، عددِ مشترکی گذاشته شده است که در واقع نشان‌دهندهٔ ضمیر و مرجع آن است.
- 2: مَسَالِكُ: در S ترجمه شده به «راهها».

۳۱

- 1: حَيَازِيْمَكَ: در S ترجمه شده به «پیش سینه خود را».

- 1: لَايَكَا: در S ترجمه شده: «فرار سنده است بتو».
2: لَاتَجَزَعُ: در S ترجمه شده به «فریاد مکن».
2: حَلَّ: در S ترجمه شده: «فروذ آید».

۳۲

- 1: مَنْ ... مُسَاعِدُهُ: در S ترجمه شده است: «هرکه نباشد بخت او یاری‌کننده او را».
1: فَحَتُّهُ: در S ترجمه شده: «هلاکت او».
1: يَجِدُّ: در S ترجمه شده: «بکوشد».
2: مُوَلِّيَّةٌ: در S ترجمه شده: «برگرداننده».
2: لَاتَغْرِضُنْ: در S ترجمه شده است: «فراییش میا».
2: بِالْحَرَكَ: در M، زیرِ «بِالْحَرَكَ» نوشته شده: «الحركة».

۳۳

- 3: وَلَمْ تَزَلْ فِي غَفْلَةٍ: در S ترجمه شده به «همیشه باشی تو در فراموش‌کاری».

۳۴

- 1: حَبَاءَةٌ: در M زیرِ سطر نوشته شده است: «الحبَاءُ: العطاء».
1: عَذِيرَكَ: در هامشِ M نوشته شده: «العذير: الحال التي يحاولها المرء يعذر عليه...» در S ترجمه شده است: «بیار عذر».
1: مُرَادٍ: در M زیرِ سطر نوشته شده است: «وكان ابن ملجم من قبيلة مراد». در S توضیحاً نوشته شده: «از قبیله مراد».

۳۵

- 1: رَكْنَتْ: در S ترجمه شده است: «برنشینم من».
1: الْأَبْطَالُ: در S ترجمه شده به «شجاعان».

۳۶

2: در S این بیت به صورتِ زیرنویسِ چُنین ترجمه شده است: «اگر باشد جرم فرو گذاشتن، ازو بزرگی است؛ و اگر باشد عذابِ کردنی، بدرستی که من سزاوارم». همچنین در S زیرِ «عَفُو» و «فَهُوَ» یک عددِ مشترک و زیرِ «تَغْذِيبٌ» و «لَهُ» یک عددِ مشترکِ دیگر نهاده شده است که نمودارِ ارجاعِ ضمیر می باشد.

۳۷

2: خَلَاءٌ: در هامشِ M نوشته شده: «الخلاء: المكان الَّذِي لَا شَيْءَ فِيهِ».

۳۸

1: زیرِ مصراعِ یکم M چیزی نوشته شده که خوانده نشد.

۳۹

1: كَيْفِيَّةٌ: در M زیرش نوشته شده: «مبتداء» و در ادامه با اندکی فاصله نوشته شده: «والجملة خبرهما» (ظ.).
2: التَّسْمِ: در M کنارش نوشته شده: «جمع نسمة وهي النفس».

۴۰

2: أَقْبَلْتُ: در M زیرِ سطر نوشته شده: «دنیا».

۴۱

در هامشِ M به تناسبِ همین مضمون - بل از راه ترجمه - شعری پارسی نوشته شده است:

«للصاحب العامل الكامل ...

نزد کرامِ راز و دیعت ... نزد گرامِ راز بود سر بمهر
در خانه‌یست بسته در و گم شده کلید رازی که نزد من بود و خانه در بمهر».

انیز سنج: دیوان ابن یمن، ص ۶۱۷، ط. باستانی راد؛ و تعلیقات ما].

۴۳

۱: إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيَا مَعَدٍّ وَمَذْحِجٍ: در M زیر «عَلَيَا» نوشته شده: «تَأْنِيثُ الْأَعْلَى» و بالای «مَذْحِجٍ» نوشته شده: «قَبِيلَةُ مِنَ الْيَمَنِ» که این فقره اخیر به طرز نه چندان خوانائی در هامش D نیز دیده می‌شود. همچنین در هامش M آمده است: «صَحاح - وَمَذْحِجٍ عَلَى وَزْنِ مَسْجِدِ قَبِيلَةٍ».

3: تَنْدِقُ: در M زیرش نوشته شده: «تَنْكِسِرُ».

۴۷

۱: خَافِقَةٍ: در هامش M نوشته شده: «الْخُفُوقُ: الاِضْطِرَابُ».

۴۸

6: حَاجٍ: در M زیر سطر نوشته شده: «جَمْعُ حَاجَةٍ».

۴۹

2: وَأَوْطَنْتَ: در هامش M نوشته شده: «أَوْطَنْتُهُ أَيْ اتَّخَذْتُهُ وَطْنًا».

۵۲

2: بِالنَّهْلِ: در M بین السَّطُور نوشته شده: «النَّهْلُ: الشَّرْبُ الْأَوَّلُ».

2: بِالْعَلِّ: در M بین السَّطُور نوشته شده: «وَالْعَلُّ: الشَّرْبُ الثَّانِي».

3: نَجَلُهُ: در S بالایش نوشته شده: «وَوَلَدُهُ».

4: حِينَ: در S زیر سطر ترجمه شده: «آن هنگام».

4: أَخَى: در S در بالای سطر نوشته شده است: «أَخَى: برادری داد».

4: يَبْنَى: در S ترجمه شده است: «هویدا کرد».

5: مَا حَيَّيْتُ: در S ترجمه شده: «مادام که زنده باشم».

5: أُولَئِكَ: در S ترجمه شده است: «دادی تو».

۵۳

- 1: رَأَيْتُ: در M روی حرفِ آخر هم فتحه و هم ضمه گذاشته شده و بالایش نوشته‌اند: «معا» (یعنی هم «رَأَيْتُ» می‌توان خواند و هم «رَأَيْتُ»).
- 1: يَغْوَا: در S زیرش نوشته شده: «ظلموا».
- 1: لَجَّوْا: در S ترجمه شده: «بسته‌بند» (کذا؛ شاید: بسته‌بند).
- 2: نَفَزْنَا: در M بالایش نوشته شده: «خرجنا». در S زیرش نوشته شده: «مشینا».
- 3: الْغَرْفِ: در S ترجمه شده: «خانها».
- 3: الْعَوَالِي: در S ترجمه شده: «بلند».
- 4: أَوْدَى: در هامش M نوشته شده است: «أَوْدَى: هَلَكَ». در S ترجمه شده: «هلاک کرد».

- 4: غَيْرَ آلٍ: در S ترجمه شده: «جز تقصیرکننده».
- 5: غَادَرْتُ: زیرِ سطرِ M نوشته شده: «ترکت». در S ترجمه شده: «فرو گذاشتم».
- 5: كَبَشَهُمْ: در هامش M نوشته شده است: «کبش القوم: سیدهم». در S ترجمه شده: «بزرگ ایشان را».
- 5: فِي الْمَجَالِ: در S ترجمه شده است: «در جای جولان کردن».
- 6: فَخَرَّ: در S توضیحاً نوشته شده: «سقط».
- 6: رَفَعْتُ: در S ترجمه شده: «برداشتم».
- 6: حُودَيْتُ: در هامش M نوشته شده: «ومحاذة السيف: جلاؤه». در S ترجمه شده: «نواورده بوذند».

۵۴

- 1: مَا اعْتَصَصَ: در S ترجمه شده: «عوض نگرفت».
- 1: التَّوَالٍ: در S ترجمه شده: «عطا».
- 3: لِلْمُنْكَرِمِ: در هامش M به خطی ظ. تازه‌تر نوشته شده: «التكرّم: بزرگی نمودن».

4: حَبَاك: در هامش M نوشته شده است: «وحبا حبة أي أعطاه ه». در S ترجمه شده: «عطا دهد».

4: سَلِسَا: در S ترجمه شده است: «آسان».

4: مِطَال: در S ترجمه شده است: «دفع کردن».

۵۵

1: لَا قَيْت: در S ترجمه شده است: «فرارسیدی تو».

1: بُهْمَة: در هامش M نوشته شده است: «البهمة: الفارس الذي لا يدري من أين يوتى من شدة بأسه ويقال للجيش بهمة ومنه قولهم فلان فارس بهمة وليث غابة». در S ترجمه شده: «دلیر».

1: مُعَاوِد: در S ترجمه شده به «بازگرداننده».

1: الإقدام: در S ترجمه شده به «فرارپیش آمدن».

2: در M در هامش این بیت یادداشتی هست که مفهوم نشد.

3: يُمَهِّنْد: در هامش M - توضیحاً - نوشته شده: «السيف المطبوع من حديد هند». در S ترجمه شده: «بشمشیری».

3: عَضْب: در S ترجمه شده: «بران».

3: رَقِيق: در S ترجمه شده: «تنک».

3: رَوْنَق: در M بین السطور نوشته شده است: «رونق السيف: مأوه وحسنه».

3: يَبْرِي: در S ترجمه شده: «می برد».

3: الفقار: در S ترجمه شده است: «پشت مهره» (ظ.).

3: حُسَام: در S ترجمه شده است: «برنده».

4: تَجَلَّت: در S زیرش نوشته شده است: «ظهرت».

4: خِلَالِ غَمَام: در S ترجمه شده: «میان ابر».

5: مِقْدَام: در S ترجمه شده: «فرارپیش شونده».

6: يَقُومُ: در S ترجمه شده: «بایستد».

۵۶

- 2: فَلَا تَقُوا: در S ترجمه شده: «فرار سیدند».
- 2: إِسَارٍ: در S ترجمه شده است: «اسیر کردن».
- 3: كُمَاءٌ: در S ترجمه شده: «دلیران».
- 4: بِيضٌ خِفَافٌ قَوَاطِعُ: در S به طور زیرنویس و تحت اللفظ توضیح داده شده: «سیوف سبک برندگان».
- 4: قَدْ حَادُّوْهَا: در S ترجمه شده است: «نو کردند آنرا».
- 4: بِالْجَلَاءِ: در S بالایش نوشته شده: «بزدايیدن».
- 5: غَادِرُوا: در S ترجمه شده: «فرو گذاشتند».
- 5: نَاشِيءٌ: در M بين السطور نوشته شده است: «الحدث الذي جاوز حدَّ (ظ.) الصغر».
- در S ترجمه شده: «جوان».
- 5: نَجْدَةٌ: در M، زیر سطر، نوشته شده: «شجاعة». در S ترجمه شده: «دلیری».
- 5: كَهْلٌ: در S ترجمه شده است: «سی و سه ساله».
- 6: نَوَاحٍ: در S ترجمه شده است: «نوحه کنندگان».
- 6: الْغَيِّ: در S ترجمه شده به «گمراه».

۵۷

- 1: فُرْقَةٌ: در S ترجمه شده است: «جذایی است».
- 2: اِفْتَادِي: در S ترجمه شده است: «گم یافتن من».

۵۸

- 1: جَاشَتْ: در M، زیر سطر، نوشته شده است: «غلت». در S زیرش نوشته شده: «تحركت».
- 2: بُوَيْعٌ: در S ترجمه شده: «بیعت کنند».
- 2: يَغْدِلُ: در S ترجمه شده: «بگردد»، و توضیحاً در حاشیه نوشته شده است: «من العدول».

- 3: قَتَمَ: در S زیرش نوشته شده: «آنجا».
4: فَلَا تَخْذُلُوهُ: در S ترجمه وار نوشته شده: «فرومگذارید».

۵۹

- 3: رَشَدُ: در S ترجمه شده: «راه راست».
4: وَالْآه: در S ترجمه شده: «دوستی کرد با او».
4: يَمْثُلُ: در هامش M نوشته شده: «مَثَلٌ يَهْ يَمْثُلُ مَثَلًا أَي نَكَلَ بِهِ» این حاشیه به طریزی مغلوط و ناخوانا در هامش D هم آمده و گویا کاتب قادر به درست خواندن نبوده.
5: تَضَمَّنَ: در S ترجمه شده: «با خود گرفت».
5: أُحْدُ: در S توضیحاً نوشته شده: «کوه أُحْد».
6: غَادَزْنَاهُ: در S ترجمه شده: «بگذاشتیم او را».
6: مُنْجِدِيلاً: در هامش M نوشته شده: «يَقَال: طَعْنَهُ فَجَدَلَهُ أَي رَمَاهُ بِالْأَرْضِ فَاَنْجَدَلَ سَقَطَ».
6: لِلصَّائِحِ: در هامش M نوشته شده است: «الصَّفِيحَةُ: السَّيْفُ الْعَرِيضُ وَكَذَلِكَ الْحَجَرُ الْعَرِيضُ». در S زیرش نوشته شده: «وَلِلْسُيُوفِ».
6: تَقْدُ: در S ترجمه شده: «افروخته می شود».
7: أَرْدَتْهُ: در S ترجمه شده: «هلاک کرد او را».
7: قَدَدُ: در S ترجمه شده: «پاره پاره».
8: كَانُوا الذَّوَاتِبَ: در هامش M نوشته شده: «الذَّوَابَةُ مِنَ الشَّعْرِ وَالْجَمْعُ الذَّوَابِ» (ظ.). در S هم چیزی شبیه «بزرگان» بالای آن نوشته شده است.
8: فِهْرٍ: در S توضیح داده شده: «مِنْ قَبِيلَةِ فَهْرٍ».
8: شَمَّ الْأُنُوفِ: در S ترجمه شده: «بلند بیناها».
8: الْقَرْعَ: در S ترجمه شده: «شاخ».
9: أَوْدَى: در S ترجمه شده به «هلاک کرد».
9: الْعَجَاجَ: در S بالایش نوشته شده: «گرد».
9: أُبَيَّا: در تصویر موجود از M روشن نیست که دو حرف پیشین این کلمه چگونه

حرکتگذاری شده است. آیا «أَيُّيَا» است؟ یا «أَيُّيَا»؟ ظاهراً صورتِ نخست است و از همین رو کاتب زیرِ سطر نوشته: «أو أَيُّيَا» (گویا می‌خواسته توجه دهد که هم «أَبِي» می‌توان خواند و هم «أَبِي» - والعلم عند الله).

9: مُجْتَهِدُ: در S ترجمه شده به «کوشش‌کننده».

10: فَظَلَّتْ: در S ترجمه شده است: «روز گذشت».

10: الطَّيْرُ (S: الذَّيْبُ): در S زیرش نوشته شده است: «گرگ».

10: الضَّبْعَانُ: زیرِ سطرِ M نوشته شده: «الضَّبْعَانِ الذَّكْرُ مِنَ الضَّبْعِ». در S ترجمه شده به

«کفتار».

10: مُقْتَعِدُ: در هامشِ M نوشته شده: «اقتعد أي أخذهُ قَعُودًا».

11: الْفَزْدَوِسُ: در S ترجمه شده به «بهشت».

11: طَيِّبَةُ: در S ترجمه شده به «پاک».

11: يَغْرُوهُمْ: در S ترجمه شده است: «رسد بایشان».

11: صَرَدُ: در M، بين السطور، نوشته شده است: «الصرَد البرد فارسي مُعَرَّبٌ يقال يَوْمٌ

سَرْدٌ». در S ترجمه شده به «سرما».

12: كُلَّمَا: در S ترجمه شده است به «هرگاه».

12: مَشْهَدُ: در S ترجمه شده به «جای حاضر آمدن».

13: وَقَوْا: در حاشیه S توضیحاً نوشته شده است: «وفوا: وفا کردند» (ظ.).

13: بِيضُ الْمَعَارِفِ: در S ترجمه شده است به «سپیدرویان».

14: كَفَّتَلَى: در S ترجمه شده: «چون کشتگان».

14: الرَّصْدُ: در S ترجمه شده است به «نگاه‌بان». در M، در هامش، نوشته شده:

«الرَّصْدُ الْقَوْمُ (ظ.) يرصدون ای يرقبون».

۶۰

1: تَقَرَّرَ: در S ترجمه شده است: «روشن شود».

2: عَنْقُوانِ الصَّبِيِّ: در S ترجمه شده است: «اَوَّل كودكي».

2: تَنَمُّو: در S ترجمه شده: «افزون می‌شود».

- 3: الْغَيْرِ: در هامش M نوشته شده: «الْغَيْرُ الْإِسْمُ مِنْ غَيْرِ الشَّيْءِ فَتَغْيَرُ». در S «حَادِثُ الْغَيْرِ» ترجمه شده است به «پدیدآینده گردشها».
- 4: زُلْتُ: در S ترجمه شده است: «بلغزد».
- 4: فُرُشِ: در S ترجمه شده: «بسترها».
- 4: السُّرُرِ: در S توضیحاً نوشته شده است: «جمع السرير».
- 5: كَالْقَوَاطِرِ وَالْعُكْرِ: در هامش M نوشته شده است: «القَوَاطِرُ الْقَطِيعُ مِنَ الْغَنَمِ وَالْعُكْرُ جَمْعُ عُكْرَةٍ وَهِيَ الْقَطِيعُ الضَّخْمُ مِنَ الْإِبِلِ».

۶۱

- 4: مَا: در S، در هر دو مورد، توضیحاً نوشته شده است: «مدت».
- 5: لَا: در S توضیحاً در زیر سطر نوشته شده است: «تأکید نفی».
- 6: جِرَاحَةٍ: در S زیر این لفظ و نیز زیر «ها» ي «فَلَهَا»، عددِ مشترکی نهاده شده است؛ مُراد از این کار، تنبیه به مرجع ضمیر بوده.
- 6: خُلِقَ: در S زیر این لفظ و نیز زیر «ه» ي «لَهُ» (به قصد نشان دادنِ ضمیر و مرجع ضمیر) عددِ مشترکی نهاده شده است.
- 6: دَوَاءُ: در S ترجمه شده است به «درمان».
- در S بالای صفحه - که در واقع نخستین صفحه موجود از دستنوشته هم هست -، حاشیه‌ای آمده که ظ. ناظر به این بیت باشد؛ و آن این است: «الْفَاءُ فِي فَلَهَا زَائِدَةٌ لِأَنَّ دَخُولَ الْفَاءِ لَا يَصِحُّ فِي خَبَرِ الْمُبْتَدَاءِ إِلَّا أَنْ يَتَضَمَّنَ الْمُبْتَدَاءُ مَعْنَى الشَّرْطِ».

۶۲

- 1: دَمِيمٍ: در هامش M نوشته شده است: «يُقَالُ دَمِمَتْهُ فَهُوَ دَمِيمٌ».
- 1: بِرِغْدِيدٍ: در M زیر سطر، نوشته شده: «حَبَانٍ».
- 1: بِمُلِيمٍ: در هامش M نوشته شده است: «أَلَا مَ الرَّجُلُ: اسْتَحَقَّ (ظ.) الْمَلَامَةَ».

پاره‌ای از مآخذ و منابع مورد استفاده پژوهنده

آداب المتعلّمين، [المنسوب إلى] نصيرالدین الطوسی، تحقیق و توثیق: السید محمد رضا الحسینی الجلالی، ط: ۱، شیراز: انتشارات کتابخانه مدرسه علمیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه، ۱۴۱۶ ه. ق.

آینه پژوهش (مجله)، سال ۱۱، شماره ۶ (پیاپی: ۶۶).

ابومسلم نامه، به روایت ابوطاهر طرطوسی، به اهتمام حسین اسماعیلی، ۴ ج، چ ۱، تهران: انتشارات معین (و) نشر قطره (و) انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۸۰ ه. ش.

[۱۱] اثنی عشریة فی المواعظ العددیة، السید محمد الحسینی العیناثی الجزینی [العاملی، قم: مکتبة المصطفوی، بی تا.

إرشاد المؤمنین إلى معرفة نهج البلاغة المبین، السید یحیی بن إبراهیم الجخاف، تقدیم: السید محمد حسین الحسینی الجلالی، حقه و غلق علیه: محمد جواد الحسینی الجلالی، ۳ ج، ط: ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.

استناد نهج البلاغه، امتیاز علیخان عرشی، ترجمه و تعلیقات و حواشی: دکتر سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش.

اسرار التّوحد فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور میهنی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چ ۲، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ ه. ش.

الإسلام و الشیعة (الإمامیة) فی أساسها التاریخی و کيانها الاعتقادی، محمود الشهابی الخراسانی،

- ج ۲، ط ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ه. ش.
- الإصباح على المصباح في معرفة الملك الفتاح، الناصر لدين الله إبراهيم بن محمد بن أحمد المؤيدي، تحقيق السيد عبدالرحمن بن حسين شايم، ط ۱، عمان: مؤسسة الإمام زيد بن علي (ع) الثقافية، ۱۴۲۲ ه. ق.
- آلهي نامه، فريدالدين عطار نيشابوري، تصحيح و مقدمه از: هلموت ريتر، ج ۲ [افست]، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸ ه. ش.
- الأنساب، أبوسعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني، اعتنى بنشره: د. س. مرجليوث، مكتبة المثنى، بغداد، ۱۹۷۰ م.
- الأنساب، عبدالكريم السمعاني، تقديم و تعليق: عبدالله عمر البارودي، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ ه. ق. / ۱۹۸۸ م.
- أنوارالعرفان، ملا اسماعيل اسفرايني رويني، تحقيق: سعيد نظري توکلي، ج ۱، قم: بوستان كتاب قم، ۱۳۸۳ ه. ش.
- این برگ‌های پیر (مجموعه یست اثر چاپ ناشده فارسی از قلمرو تصوّف)، مقدمه، تصحيح و تعليقات: نجيب مايل هروی، ج ۱، چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱ ه. ش.
- أعيان الشيعة، السی دمحسن الأمين العاملي، بيروت.
- أمل الأمل، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، تحقيق السيد أحمد الحسيني [الإشكوري]، ج ۲، قم: دارالكتاب الإسلامي، ۱۳۶۲ ه. ش.
- بُغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، ج ۲، صيدا (و) بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۱۹ ه. ق. / ۱۹۹۸ م.
- بلاغت نهج البلاغه، دكتر جليل تجليل، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ ه. ش.
- بيان العرّوض، نظم: عبدالقاهر الجرجاني، و يعقوب النيسابوري، حقّقه: الشيخ قيس العطّار، ط ۱، قم: ۱۴۱۷ ه. ق.
- تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطي، عنى بتحقيقه: إبراهيم صالح، ط ۱، دمشق: دارالبشائر، ۱۴۱۷ ه. ق. / ۱۹۹۷ م.
- تاريخ تشييع در ايران (از آغاز تا قرن دهم هجري)، رسول جعفریان، قم: انصاريان، ۱۳۸۰ ه. ش. / ۱۴۲۲ ه. ق.

- تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، نجیب مایل هروی، ج ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (و) سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ه. ش.
- تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، دکتر ع. م. دودپوتا، ترجمه دکتر سیروس شمیسا، ج ۱، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲ ه. ش.
- تأویل الآيات الطاهرة في فضائل العترة الطاهرة، السيد شرف‌الدین علی‌الحسینی الإسترابادی الغروی، تحقیق: حسین الاستادولی، ط: ۳، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۲۱ ه. ق.
- تجارب السلف (نسخه برگردان)، هندوشاه صاحبی نخجوانی، [با مقدمه و ملحقات از آیه‌الله علامه حاج سید محمدعلی روضاتی]، به اهتمام امیر سیدحسن روضاتی، ج ۱، اصفهان: نشر نوائس مخطوطات اصفهان، ۱۴۰۲ ه. ق. / ۱۳۶۱ ه. ش.
- تحفة الملوك، علی بن ابی‌فحص بن فقیه محمود الاصفهانی، تصحیح: علی‌اکبر احمدی دارانی، ج ۱، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲ ه. ش.
- تدوین السنة الشریفة، السيد محمد رضا الحسینی الجلالی، ط: ۲، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ ه. ق. / ۱۳۷۶ ه. ش.
- تذکره الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، به اهتمام ادوارد براون، ج ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲ ه. ش.
- تراثنا (نشرة فصلیة تصدرها مؤسسة آل‌البيت عليهم السلام لإحياء التراث)، السنة التاسعة، العدد الأول (۳۴)، محرم، صفر - ربيع الأول ۱۴۱۴ ه. ق.
- تصحیح ثرائنا الرجالی مع التعریف بالمجهولين من رؤاته، محمدعلی النجار، ج ۱، ط: ۱، قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۰ ه. ق.
- تعلیقات نقض، میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ه. ش.
- التفسير الكبير، الفخر الرازي، ط: ۳ (افست از روی چاپ قدیم)، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
- التفسير المنسوب إلى الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليهم السلام، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ط: ۱، قم: ۱۴۰۹ ه. ق.
- تفسیر کبیر: مفاتیح الغیب، فخر رازی، ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۸، ج ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳ ه. ش.

- تفسير كبير: منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ملاحم الله كاشاني، به تصحيح آية الله ميرزا ابوالحسن شعراني، ج ۵، تهران: اسلاميه، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- تفسير گازر (جلء الأذهان و جلء الأخران)، أبوالمحسن الحسين بن الحسن الجرجاني، به تصحيح و تعليق ميرجلال الدين حسيني أرموي (محدث)، تهران، ۱۳۳۷ هـ. ش. / ۱۳۷۸ هـ. ق.
- التفهيم لأوائل صناعة التنجيم، ابوريحان محمد بن احمد بيروني خوارزمي، به تصحيح جلال الدين همائي، ج ۴، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷ هـ. ش.
- الثقات العيون في سادس القرون، الشيخ آقابزرگ الطهراني، قم: إسماعيليان.
- جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين، الشيخ محمد بن محمد السبزواري، تحقيق: علاء آل جعفر، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ط. ۱، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- جامع الدروس العربيّة، مصطفى الغلاييني، ج ۱، قم: دفتر نشر نويد اسلام، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، أحمد الهاشمي، ط ۴، طهران: انتشارات استقلال، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- چهار مقاله (متن و تعليقات)، احمد بن عمر بن علي نظامي عروضي سمرقندي، به سعي و اهتمام و تصحيح دكتور محمد معين، ج ۲، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- حاصل اوقات (مجموعه‌ای از مقالات استاد دكتور احمد مهدوي دامغانی)، به اهتمام دكتور سيد علي محمد سجادی، ج ۱، تهران: سروش (انتشارات صدا و سيما)، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- حديث برادري در سيرة نبوي صلى الله عليه وآله، محمدرضا هدايت پناه، ج ۱، قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- حديث پژوهي، مهدی مهریزی، ج ۱، چ ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۸۱ هـ. ش. / ۱۴۲۳ هـ. ق.
- خزينة الأمثال (ترجمة منتخب مجمع الأمثال)، حسين شاه متخلص به حقيقت، به اهتمام احمد مجاهد، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- خلاصة الغدير در قرآن، سنت و ادبيات تاريخي اسلام، علامه عبدالحسين اميني، گزيده و ترجمه دكتور محمودرضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مهام، چ ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- دائرة المعارف تشيع، زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى، بهاء الدين خرمشاهي و كامران فاني، تهران: نشر شهيد سعيد محبي.
- دراسة حول نهج البلاغة، محمد حسين الحسيني الجلالي، ط: ۱، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۲۱ هـ. ق.

- دریای جان، هلموت ریتز، ترجمه دکتر عباس زریاب‌خوئی و دکتر مهرآفاق بایبردی، ج ۱، چ ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۴ ه. ش.
- دقائق التأویل و حقائق التزیل، ابوالمکارم محمود بن ابی‌المکارم حسنی واعظ، پژوهش: جویا جهانبخش، چ ۱، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ه. ش.
- الدیباج الوضی فی الكشف عن أسرار کلام الوصی (علیه السلام) [شرح نهج البلاغة]، المؤید بالله أبو‌الحسین یحیی بن حمزة بن علی‌الحسینی، تحقیق: خالد بن قاسم بن محمد المتوکل، إشراف عبد‌السلام بن عباس الوجیه، ط ۱، صنعاء: مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافیة، ۱۴۲۴ ه. ق.
- دیوان امام علی علیه السلام (اشعاری که منسوب به امام علی علیه السلام است)، ترجمه مصطفی زمانی، انتشارات نصایح، چ ۱، ۱۳۷۴ ه. ش.
- دیوان ابن‌یمین فریومدی، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی‌راد، چ ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ذکر جمیل سعدی (مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی علیه الرحمة)، گردآوری: کمیسیون ملی یونسکو، ویرایش و انتشار: اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، چ ۲، ۱۳۶۶ ه. ش.
- الراح الفراح، الحاج ملاهادی بن المهدي السبزواری، صححه و قدم له و علّق علیه: مجید هادی‌زاده، چ ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ه. ش.
- الرجال، ابن‌الغضائری (أحمد بن الحسين الغضائری الواسطي البغدادي)، تحقیق السید محمد‌رضا الحسینی الجلالی، ط: ۱، قم: دار‌الحديث، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.
- رسالة السبعین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام، امیر سیدعلی همدانی، ترجمه و شرح دکتر محمد یوسف نیری، چ ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۵ ه. ش.
- رشف النصائح الإيمانيّة و كشف الفضائح اليونانيّة، شهاب‌الدین سهروردی، ترجمه معین‌الدین جمال بن جلال‌الدین محمد مشهور به معلّم یزدی، به تصحیح و توضیح نجیب مایل‌هروی، چ ۱، تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۵ ه. ش.
- روضة الشّهداء، ملاحسین واعظ کاشفی، به تصحیح و حواشی آية الله حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران: انتشارات اسلامیّه، بی‌تا.
- روضة‌الواعظین، الشیخ العلامة محمد بن الفتال النیشابوری، چ ۲، تحقیق: غلامحسین المجیدی (و) مجتبی‌الفرجی، قم: منشورات دلیل‌ما، ۱۳۸۱ ه. ش.

- رياض العلماء وحياض الفضلاء، العلامة الميرزا عبدالله أفندي الإصبهاني، تحقيق: السيد أحمد الحسيني [الإشكوري]، ۷ ج، قم.
- زن در اندیشه اسلامی، مهدی مهریزی، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ ه. ش.
- زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد احمد ترحانی‌زاده، ویرایش و تنظیم: امید قنبری، چ ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ ه. ش.
- زهرة الرياض و زهرة الرياض، جمال‌الدین أحمد بن موسی بن طاووس الحلبي، تحقيق السيد محمد الحسيني النيسابوري، ط ۱، قم: بوستان كتاب قم، ۱۴۲۴ ه. ق. / ۱۳۸۲ ه. ش.
- سفينة تبريز (نسخه برگردان)، گردآوری و [کتابت شده] به خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، چ ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ ه. ش.
- سید بن طاووس در عرصه علم و عمل، عبدالعلی محمدی شاهرودی، چ ۱، قم: نصاب، ۱۳۸۰ ه. ش.
- سیر شعر و ادب از دوره قبل از اسلام عرب تا پایان دوره عباسی و مقایسه افکار سعدی و متنبی و داوری میان دو شاعر نامی پارسی و تازی، دکتر سید امیر محمود انوار، چ ۱، تهران: انوار دانش، ۱۳۸۰ ه. ش.
- شخصیت و حقوق زن در اسلام، مهدی مهریزی، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه. ش.
- شرح حکم نهج البلاغة، الشيخ عباس القمي، تقديم و تحقيق: الدكتور باقر قرباني زرين، ط ۱، طهران: بنياد نهج البلاغة، ۱۴۱۷ ه. ق. / ۱۹۹۷ م.
- شذرات الذهب في أخبار من ذهب، أبو الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلي، ج ۸ (۴ مجلد)، بيروت: دارالكتب العلمية.
- شفاء الصدور في شرح زیارة العاشور، علامه حاج میرزا أبو الفضل طهرانی، تحقيق و پاورقی و نشر: سید علی موحد ابطحي، ج ۲، قم، ط ۳: ۱۴۰۹ ه. ق.
- الطليعة من شعراء الشيعة، الشيخ محمد السماوي، تحقيق كامل سلمان الجبوري، ج ۲، ط ۱، بيروت: دارالمؤرخ العربي، ۱۴۲۲ ه. ق.
- عروض و قافية عربی، حمید حسنی، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه. ش.

- علوم حدیث (فصلنامه علمی - تخصصی)، سال ۴، شماره ۲ (پیاپی: ۱۲).
- العُمدَةُ فی محاسن الشَّعر وآدابه ونقدہ، أبوعلی الحسن بن رَشِیق القَیْرَوانی الأزدی، حَقَّقَه: مُحَمَّد محیی الدِّین عبد الحمید، ط: ۲، شوال ۱۳۷۴ هـ. ق.، مصر: مطبعة السَّعادة.
- الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبدالحسين أحمد الأميني النجفي، ۱۱ ج، بیروت: دارالكتاب العربي، ط. ۴، ۱۳۹۷ هـ. ق. / ۱۹۷۷ م.
- الفاقی فی غریب الحدیث، جلاللہ محمود بن عمر الرَّمْخسری، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم (و) علی محمد البجاوی، ۴ ج، ط. ۳، دارالفکر، ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م.
- فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم، الشَّيْخ أحمد الرَّحْماني الهمداني، ط: ۳، طهران: المنير، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۳۷۸ هـ. ش.
- فرائد السُّلوك، به تصحيح و تحشیه دکتر نورانی وصال و دکتر غلامرضا افراسیابی، ج ۱، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸ هـ. ش.
- فرائد غیائی، جلال الدین یوسف اهل، به کوشش دکتر حشمت مؤید، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱: ۱۳۵۶ هـ. ش، ج ۲: ۱۳۵۸ هـ. ش.
- فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست (یادمان مرحوم استاد دکتر سیدجواد مصطفوی)، تهیّه و تنظیم: سیدمهدی مصطفوی، ج ۱، قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- فرهنگ، کتاب ششم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بهار ۱۳۶۹ هـ. ش.
- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ج ۵، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- فهرست کتابخانه اهدائی آقای سیدمحمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ هـ. ش.
- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲: ابن یوسف شیرازی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۸ هـ. ش. ج ۵: محمدتقی دانش‌پژوه (و) علینقی منزوی، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ هـ. ش.
- فهرسة الكتب والرسائل ولمن هي من العلماء والأئمة والحدود الأفاضل، المجدوع (الشيخ إسماعيل بن عبد الرسول الاجيني)، حَقَّقَه و علَّق عليه و قدَّم له: علینقی منزوی، طهران: منشورات مكتبة الأسدی، ۱۳۴۴ هـ. ش. / ۱۹۶۶ م.
- فیض القدير فيما يتعلّق بحديث الغدير، شيخ عباس قمی، ج ۲، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ هـ. ش.

- قاموس الصحيفة، السيد أبو الفضل الحسيني، ۱۳۹۸ هـ. ق.
- كبريت احمر در شرائط منبر، محمد باقر خراساني قايني بيرجندی، ج ۴، تهران: اسلاميه، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- كتاب الأوائل، محمد مقدس اصفهاني، ط ۱، اصفهان: مؤسسه نشر نفائس مخطوطات، ۱۳۸۱ هـ. ق. / ۱۳۴۰ هـ. ش.
- كتاب البلغة، اديب يعقوب كُردی نيشابوری، به اهتمام مجتبى مينوى و فيروز حيرچى، ج ۱، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۵ هـ. ش.
- كتاب الصافي في تفسير القرآن، محمد بن المرتضى المعروف بالمولى محسن الفيض الكاشاني، تحقيق السيد محسن الحسيني الآميني، ط: ۱، طهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۳۷۷ هـ. ش.
- كتاب الوافي، المولى محمد محسن المشتهر بالفيض الكاشاني، تحقيق: ضياء الدين الحسيني العلامة الأصفهاني و...، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي عليه السلام العامة.
- كتابخانه ابن طاوس و احوال و آثار او، إتان كُليبرگ، ترجمه سيد علي قرائي (و) رسول جعفریان، ج ۱، قم: كتابخانه عمومى آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره)، ۱۳۷۱ هـ. ش.
- كتاب ماه ادبيات و فلسفه (ماهنامه تخصصى اطلاع رسانی و نقد و بررسى كتاب)، س ۶، ش ۱۰ (پیاپی: ۷۰)، مرداد ۱۳۸۲ هـ. ش.
- كشف المحجة لثمره المهجة، رضي الدين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس، تحقيق محمد الحسن، ط: ۲، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۱۷ هـ. ق. / ۱۳۷۵ هـ. ش.
- الكشكول، الشيخ إبراهيم بن مهدي آل عرفات، تحقيق عبدالغني العرفات، ط ۱، مؤسسه أم القرى للتحقيق و النشر، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- الكشكول، الشيخ بهاء الدين محمد العاملي، ط: ۷، بيروت: مؤسسه الأعلمي، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۹۹۹ م. *
- كلمة طيبة، حاج ميرزا حسين نوري، با مقدمه حاج سيد هداية الله مسترحمي، تهران: انتشارات اسلاميه.
- گزیده رسائل إخوان الصفا، ترجمه و توضيح: دکتر علی اصغر حلبی، ج ۱، تهران: اساطير، ۱۳۸۰ هـ. ش.

- گلستان، سعدی شیرازی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۴، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴ ه. ش.
- مجالس المؤمنین، علامه قاضی سید نورالله شوشتری، تصحیح سید احمد عبد منافی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چ ۳، ۲ ج، ۱۳۶۵ ه. ش.
- مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۹، ش ۲ (پیاپی: ۳۸)، پائیز و زمستان ۱۳۸۳ ه. ش.
- مجمعُ الآداب فی مُعجمِ الألقاب، کمال‌الدین أبو الفضل عبد الرزاق بن أحمد المعروف بابن القوطي السَّيباني، تحقيق محمد الكاظم [المحمودي]، ۶ ج، ط: ۱، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي (مؤسسة الطباعة والنشر)، ۱۴۱۶ ه. ق.
- مُجمل الأقوال في الحُكم والأمثال (نسخه برگردان)، احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی، نسخه برگردانان: ایرج افشار (و) محمود امید سالار، تهران: طلایه، ۱۳۸۱ ه. ش.
- مجموعه آثار ثقة‌المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی، تحقیق ولی فاطمی، چ ۱، قم: دارالتقلین، ۱۳۷۹ ه. ش. / ۱۴۲۱ ه. ق.
- محاضراتُ الأدباء و مُحاوراتُ الشعراء و البلغاء، أبو القاسم حسین بن محمد الرَّاغب الإصبهانی، ۴ ج، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاة.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول - صلی الله علیه وعلیهم أجمعین -، العلامة شیخ الإسلام مولی محمد باقر المجلسی، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مزموزات اسدی در مزموزات داودی، نجم‌الدین رازی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چ ۱ (ویرایش ۲)، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه. ش.
- مشایخ فقه و حدیث در جماران، کلین و درشت، عزیزالله عطاردی، چ: ۱، تهران: انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ه. ش.
- مطلوب کلّ طالب من کلام علی بن ابي طالب (علیه السلام)، رشیدالدین و طواط، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۴ ه. ش.
- معارج نهج‌البلاغه، علی بن زید البیهقی، تحقیق: أسعد الطَّيِّب، ط: ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.
- معالم العلماء، الحافظ محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۰ ه. ق. / ۱۹۶۱ م.
- معجم الأدباء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب)، یاقوت الحموی الرومی، تحقیق: الدكتور

- إحسان عباس، ج ۷، ط ۱، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۳ م.
- معجم الأدباء، ياقوت الحموي، ۲۰ ج، دار الفكر.
- معجم البلدان، شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي الرّومي البغدادي، ۵ ج، بيروت: دار بيروت، ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۸ م.
- المُعْجَمُ الْمُفْهَرَسُ لِأَلْفَاظِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، محمد دشتي (و) سيد كاظم محمدي، قم: انتشارات مشهور، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- مفاتيح الأرزاق يا كلید در گنجهای گهر، محمد يوسف نوري، مقدّمه و تنقيح [!؟] و توضيح: هوشنگ ساعدلو، با همكاري: مهدي قمي نژاد، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، چ ۱، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- مفتاح الهداية ومصباح العناية (سيرت نامه سيد امين الدين يلاني)، به روايت محمود بن عثمان، تصحيح: منوچهر مظفریان، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسي، نشر آثار، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- مفردات نهج البلاغة، سيد علي اكبر قرشي، ج ۱، چ ۱، تهران: نشر قبله، ۱۳۷۷ هـ. ش.
- مقايص الفضل، آقا محمد علي کرمانشاهي، تحقيق و نشر: مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهاني (رحمه الله)، ط: ۱، قم: ۱۴۲۱ هـ. ق.
- مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام، أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد الله المعروف بابن أبي الدنيا، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، ط ۱، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، طهران: ۱۴۱۱ هـ. ق.
- مقتل الحسين عليه السلام، أبو المؤيد الموفق بن أحمد المكي الخوارزمي (أخطب خوارزم)، تحقيق و تعليق العلامة الشيخ محمد السماوي، قم: منشورات مكتبة المفيد [افست].
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندراني، چ سنگي قديم طهران، به اهتمام شيخ محمود بروجردي (ره).
- مناقب آل أبي طالب [عليهم السلام]، أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندراني، تحقيق و فهرسة: د. يوسف البقاعي، ط: ۲، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۱۲ هـ. ق. / ۱۹۹۱ م.
- موسوعة النحو والصرف والإعراب، الدكتور إميل بدیع يعقوب، (افست از روی چاپ «دارالعلم للملایین») تهران: استقلال، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- مینیو بر گستره ادبیات فارسی (مجموعه مقالات)، به کوشش ماه‌نیر مینیوی، چ ۱، تهران:

توس، ۱۳۸۰ ه. ش.

نفائس الفنون في عرايس العيون، شمس‌الدین محمد بن محمود آملی، به تصحیح و پاورقی حاج میرزا ابوالحسن شعرائی، ج ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ ه. ش.

نقض (معروف به: بعض مطالب التواصب...)، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی، به تصحیح میر جلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ه. ش.

نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح: حاج سید علینقی فیض‌الاسلام، تهران: فقیه، ج ۶، زمستان ۱۳۷۹ ه. ش.

وقف، میراث جاویدان (فصلنامه فرهنگی، تحقیقی، اجتماعی و تاریخی)، س ۷، ش ۱ و ۲ (پیاپی: ۲۵ و ۲۶ / ویژه‌نامه نهج‌البلاغه)، بهار و تابستان ۱۳۷۸ ه. ش.

هزار و پانصد یادداشت، دکتر مهدی محقق، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکی‌گیل، ۱۳۷۸ ه. ش.

یوم الطفت (مقتل الإمام أبي‌عبدالله الحسین الشّهِید علیه السّلام)، هادی النّجفی، ط. ۱، قم: ۱۴۱۳ ه. ق.